فرهنگ و تاریخ/۱

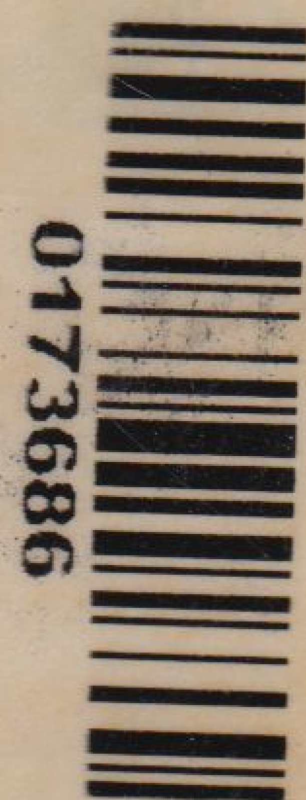
تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران

جلد یکم

شکل گرفتن نیروهای نظامی در آغاز دورهٔ قاجاریه

دکتر ناصر تکمیل همایون





Bibliotheca Alexandrina
0173686

دفتر پژوهشهای فرهنگی

اهداءات ٢٠٠١

الحكومة الإيرانية

إيران

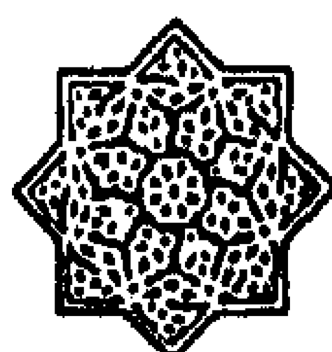
بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران

جلد یکم

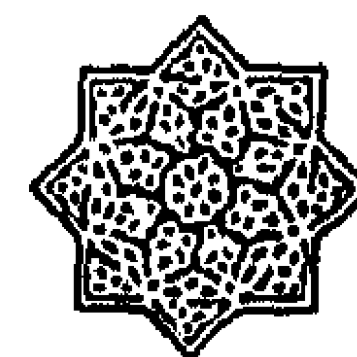
شکل گرفتن نیروهای نظامی در آغاز دورهٔ قاجاریه

دکتر ناصر تکمیل همایون



دفتر پژوهشهای فرهنگی
تهران ۱۳۷۶

تکمیل همایون، ناصر، ۱۳۱۵ -
تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران/ ناصر تکمیل همایون.— تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۶-
۳ ج.: مصور، جدول.— (مجموعه فرهنگ و تاریخ؛ ۱
بها: ۶۳۰۰ ریال (ج. ۱).
ISBN 964-6269-70-2 (v. 1)
ISBN 964-6269-73-7 (set)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
پشت جلد به انگلیسی: Nasser Takmil Homayoun. The evolution of the army in the contemporary history of Iran.
کتابنامه.
مندرجات: ج. ۱. شکل گرفتن نیروهای نظامی در آغاز دوره قاجاریه .--
۱. ایران. ارتش -- تاریخ -- قرن ۱۳ق.
الف. دفتر پژوهشهای فرهنگی. ب. عنوان.
۳۵۵/۰۰۹۵۵ DSR۱۱۸/ت۸ت۳
کتابخانه ملی ایران ۴۴۴۶-۷۶م



دفتر پژوهشهای فرهنگی

تهران ـ خیابان ایرانشهر شمالی، نبش کوچهٔ یگانه، شمارهٔ ۲۱۵، تلفن: ۸۸۲۱۳۶۴، دورنویس: ۸۳۲۴۸۵

عنوان: *تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران*

جلد یکم ـ شکل گرفتن نیروهای نظامی در آغاز دورهٔ قاجاریه

تألیف: دکتر ناصر تکمیل همایون

مدیر فنی و مسؤول تولید: اصغر مهرپرور

لیتوگرافی: تندیس

چاپ: نوبهار

چاپ اول: ۱۳۷۶

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

همهٔ حقوق محفوظ است.

شابک: ۲-۷۰-۶۲۶۹-۹۶۴ (جلد اول) ISBN: 964-6269-70-2 (Vol. 1)

شابک: ۷-۷۳-۶۲۶۹-۹۶۴ (دورهٔ سه جلدی) ISBN: 964-6269-73-7 (3 Vol. Set)

تلاش برای رسیدن به خودآگاهی فرهنگی و تاریخی از پیامدهای نیکوی تحولات جدید جامعهٔ ماست. روی آوردن مردم ـ به‌ویژه جوانان ـ به‌مطالعه و بررسی رویدادهای تاریخی ـ اجتماعی دورهٔ معاصر از جلوه‌های خودجویی و خودیابی است. شاید بتوان گفت که پیوستگی تاریخی و فکری و فرهنگی دو سدهٔ پیش با جریانهای سیاسی و فرهنگی پس از انقلاب، و نیز مشابهت‌های فراوان این دو دورهٔ تاریخی از عوامل اصلی این علاقه‌مندی و کنجکاوی بوده است.

از دیدگاه دیگر، تاریخ معاصر ایران پهنهٔ وسیعی است که علاقه‌مندان در هر زمینه می‌توانند به‌عمق فرهنگ متحول جامعهٔ کنونی پی ببرند و بی تردید تنوع موضوعات تاریخی، به‌هیچ‌وجه به‌معنای چندگانگی متن شالوده‌های فرهنگی نیست، بلکه محور بنیادی حیات انسان ایرانی را در منظرهای گوناگون ترسیم می‌کند. این منظر فزون بر پایه و مایهٔ اجتماعی و سیاسی، گاه هنری و ادبی و ذوقی و علمی و فنی، و نیز اقتصادی و نظامی و جز اینهاست.

«مجموعهٔ پژوهشهای فرهنگ و تاریخ» که مبتنی بر مطالعات و پژوهشهای جمعی از محققان و صاحبنظران در طول چند سال بحث و گفت و گو و نشست و برخاست است، به‌این قصد انتشار می‌یابد که ضمن ارائهٔ برخی از الگوهای تحقیق کاربردی، مضامین مناسب را همراه اسناد و مدارک مکتوب و مصور قابل اعتماد برای علاقه‌مندان، به‌ویژه جوانان این سرزمین، فراهم آورد.

دفتر پژوهشهای فرهنگی، در این دورهٔ جدید که جامعه، حرکت اعتلایی خود را در زمینه‌های فرهنگی و بازشناسی تاریخی آغاز کرده است، امید دارد که همگام با اراده‌های مردمی در مسیر «تحقیق» همه‌گاه به «حقیقت» پای‌بند بماند و واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی کشور را به قصد شناخت درست و فراهم آوردن شرایط رشد و سازندگیِ مثبت، با انتشار مجموعهٔ حاضر، در دسترس علاقه‌مندان تاریخ قرار دهد و در فراهم آوردن زمینه‌های فرهنگی برای ساختن ایرانی آزاد و آباد و سربلند، سهمی داشته باشد.

دفتر پژوهشهای فرهنگی

محمدحسن خوشنویس

پیشگفتار

در سالهای ۶۹-۱۳۶۸ خورشیدی، پس از سه - چهار سال مطالعه و بررسی تاریخی و اجتماعی دربارهٔ ارتش ایران در دورهٔ قاجاریان که در «واحد فرهنگ و تاریخ» **دفتر پژوهشهای فرهنگی** انجام گرفت، نگارنده همراه با یادداشتهایی که از سالها پیش در پیوند با تحولات قشون ایران پس از استواری سلطنت صفویه فراهم کرده بود، کتابهایی جهت نشر آماده ساخت و پس از بازنویسی و ویراستاری به «واحد انتشارات» **دفتر پژوهشهای فرهنگی** تحویل داد. کتابهای مزبور به شکل و شیوهٔ پذیرفتنی آن زمان، مراحل حروفچینی و فیلم و زینک را پشت سر نهاد و قرار شد تا پایان سال ۱۳۶۹ خورشیدی یکی پس از دیگری در دسترس خوانندگان **تاریخ معاصر ایران**، خاصه جوانان و دانشجویان، قرار گیرد. لیکن به دلایلی این امر، پنج - شش سال به تعویق افتاد تا آن که مدیر محترم **دفتر پژوهشهای فرهنگی**، برای چاپ کتابهای یاد شده که یادگار دوره‌ای از کوششها و پژوهشهای «واحد فرهنگ و تاریخ» بود، عزم خود را جزم نمود. پس از خواندن متن و گفت وگوهای لازم، با آن که شکل و شیوهٔ سابق مورد پذیرش نگارنده و **دفتر پژوهشهای فرهنگی** قرار نگرفت، اما با یک حسابرسی اندک آشکار شد که تغییر آن، یعنی حروفچینی و تهیهٔ فیلم و زینک مجدد، زیانهایی چشمگیر به دفتر وارد خواهد آورد، و در شرایط سخت اقتصادی کنونی که دفتر صمیمانه و مصمم قصد خدمت صادقانه دارد، به نشر دیگر آثار فرهنگی آسیب می‌زند؛ به همین دلیل موافقت شد با کمترین تغییر و اصلاح و به همان صورت که در آن روزگار تدارک دیده شده بود، در اختیار خوانندگان علاقه‌مند و اهل تسامح قرار گیرد.

در این جلد به سبک «دایرةالمعارف» در پایان جمله‌ها به سند اشاره شده است؛ تاریخ‌ها که اغلب هجری قمری است گاه بدون علامت «ق» یا «ه.ق» و «م» [= میلادی] در درون متن آمده که البته برای اهل مطالعه مشکلی فراهم نمی‌آورد، همچنین پاره‌ای نقل‌قولهای اضافی در پانویس آمده، حال آن که برخی از مؤلفان آن

را در پی‌نویس می‌آورند و شمارهٔ یادداشتهای پانویس نیز در هر بخش یا فصل، پشت سرهم آمده است حال آن که بهتر بود یادداشتهای هر صفحه جداگانه شماره‌گذاری می‌شد. یک جا هم سندی لاتین در درون متن (ص ۶۴) و جای دیگر (ص ۱۰۰) در زیرنویس ثبت شده که البته پسندیده نیست.

در جایی (ص ۲۱) واژهٔ فرنگی Thomas فراموش شده است. در جایی دیگر (ص ۳۱) ***تذکرة‌الملوک*** نادرست به چاپ رسیده است. در جایی (ص ۴۶) به جای ***دستورالملوک***، کتاب ***تذکرة‌الملوک*** آمده است؛ در مقامی که مؤلف ***دستورالملوک*** فزون از تفنگچی آقاسی (ص ۵۲) و سرکار تفنگچی (ص ۸۸-۸۹) و مستوفی سرکار غلام و تفنگچی (ص ۹۵) به دو نوع تفنگچی دیگر، یعنی تفنگچی قلجی جلو و تفنگچی اصفهان (ص ۱۰۴) اشاره کرده است.

خوشبختانه اشکالهای دیگری در متن دیده نشد. تصویرهای کتاب نیز به علت قدیمی بودن، گاه روشن و رضایت‌بخش به نظر نمی‌رسند اما می‌توانند انتقال دهندهٔ مفاهیم دیداری باشند.

با آن که در سالهای اخیر مطالب جدیدی دربارهٔ شکل‌گیری ارتش ایران در دورهٔ معاصر فراهم شده بود، اما چون بنای کار این جلد بر حجیم نبودن قرار داشت، از آوردن افزوده‌ها صرف‌نظر شد.

در پایان از مدیر با فضیلت دفتر و همکاران گرانمایهٔ واحد انتشارات که با صمیمیت و اخلاق در نشر این اثر کوچک، نگارنده را مدد رساندند، سپاسگزاری کرده و از آفریدگار بی‌همتا می‌خواهد تا به همهٔ مدعیان دفاع از فرهنگ و مدنیت، بینش و تقوایی دهد که حق‌شناس و سپاسگزار خوبیهای مردم باشند.

واحد فرهنگ و تاریخ

دکتر ناصر تکمیل همایون

تابستان ۱۳۷۶

فهرست مطالب

مقدمه

در هر کشور، ارتش یا قوای نظامی در مقام نیروی پاسدار جامعه و کشور در برابر تهاجمات بیگانه، و قوای انتظامی در مقام مُدافع و مُحافظ امنیت داخلی کشور در برابر ناامنیها و کانونهای سیاسی و اجتماعی ضدحکومت، همواره در پیوند نزدیک با یکدیگر بوده اند و همدست با یکدیگر حفاظت نهاد سیاسی و حکومتی و نیز گروههای مسلّط جامعه و منافع و یژهٔ آنها را ــ که گاه با خواستهای مردم هماهنگ و گاه متعارض است ــ برعهده داشته اند. این دو نیروی نظم یافته، با خصیصهٔ اجتماعیِ هدفدار، در اکثر جامعه های سُنتی از جمله ایران، ساخت مشترکی را پدید آورده اند که گاه تفکیک آنها از یکدیگر به سختی امکان‌پذیر است.

پس از درگذشت کریم‌خان زند در ۱۱۹۳ آقامحمدخان قاجار که تا آن هنگام محترمانه در گروگان خان‌زند در شیراز سرمی کرد، و در آن لحظه در بیرون شهر سرگرم شکار بود، بیدرنگ به‌سوی زادگاه خود به‌راه افتاد و پس از تحمل بسیار سختیها به استراباد رسید، میان ایل قاجار رفت، دلیران قوم را گرد خود آورد و از آن پس تا ۱۲۱۱ که در قفقاز کشته شد، همهٔ عمر خود را یکسره به پیکار در گوشه و کنار ایران و سرکوب رقیبان و گردنکشان گذراند و توانست وَحدت ارضی و سیاسی کشور را که پس از مرگ کریم‌خان از میان رفته بود، باردیگر تأمین و تضمین کند و سرزمینی آرام و یکپارچه برای جانشین خود به‌میراث بگذارد.

آقامحمدخان قاجار در راه وصول به هدف اصلی خود که همانا رسیدن به سلطنت ایران از طریق ایجاد وحدت ارضی و سیاسی کشور بود، از یاری افرادی سود جُست که مردانی جنگاور و حادثه‌جو بودند و همچون فرماندهٔ خویش در راه رسیدن به هدف خود نه از چیزی باک داشتند و نه از دست زدن به کاری روی


آقامحمدخان سلسلهٔ قاجار را بنیاد نهاد.

می گردانیدند. این افراد هستهٔ اصلی یک نیروی نظامی را تشکیل دادند که بعدها حفظ امنیت داخلی و حفاظت از مرزهای کشور را برعهده گرفت.

امّا آقامحمدخان چنان نیرو یی را که با کمک آن بتواند سراسر کشور را به زیر سیطره دربیاورد، ناگهان به دست نیاورد. این قشون نیرویِ نظامی سُنّتی ای بود که ریشه در گذشته ای طولانی داشت. برای شناختن این قشون از جهات عوامل انسانی و تشکیلات و فنون نظامی و ابزار جنگی ضرورت دارد که ریشه های تاریخی آن شناخته شود. این امر، به دلایل خاصی که با تحولات اجتماعی و نظامی ایران مرتبط است، بایستی از دورهٔ صفوی آغاز گردد. به همین سبب در اینجا بررسی از قشون صفوی آغاز شده و به دنبال آن اندک دگرگونیهایی که در دوره های افشار و زند روی داده، به قصد شناختِ نمای کلی قشون قاجار، بو یژه در سالهای نخستین حکومت این خاندان، مطالعه شده است. همچنین از نیروهای انتظامی شهری، تا آنجا که به تهران به عنوان شهر کوچکی که کمی بعد به پایتخت تبدیل شد ارتباط می یابد، سخن به میان آمده و کوشش شده است نشان داده شود که نیروهای نظامی و انتظامی قاجار در تهران چگونه در زمینه های تاریخی و تشکیلا تی شکل گرفته اند.

فصل یکم

ریشه‌های تاریخی قشون سُنتی ایران

۱ـ قزلباش

از زمانی که شیخ ابراهیم فرزند خواجه علی (فرزند شیخ صدرالدین، فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی، مُرید و داماد شیخ زاهد گیلانی) در محیط سنتی و ملوک الطوایفی ایران، که در آن هر ایل و عشیره برای خود لشکر و سپاهی داشت، خود را «شاه» نامید و به «شیخ شاه» اشتهار یافت (**تاریخ عالم‌آرای عباسی**، ۱۵/۱)، چند ایل و او یماق ترک و ترکمن که اکثراً دارای گرایشهای شیعی و صوفیانه بودند، به هواداری وی برخاستند و تا وفاتش در سال ۸۵۱ همچنان به او وفادار ماندند. پس از وی نیز با پسرش شیخ جُنید پیمان بستند و با آشکار شدن ادعاهای حکومتی این صوفیِ شیعی، همراه او در تمام کشمکشهای سیاسی، قومی و احیاناً نظامی مناطق آناتولی و اران و آذربایجان شرکت جستند. پس از آنکه شیخ جنید در قره‌سو به دست شیروانشاه کشته شد (۸٦٤) این قبایل با پسر او یعنی شیخ حیدر متحد شدند و از آن زمان به گونهٔ لشکریانی منظّم، متحدالشکل و جانباز به نام «قزلباش» در تاریخ ایران نامبردار گشتند. شیخ حیدر وقتی به جای پدر نشست «تاج سُرخ دوازده تَرک مشهور را (به تعداد دوازده امام) به سر هواخواهان صوفی خود... نهاد و آنان به این علت به قزلباش یا سرخ سر معروف گردیدند.» (لارنس لکهارت، ۲۲).

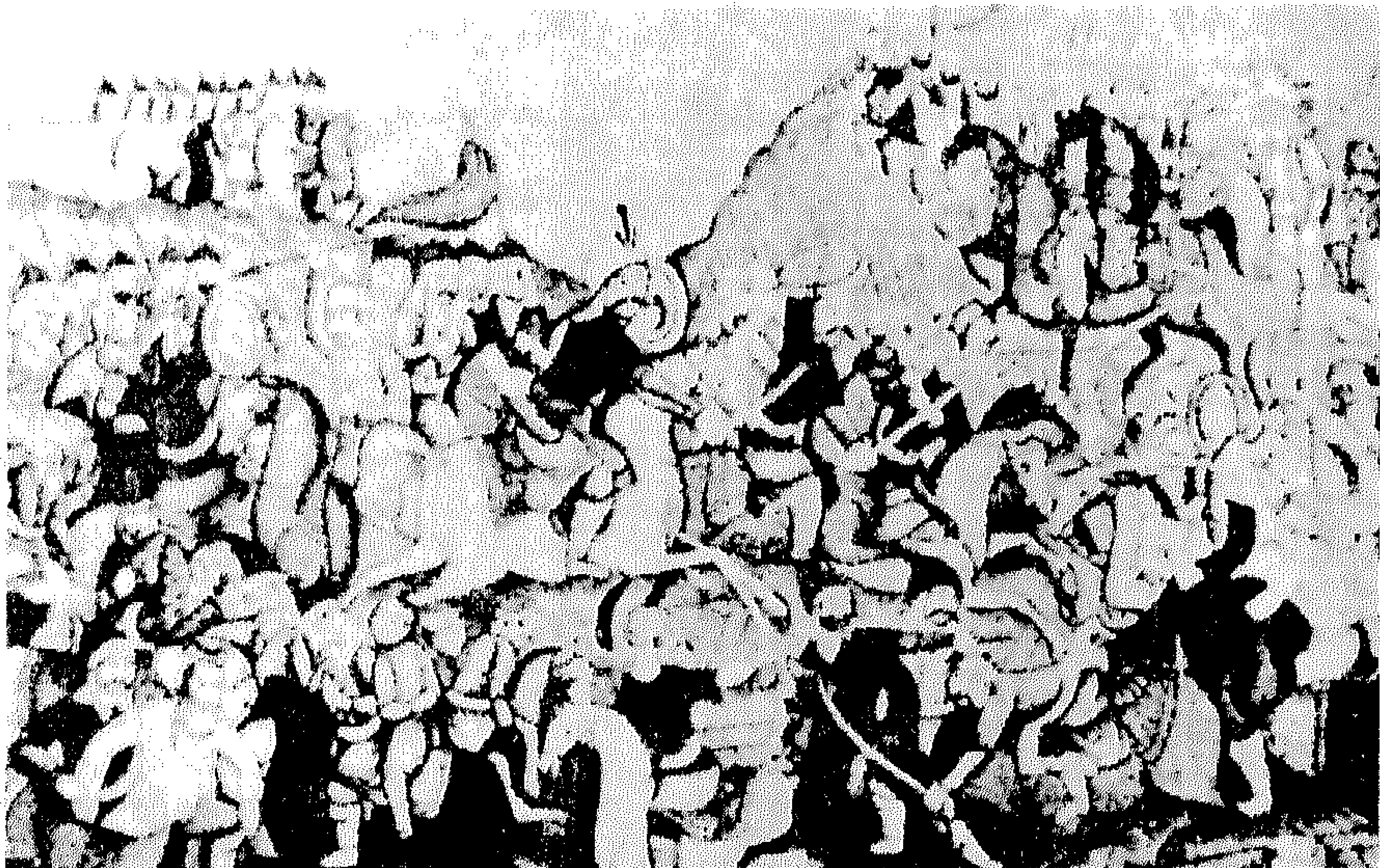
شیخ حیدر در ۸۹۳، به دنبال مناقشاتی که میان او و یعقوب بیک آق‌قویونلو فرزند اوزون حسن روی داد، کشته شد، و قزلباشان پس از آنکه پیر و مُرشد و



کلاه دوازده ترک قزلباش

فرماندهٔ نظامی خود را از دست دادند، و خاصه به دنبال کشته شدن سلطان علی فرزند برومند شیخ حیدر در ۸۹۹، فرزند دیگر شیخ حیدر یعنی اسماعیل را که دوازده ساله بود در اردبیل پنهان کردند. آنگاه مصمّم به خونخواهی پیرانِ خود، در لشکری مرکب از ۷،۰۰۰ سپاهی به حرکت درآمدند، و با قبول و تحمل ناملایمات و سختیهای فراوان بر سپاهِ ۴۰،۰۰۰ نفری آق‌قو یونلو به سرکردگی الوند میرزا تاختند، آن را شکست دادند و بیش از ۸،۰۰۰ تن از افراد سپاه را به هلاکت رساندند (راجر سیوری، ۲۳). قزلباشان پس از دستیابی به این پیروزی سرانجام در ۹۰۷ اسماعیل صفوی را بر تخت سلطنت ایران نشاندند.

اتحادیهٔ نظامی قزلباش و اعضای آن: این اتحادیه از سی طایفه و تیرهٔ کوچک وبزرگ تشکیل شده بود و وابستگان یا اعضای آن به شرح زیر بودند:



شاه اسماعیل با سرسختی حکومت استواری بنیان نهاد **(تصویر در زمان خود او ترسیم شده است).**

ـــ شیعیان عثمانی که به نیروهای ایرانی پیوسته بودند (= شیطانی قلی)[۱]،

ـــ تهی دستان شهری و روستاییان فقیر منطقه.

امّا ترکیب نیروهای سنتی ایلات، که در این اتحادیه شرکت داشتند، به‌قرار زیر بوده است:

ـــ روملو (اسیران جنگی آناتولی در روزگار تیمور لنگ که با وساطت خواجه علی آزاد شده و طوق محبت او را در گردن داشتند)،

ـــ شاملو (ساکنان سابق نواحی شام که پس از مهاجرت به آذربایجان و اران و طارم، در زمان شیخ حیدر به قزلباشها پیوستند)،

ـــ قره‌مانلو و ذوالقدر (ساکنان جنوب آناتولی و آسیای صغیر)،

ـــ تکلّو (ساکنان تکه در آسیای صغیر)،

ـــ افشار (ساکنان جنوب آذربایجان و کنارهٔ دریاچهٔ اورمیه)،

ـــ بیات (ساکنان آسیای صغیر)،

---

۱. لقبی که عثمانیها به شیعیان آن دیار داده بودند: به‌معنای شیطان‌زاده.



تصویر یک قزلباش در اوایل سلطنت صفوی.

ــ ورساق (ساکنان نواحی کوهستانی کیلیکیه)،
ــ قاجار (ترکمانان تندرو و تیز پای آناتولی و ایران).

این گروهها از زمان شیخ ابراهیم تا روزگار شاه اسماعیل تدریجاً به صفویان پیوستند و سپاه قزلباش را که مُتکّی به‌نوعی عقیده و «ایدئولوژی» مذهبی بود، پدید آوردند که در تاریخ ایران به‌ندرت مانند آن دیده شده است. افراد این سپاه دارای «لباس متحدالشکل» بودند که آن را شیخ حیدر برای «پیروان طریقت» خود معین کرده بود. آنان همانگونه که اشاره شد، تاجی بر سر داشتند که به «کلاه حیدری» معروف بود و سرخ رنگ ودوازده‌تَرک داشت که نشانهٔ علاقهٔ صوفیان به آل علی (ع) بود (والتر هینس، ۹۱-۹۲). سپاهیان قزلباش همگی شیعیان صوفی مشربی بودند که در آغاز گرایشهای کمابیش مردمی و عدالتخواهانه داشتند و با تعصّب و تندی، و گاه با بیرحمی و خشونت تمام، دشمنان خود را از میان برمی داشتند. آنان وظیفهٔ اصلی خود را دِفاع از سلسلهٔ صفوی و گسترش دامنهٔ حکومت این خانواده می دانستند و با قدرت فراوان در سراسر منطقه رُعب و دهشت پدید آورده بودند.

همهٔ منابع موجود شمارهٔ افراد سپاه قزلباش را در حدود ۶۰ هزار تن نوشته‌اند. این افراد در ایلها و طایفه‌های خود زیرنظر رئیس ایل یا خان یا کلانتر یا ریش سفید، که غالباً «بیگ» خوانده می شد، سازمان می یافتند و به طور مستقیم از آنان مواجب می گرفتند و بر پایهٔ تمایل شخصی انجام وظیفه می کردند، امّا هرگاه می خواستند می توانستند آزادانه از سپاه کناره بگیرند.

پس از مرگ شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله، «ایام محنت باری... قرار داشت [که] از پاره‌ای معایب و نقاط ضعف دستگاه اداری مملکت پرده برداشت.» (لکهارت، ۲۵). در واقع به‌علت ضعف جانشینان بلافصل وی و رقابت ایلها با یکدیگر و تمکین و اطاعت سپاهیان از رؤسای خود، که گاه بیشتر از تبعیت ایشان از شاه بود ــ با آنکه او را همچنان مُرشد کامل می دانستند ــ اندک اندک در میان سپاهیان قزلباش نفاق و چند گانگی و دوری از عقیده و ایمان صوفیانه پدید آمد و حتی در برخی از مناطق و ایالات خودسریهایی بروز کرد.

در دورهٔ شاه اسماعیل دوم، که مردی بیرحم و خونخوار بود، و سلطان محمد خدابنده که ذاتاً ناتوان و بی اراده بود، سپاهیان عثمانی از آشفتگیهای حاکم بر دربار و موجود در جامعه استفاده کرده و بخشهایی از شمال غربی و غرب ایران را به تصرف درآوردند و برآشفتگی و بی سامانی افزودند. سرانجام اوضاع به گونه‌ای درآمد که تداوم آن می توانست ایران را دوباره به سوی نظام ملوک الطوایف پیش بَرد و خطرهایی برای استقلال و یکپارچگی کشور پدید آوَرَد. این خطرها از چشم مردم، سرداران و مستوفیان و به‌طور کلی دستگاه حکومت پوشیده نماند. در همه جا نیازی اجتماعی و سیاسی به ایجاد وحدت و نیرومندی قشون به‌عنوان مدافع وحدت مملکت و کل نظام ــ که در غرب از سوی عثمانیان و در شرق از جانب ازبکها با تهدید و تهاجم رو به رو بود ــ، احساس می شد. به همین جهات شاه‌عباس اول پس از آنکه در مَسند قدرت مستقر شد، تحول عمده‌ای در قشون به‌وجود آورد که اقدامات قبلی شاه‌طهماسب را تکمیل کرد.

۲ــ ازقزلباش تا شاهسَوَن

سپاه قزلباش بر روی هم سپاهی سنتی بود و سیمایی سُنتی* داشت.



نمونه‌ای از اولین تفنگهایی که در قشون صفوی به کار رفته است.

سلاحهای جنگی آن، با اندک تفاوت، همانها بود که از سده‌های پیش در فعالیتهای نظامی به کار می‌رفت: تیر و کمان و شمشیر و خنجر و نیزه و تبرزین. از سپر، زره و کلاه‌خود هم به‌عنوان سلاحهای دفاعی استفاده می‌شد. البته ایرانیان از روزگار اوزون‌حسن، از طریق فرستادگان جمهوری ونیز، با سلاح آتشین آشنا شده بودند، امّا در منابع و مآخذ سلسله‌های ترکمان و اوایل صفوی نشانی از رواج این سلاح در ایران دیده نمی‌شود. شاید علت آن این است که قزلباشان استعمال این سلاح را نوعی ناجوانمردی و دوری از سنتّهای پهلوانی و دلاوری می‌دانستند. سیّاحان اروپایی که در آن زمانها به ایران سفر کرده‌اند، نوشته‌اند که: «ایرانیان هنوز اصل استعمال [توپخانه] را نپذیرفته‌اند. این امر بیشتر معلول اعتقاد تعصّب‌آمیز آنان است که به کار بردن چنین سلاح خونریز و وحشتناکی را علیه افراد بشر عملی پرشرم [کذا] می‌دانند، و الاّ از ساختن آن عاجز نیستند و مصالح توپریزی نیز دارند.» (مینورسکی، ۵۵). درعین حال این خودداری و تعصّب

چندان دیر نپایید و سرانجام در دورهٔ سلطنت شاه‌طهماسب، به دلیل نیازهای نظامی و جنگی، صِنف تفنگدار به وجود آمد و حتی صنعت تفنگسازی رواج گرفت. چنین می نماید که پرتغالیهای مقیم جزیرهٔ هُرمز نخستین گروهی باشند که قشون صفوی، یعنی جماعت قزلباش و فرماندهان آنان را، به این امر توجه داده اند (بیانی، ٦١).

به هرحال در این زمان در میان دلیران قزلباش یک گروه «قورچی» ایجاد شد و ساختن سلاحهای آتشین و تعلیم «مریدان شاه» [توسط پرتغالیها] امری بود که هم نظر پاپ اعظم را جلب می کرد و هم نوعی «حق السکوت» به شاه طهماسب به شمار می رفت (همان، ٦٢). نتیجهٔ این تحول آن شد که وقتی که سلطان سلیمان عثمانی در ١٥٤٩/٩٥٦ با لشکر دو یست هزار نفرهٔ خود به جنگ سپاه صدهزار نفری شاه طهماسب آمد، بیست عراده توپ پرتغالی و ده‌هزار سرباز تعلیم دیدهٔ ایرانی سپاهیان عثمانی را به کُلّی تارومار کردند. پس از شکست چالدران، که در آن عثمانیها از سلاح آتشین استفاده کردند، این دومین بار بود که قزلباش به اهمیت مُسلّم و بی تردید سلاحهای جدید پی می بُرد.



زنبورک اولین نوع «توپ ایرانی» که در قشون صفوی به کار گرفته شد.

شاه طهماسب و بسیاری از فرماندهان نظامی او، همزمان با استفاده از سلاحهای گرم، تحوّل سازمانی قشون قزلباش را نیز مورد توجه قرار داده بودند. ایجاد واحدی پنج هزار نفری از زبده‌ترین افراد قزلباش برای حفاظت و پاسداری «دولت‌خانه» از جملهٔ این تحولات است. او پس از این اقدام، سازمان قورچیان (= پاسداران) را بنیان نهاد و مقدمات نظمی را به‌وجود آورد که شاه عباس آن را تکمیل کرد. سپاه ایران در آغاز پادشاهی شاه‌عباس اول دارای تشکیلات زیر بود (بیانی، فلسفی، قوزانلو):

سپاه ایران در آغاز سلطنت شاه‌عباس اول	۱ــ مستحفظان سلطنتی	الف. قوللر، به ریاست: قوللر آقاسی ب. تفنگچیلر، به ریاست: تفنگچی آقاسی ج. تو پچیلر، به ریاست: تو پچی آقاسی
	۲ــعده‌های دولتی	الف. هنگهای محلّی که از ایالات و ولایات تهیه می شد: ۳۰،۰۰۰ تن پیاده‌نظام ب. هنگهای قورچی که در سرحدات عمل می کرد: ۳۰،۰۰۰تن سواره‌نظام

۳ــ مقدمات ایجاد تشکیلات جدید (= شاهسون)

نیرویی که سلسلهٔ صفوی را بر اریکهٔ قدرت نشانده بود، به‌مرور ایام و در نتیجهٔ نفاقها و رقابتها و کشمکشها دچار نابسامانی شد و به‌دنبال آن وضع نابسامان و آشفته‌ای در کشور ایجاد کرد تا بدانجا که شاه‌عباس اول که خود برآمدهٔ این نیرو بود، تصمیم به نابودی آن گرفت. به‌سخن دیگر مداخلات بی رو یه و خودسری نیروی قزلباش بدانجا رسید که شاه‌عباس ناگزیر شد این پایهٔ سنتّی نظام حکومت خود را درهم بریزد تا موقعیت سلطنتش را حفظ کند. این امر از یک سو با توجه به تحوّلات جامعه و نیازهای نظامی و از دیگرسو در نتیجهٔ رقابت ایران و عثمانی و تقویت کشورهای اروپایی از عثمانی، تحقق یافت. از آن پس

اندک اندک «تاکتیکها»ی نظامی-سیاسی «عالی قاپو» در برابر نیرومندی و جنگاوری سپاهیان «باب عالی» و برتری ابزار و آلات فنی و جنگی نظامیان عثمانی، سازمانبندی شد و کُل «استراتژی» قشون ایران را به گونه ای دگرگون ساخت که در کوتاه‌مدت با ورود عناصر غیرایرانی و غیرمسلمان (گرجی و ارمنی) در واحدهای نظامی به‌صورت مزدور و گاه با هدفهای پنهانیِ الهام گرفته از خارج، قشون ایران از آرمانها و عقیده ها و احساسهای (مذهبی، ملی، قومی، طایفه ای) خود به دور افتاد و راه زوال پیش گرفت. درنتیجه، قشون صفوی سال به سال ناتوانتر شد و سرانجام در زمان شاه‌سلطان حسین در برابر قوای نامنظم و چریکی محمود افغان، بدون اندک مقاومت از پای درآمد. امّا قشون صفوی پیش از آنکه به آن حال و روز بیفتد تحوّلات عمده ای را از سر گذرانده بود.

شاه‌عباس پادشاهی سپاهی مسلک بود که همگام با لشکریان خود در همهٔ نبردها، بسیار ساده و کم آلایش، دلاور و جنگ آزما شرکت می کرد. او خطر تهاجم دایمی عثمانی را همیشه حسّ می کرد و با تدبیر و کاردانی در بسیاری از مسائل لشکری و کشوری، قوای خود را آماده نگاه می داشت. البته بسان دیگر سلاطین و حکمرانان مشرق زمین، اروپا را نمی شناخت و از تحولات علمی و



دو سوار افغان: افغانها به سهولت حکومت صفوی را از پا درآوردند.

فنی و اجتماعی و سیاسی آن سرزمین آگاهی نداشت. لذا، بی آنکه خود بخواهد و عمق خواسته های استعمارگران در آن روزگار را بداند، به راهی کشیده شد که پس از او به فروریختگی جامعه انجامید و به دنبال دوران سلطنت نسبهٔ آرام و با شکوه وی، نهاد سلطنت و حکومت صفوی رو به اضمحلال نهاد.

مخالفتها و کشمکشهای دولتهای صفوی و عثمانی که در روزگار شاه‌عباس به اوج رسید، درمجموع و به انواع گوناگون، برای کشورهای اروپایی و کانونهای سیاسی و مذهبی اروپا، که عصر استعمار تازه‌ای را آغاز کرده بودند، بسیار سودمند بود. و اگر گاهی آتش اختلافهای میان ایران و عثمانی فروکش می کرد، انگیزه هایی که ریشه هایشان در مغرب زمین قرار داشت، دوباره اسباب بروز جنگ و ستیز میان دو قدرت مسلمان را فراهم می آوردند. آمدن دو برادر انگلیسی به نامهای سِر آنتونی شرلی[2] و رابرت شرلی[3] به ایران به تحقیق می تواند یکی از عواملی باشد که زیر لوایِ کمک به نوسازی قشون ایران، در دامن زدن به برخوردهای نظامی ایران و عثمانی نقش مؤثر داشته است. این دو برادر در ۱۵۹۸/۱۰۰۶ همراه گروهی از هم‌میهنان خود وارد ایران شدند و آمدن آنها ظاهراً جنبهٔ رسمی نداشت، یعنی گو یا آنها به نمایندگی رسمی دولت انگلیس به این سفر نیامده بودند، امّا: «با درنظر گرفتن اینکه در این اوان دول مسیحی برضد امپراتوری عثمانی ــ که در این زمان از دول بسیار مقتدر محسوب می شد ــ اتحادیه ای تشکیل داده بودند، و از طرفی دولت ایران هم تنها حریف مقتدر عثمانیها در آسیا می بود، نمی توان آمدن این هیأت را بنابر مقتضیات سیاست انگلستان و به دستور آن دولت ندانست و تصور کرد هیأتی مرکب از ۲۶نفر، که اعضای آن غالباً از دانشمندان و متفکران و کارشناسانِ فنون مختلف، بالاخص فن نظام بوده اند، فقط به صرف «دستبوسی و فدا کردن جان خود در مُحاربات شاهانهٔ» شاه‌عباس آمده باشند. بلکه بعکس، باید یقین داشت [که] اعضای این هیأت مأموریت داشته اند قوای ایران را به سبک نظام جدید اروپا تربیت نموده، به جان عثمانیها بیندازند.» (جهانگیر قائم مقامی، **تحولات سیاسی...**، ۷). و این

---

2. Sir Antony Sherley 3. Robert Sherley



سررابرت شرلی در لباس قزلباش. حضور او و برادرش آنتونی تحولی در وضع قشون صفوی پدید آورد.

حرف درست می نماید. زیرا رفتار برادران شرلی خاصه آنتونی شرلی و هیأت همراه او، و دستاوردهای ناشی از سفارتها و مکاتبات آنان، هم به قدرتهای اروپایی سودهای بسیار رساند و هم، به هر نیّت، در تعلیم سپاهیان ایران و ساختن و به کارگیری سلاحهای آتشین بسیار مؤثر افتاد.

کوششهای آنتونی شرلی سبب شد تا سروان طُماس[4] انگلیسی به ایران بیاید و آموزش نظامیان قزلباش را به شیوهٔ اروپایی عهده‌دار گردد. این نخستین تماس آموزشی قشون ایران با ارتش انگلیس است که کاهش تعداد نفرات قزلباش و ایجاد سازمان نظامی تازه‌ای را به دنبال داشت. در حقیقت «در آغاز سلطنت شاه‌عباس لشکر ایران عبارت بود از ۶۰ هزار سوار قزلباش که به هیچ وجه صورت قوای منظم را نداشتند و فقط از رؤسای مستقیم خود تمکین می نمودند. شاه‌عباس

4. Thomas

برای اینکه از نفوذ و اعتبار سرکردگان قزلباش بکاهد و قوای منظّمی ایجاد کند که در تحت امر مستقیم خود وی باشد، عدهٔ آنها را به سی هزار نفر تقلیل داد و در عوض، سپاه جدیدی مرکب از بیست هزار سوار و دوازده هزار پیاده ایجاد نمود که تمام حقوق و اسلحه و تجهیزات آنها از طرف دولت پرداخته می شد.» (بیانی، ۷۰-۷۱؛ مقتدر، ۱۴۳). این افراد «شاهسون» نام گرفتند.

هدف شاه‌عباس از تغییر در قشون و ایجاد تشکیلات تازه سه چیز بود:

اول— برقراری نظم و آرامش داخلی (حفظ نهاد سلطنت، سرکوبی یاغیان و دشمنان داخلی اعم از قزلباشها و جز آنها)،

دوم— حفظ قلمرو ایران و توسعهٔ آن (در برابر تهاجمات و دست اندازیهای ازبکان در شرق و عثمانیها در غرب کشور)،

سوم— پس گرفتن سرزمینهایی از ایران که عثمانیان به هنگام ضعف پادشاهان سلف و آشفتگی اوضاع، در غرب کشور تصرف کرده بودند. در شرق کشور هم مناطقی از ایران به اشغال ازبکان درآمده بود.

برای رسیدن به هدفهای فوق، **ایجاد تشکیلات جدید و وضع مقررات مبتنی بر انضباط، قدرت دادن فنی و نظامی به نیروهای قشونی از همهٔ جهات و جست‌وجوی سرعت عمل و تاکتیکهای پیشرفتهٔ نظامی در زمینه های مختلف**، مورد توجه خاص قرار گرفت. به سخن دیگر سه مسألهٔ نظامی قشون ایران یعنی سازمان[5]، فنون[6] و وظایف[7] در معرض دگرگونی اساسی قرار گرفتند و تحوّلاتی را در پی داشتند.

5. Organisation 6. Techniques 7. Functions

فصل دوم

قشون جدید عصر صفوی

الف– نیروی انسانی، تشکیلات داخلی و نوآوریها

۱– نیروی انسانی

شاه‌عباس که در کودکی و نوجوانی گردنکشی و نافرمانی و خودرایی فرماندهان قزلباش و نیروی شصت هزار نفری آنان را دیده بود، پس از آنکه به شاهی رسید به‌فکر انهدام این نیرو افتاد، لکن نتوانست یکباره آن را از میان بردارد. او در ابتدا، و در کنار قزلباشها قشون دیگری ایجاد کرد و بر آن «شاهسون» (دوستدار شاه) نام نهاد و گروهی از افراد قزلباش (حدود بیست هزار سواره و ده‌هزار پیاده) را که مناسب تشخیص داد به سازمان جدید منتقل کرد و برای بخشهای دیگر قشون که وظیفهٔ عملیاتیِ تهاجمی یا تدافعی داشتند افراد تازه‌ای را به‌خدمت درآورد که مستقیماً وظیفه‌خوار خود او بودند نه رؤسای ایلات و قبایل (فلسفی، ۲۲۶/۱–۲۳۱).

شاه‌عباس این افراد را برای مقابله با عثمانی و درگیری با نیروهای آن به‌کار گرفت و در انتخاب آنها نهایت دقت را به‌کار برد. آنان غالباً سربازانی اصیل و دلیر و نیرومندتر از سواران عثمانی بودند و توان پایداری در برابر دشمن را داشتند. انضباط داخلی قشون جدید بر پایهٔ دوست داشتن شاه، گرفتن مواجب از دولت و ترس از مقام سلطنت استوار بود. سربازان هم به‌سبب رفاه مالی و انضباط نظامی یارای تجاوز به‌جان و مال مردم را نداشتند. سیّاحان خارجی که در آن هنگام از ایران دیدن کرده‌اند بر این نکته تأکید داشته‌اند که به‌هنگام لشکرکشی و اردو

«به‌مردم هیچ گونه تجاوزی نمی شود و اهالی به‌رضا و رغبت اجناس خود را به‌خط سیر لشکر می آورند و به‌مأمورین تهیّهٔ آذوقه می فروشند و قیمت آن را دریافت می دارند، به‌قسمی که اردوکشی در ایران برای دهات مثل جمعه‌بازار است...[زیرا] در ارتش ایران مجازاتهای انضباطی بسیار شدید معمول می باشد» (بیانی، ۷۵—۷٦؛ مقتدر، ١٤٦—١٤٧).

شمارهٔ افراد قشون ایران در آن زمان دقیقاً روشن نیست و هرکس رقم متفاوتی را نوشته است. اما روی هم‌رفته می توان تعداد کل افراد قشون را حداکثر حدود صدهزار تن دانست که سی هزار تن از آنان ـــ در مواقع عادی ـــ مأمور در مرزها بودند و بقیه، که شمار آنان حدود پنجاه هزار تن برآورد شده است، کمابیش در حال آماده به‌خدمت در مرکز (پایتخت) سر می کردند. امّا اگر خدمه و صنعتگران و کسبه و چهارپاداران و مانند ایشان که همه گاه با اردو حرکت می کردند و غالباً هم مسلح و مجهز بودند به‌حساب آورده شوند، تعداد افراد قشون بر یکصدو پنجاه‌هزار تن بالغ می شد و این وضع تا سالیان دراز پس از شاه‌عباس ادامه داشته است (بیانی، ۷۵ -۷۷؛ قوزانلو، ۳۷۹).



سرباز گرجی. سپاهیان غیرایرانی در تشکیل قشون صفوی مشارکت داشتند.

صرف‌نظر از آنچه گفته شد، قشون شاه‌عباس دارای عنصر انسانی دیگری هم بود که تا پیش از او وجود نداشت: نفرات غیرمسلمان مانند ارامنه و گرجیان و تیره‌هایی از تاتارها و چرکسها و تاجیکها و نیز پاره‌ای از عناصر فراری قشون عثمانی که داوطلبانه به سپاه ایران پیوستند. اینان، بی هیچ تردید، قشون شاهسون را تقویت کردند، امّا در نهایت و تدریجاً سبب آشفتگی قشون صفوی و فروریختن کُل نظام آن شدند، زیرا به کلّیت نظام تعلق عقیدتی و قومی و خونی نداشتند و در واقع به‌صورت «مواجب بگیر» به خدمت آن درآمده بودند، حال آنکه جماعت قزلباش در آغاز بر پایهٔ عقیده و ایمان، بنیادی‌ترین عامل ایجاد و حفظ سلطنت به‌شمار می رفتند.

۲ـ تشکیلات داخلی

در این دوره واحدهای قشون ایران بر پایهٔ رقم ده استوار بود و به‌صورت زیر تنظیم می شد (البته تعداد کلّ افراد سپاه هرگز ثابت نبوده است):

تعداد سربازان	فرمانده	همسانی با درجات کنونی
۱۰ تن	اون‌باشی	گروهبان
۵۰ تن	الی باشی	ستوان
۱۰۰ تن	یوز باشی	سروان
۱۰۰۰ تن	مین‌باشی	سرهنگ
لشکر	امیرالأمراء/سردار	امیر (سرتیپ/سرلشکر)[1]

در این دوره رسته‌های نظامی از واحدهای زیر تشکیل می شد:

صنف پیاده، به‌ریاست:	تفنگچی باشی	امیر (سرلشکر/سپهبد)
صنف سوار، به‌ریاست:	قوللر باشی قورچی باشی	امیر (سرلشکر/سپهبد)
صنف توپخانه، به‌ریاست:	توپچی باشی	امیر (سرلشکر/سپهبد)

۱. گاهی والیان و حکّامی که مأموریت جمع‌آوری سپاه برعهده‌شان گذاشته می شد، عنوان سرداری یا فرماندهی یا سالاری نیز می یافتند.

این سه صنف زیرنظر فرماندهٔ کل، که معمولاً خود شاه بود یا یکی از امیران او که امیرالامراء یا سپهسالار نامیده می شد و منصبش در حدّ وزیر جنگ یا رئیس ستاد بود، انجام وظیفه می کردند.

۳ــ نوآوریها

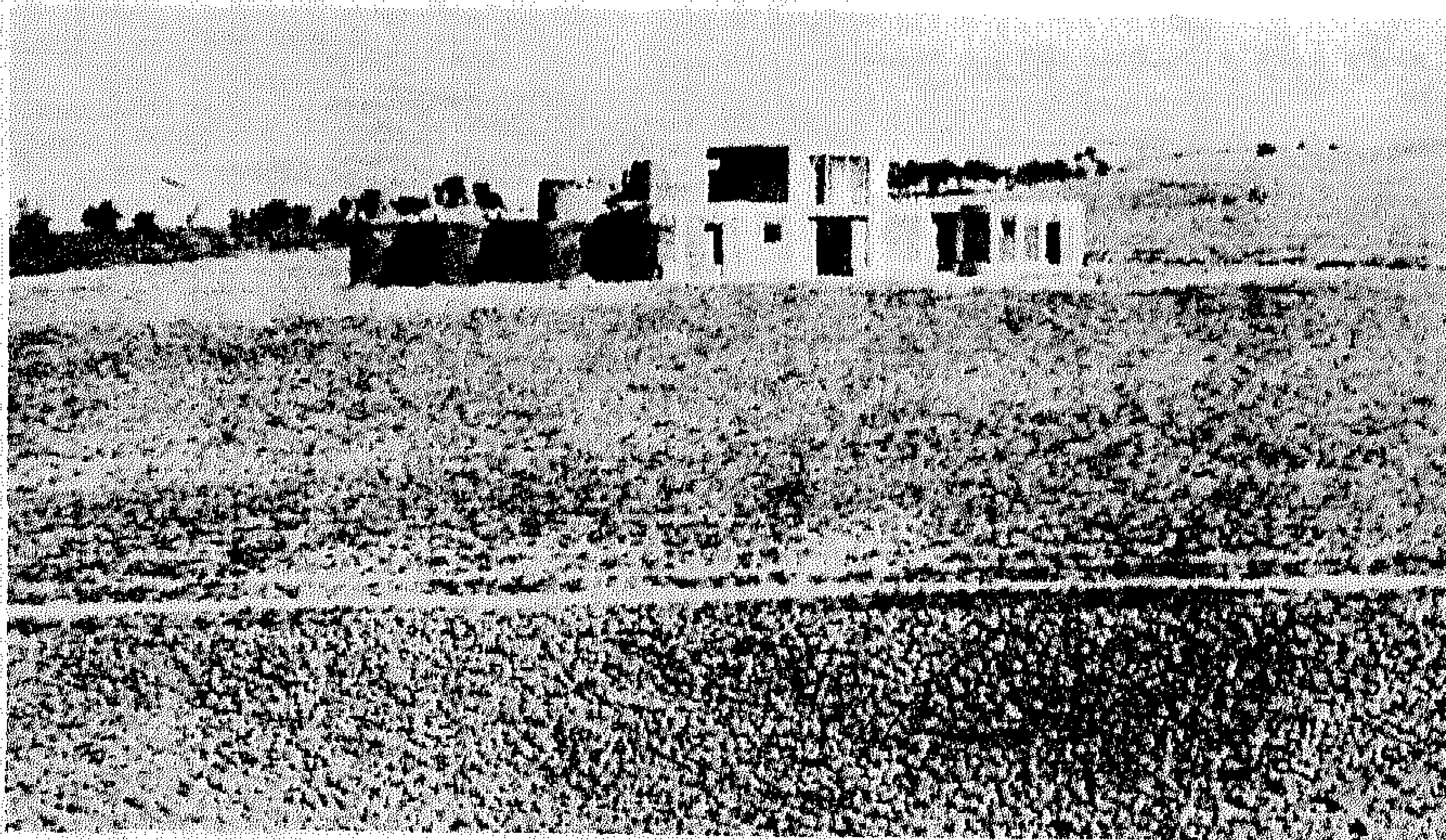
در عصر صفوی و مخصوصاً در روزگار شاه عباس تغییراتی هم در نظام سازمانی قشون و هم در شیوهٔ عملیات جنگی و ادارهٔ میدان جنگ روی داد. این تغییرات که بعضاً در ایران سابقه داشت ولی فراموش شده بود سبب تحولا تی در فعالیتهای نظامی و عملیات جنگی گردید که اکنون به چند مورد آنها اشاره می شود:

ــ**ایجاد کبوترخانه** (= شبکهٔ خبررسانی). از قدیم کبوتر اهلی یا دست آموز یکی از وسیله های انتقال خبر از نقطه ای به نقطهٔ دیگر بوده و مخصوصاً کبوترنامه بر نقش مهمّی در تحوّل وقایع عمدهٔ جهان داشته است. شاه عباس پس از آنکه سازمان تازه ای در قشون پدیدآورد، به فکر استفاده از این وسیله برای اطلاع از امور عمومی و مخصوصاً نظامی کشور افتاد. او به همین دلیل «در تمام مملکت وسیع خود کبوترخانه هایی به منظور مطلع شدن از حوادث روزانهٔ قلمرو خود و ارتباط مستقیم با فرماندهان قسمتها و قلاع نظامی تأسیس نمود، به طریقی که در تمام ایران مخصوصاً در قلاع و استحکامات نظامی در هر پانزده فرسنگ کبوترخانه هایی بنا نمود و هر کبوترخانه به وسیلهٔ پنج نفر نظامی مأمور و مسؤول، که ورود کبوتران را اطلاع می داده اند، اداره می گردید.» (قوزانلو، ۳۷۷).

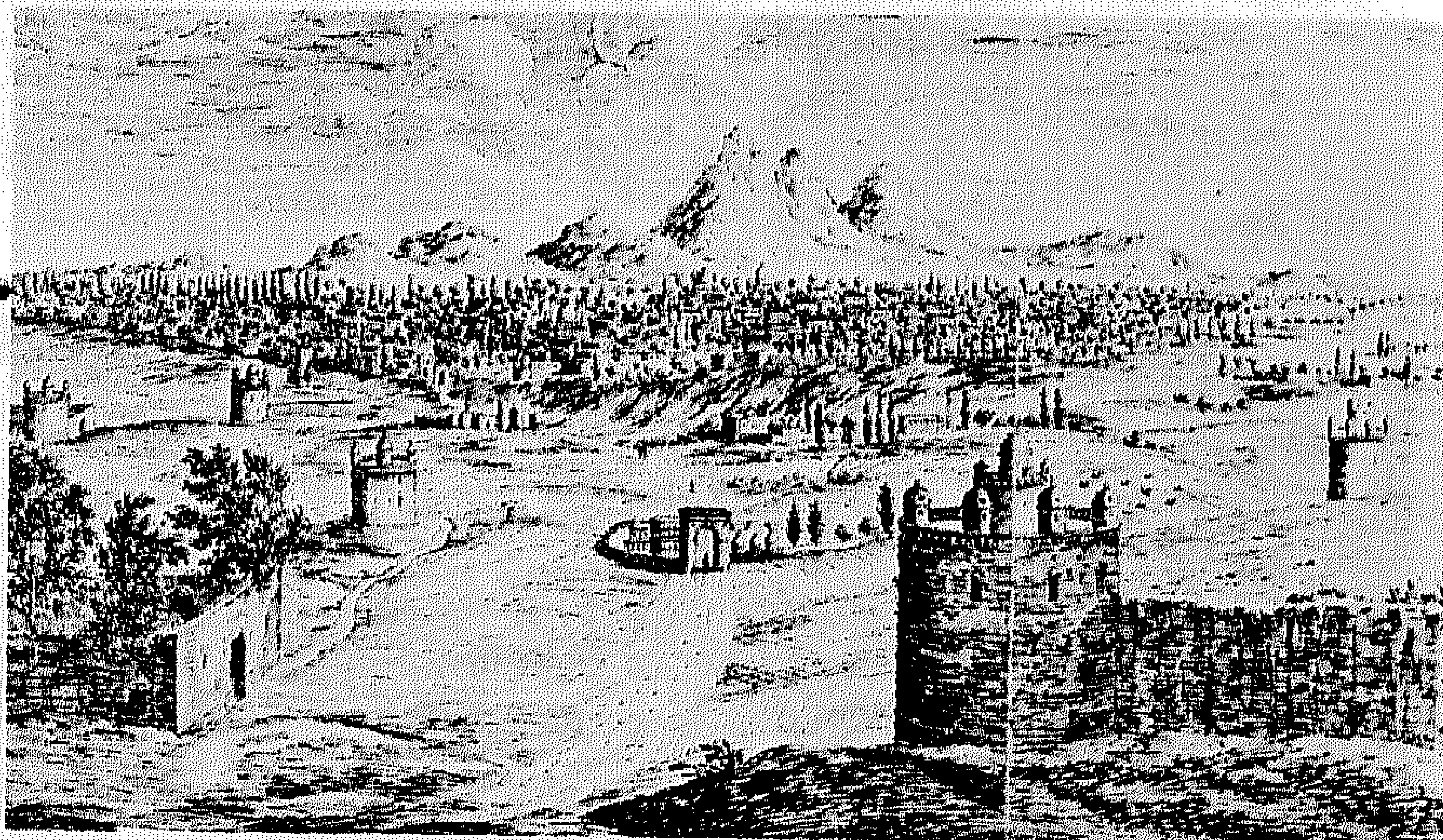
ــ**مخابره با شیپور و آتش** (= خبررسانی نزدیک بُرد یا فوری). بدیهی است که استفاده از کبوتر نامه بر همیشه ممکن یا کارساز نبود. لزوم آگاهی فوری از وقایع مهم مثلاً نزدیک شدن دشمن یا رسیدن یک شخصیت بلندپایه یا افراد غریبه ایجاب می کرد که وسایل دیگری به کار گرفته شود. لذا مخابره با آتش ابداع شد: «در عرض راههای سوق الجیشی و تجارتی، در تپه های بلند، قراولخانه هایی ساخته می شد که در بالای آنها در موقع لزوم آتش روشن می شد و مامور مخصوص به وسیله مانعی آتش را مستور یا آشکار می ساخت و بدین طریق فرمانهای معین با

علامت مخصوص ارسال می گردید.» (همانجا).

علاوه‌براین، از شیپور هم برای خبررسانی استفاده می شد. استفاده از شیپور غالباً در اردوهای نظامی و به‌منظور بیدارباش، آمادگی، حرکت، سان، خواب و مانند اینها صورت می گرفت.



کبوترخانه.

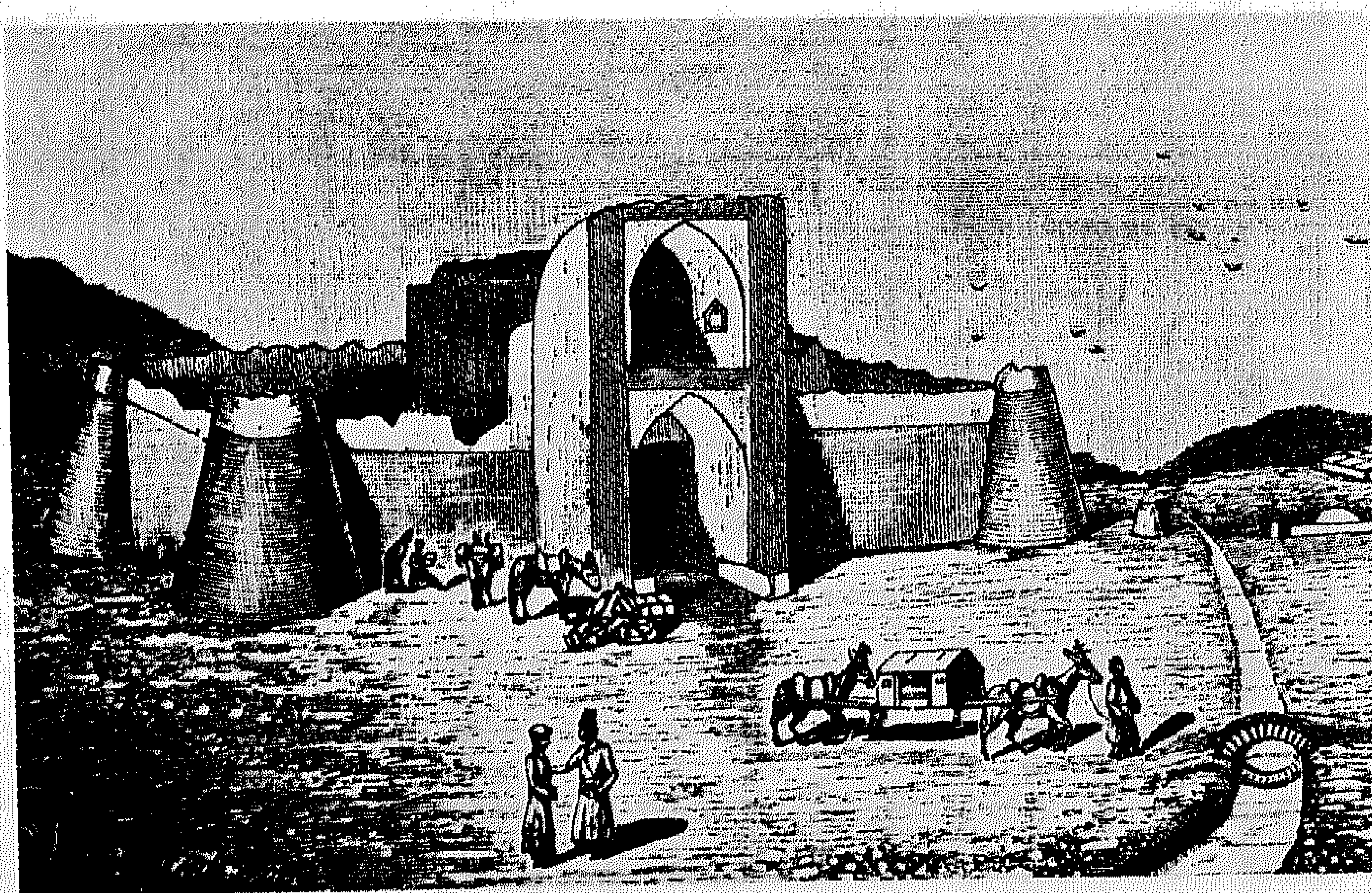


چاپارخانه در اوایل دورهٔ قاجار.

ــ ایجاد چاپارخانه (= شبکهٔ نیرورسانی). چاپارخانه در ایران سابقهٔ بسیار قدیمی دارد و از آن برای انجام اموری که امروزه برعهدهٔ پست است، استفاده می شده است. در روزگار شاه‌عباس ایجاد چاپارخانه دو باره رواج یافت و «در بین شهرهای بزرگ و نقاط نظامی [چاپارخانه] با اسبهای قوی و متعدد دایر [گردید] و سردار مخصوص جهت این قسمت تعیین می شد.» (همانجا) هدف از ایجاد چاپارخانه تسریع تحرّک در خبررسانی و بسیج نیروها به‌هنگام وقوع وقایع ناگهانی بود.

ــ اسلحه‌سازی (= به‌کارگیری سلاحهای گرم). ایرانیان پس از آشنایی با سلاحهای آتشین، خاصه از دورهٔ فرماندهی الله‌وردی خان بر قوای سلطنتی و ورود برادران شرلی به‌اصفهان، به‌فکر استفاده از سلاحهای آتشین و ایجاد کارخانه‌های اسلحه‌سازی افتادند و «نخستین کارخانهٔ اسلحه‌سازی و توپ‌ریزی [جبّاخانهٔ دولتی]» را در اصفهان دایر کردند که تا سال ۱۲۲٤ق/۱۸۰۹م باقی بود (بیانی، ۷۱).

کشیشی کرملی به‌نام پادری سیمون دربارهٔ نخستین دستاوردهای این نوآوری



چاپارخانهٔ قدیمی در عصر صفوی.



اولین تفنگهایی که در قشون ایران به کار برده شده سر پر بودند و لولهٔ بلند داشتند.

نوشته است که شاه‌عباس «دو نوع تفنگ سر پُر در ارتش خود متداول کرده است و سربازانش در به کار بردن تفنگ مهارت وافر دارند. شاه براثر فتوحات خویش در جنگ با عثمانیها توپچیان و مهندسان فراوان به دست آورد و چهارصد عراده توپ از دشمن به‌غنیمت گرفت که آنها را به‌پایتخت خود، شهر اصفهان آورده است و من به‌چشم خودم این توپها را دیده‌ام.» (بیانی، ٦۵).

بدیهی است که انضباط شدیدی بر همهٔ رسته‌ها و رده‌های قشون حاکم بود و کمترین جایی برای کوچکترین تخلّف وجود نداشت و این شدت عمل مخصوصاً دربارهٔ سلاحها و تجهیزات اجرا می گردید. در حقیقت «سلاحها و مهمات و تجهیزاتی که در اصفهان ساخته می شدند همه دارای علامتهایی بودند و این امر مانع از آن می شد که افراد نظامی سلاحهای [کهنه یا فرسوده] خود را عوض نمایند.» (قوزانلو، ۳۷۸).

ـــ لباسهای نظامی. قشون منظم و منضبط ضروری بود که دارای لباس نظامی مرتب و مشخص باشد. به همین دلیل، و نیز به سبب آموزشهای هیأت شرلی و نیز مشاهدهٔ وضع قشون عثمانی، برای رده های مختلف نظامی لباسهای خاص پدید آمد که ظاهراً آنها را خود افراد و افسران تهیّه می کرده اند. البته لباس افراد گارد سلطنتی از این قاعده مُستثنیٰ بود، زیرا به سبب گران بودن، از طرف دربار تهیّه می شد.

ـــ مواجب و سیورسات. در زمان شاه‌عباس پرداخت مواجب و سیورسات افراد قشون و علیق اسبان آنان نظم تازه‌ای پیدا کرد. تا پیش از این تاریخ خانها و



لباس و تجهیزات قورچی در زمان شاه‌عباس دوم.

رؤسای ایلها که تیولداران و صاحبان اقطاع بودند «سربازان خود را حقوق می دادند [امّا] از این دوره به بعد دولت از طریق مستوفیان هر ردهٔ نظامی، از عایدات مملکت و خالصجات، حقوق سربازان را می پرداخت. حقوق افسران به طور نسبی در حدّ بالایی بود: مین‌باشی هفتاد تومان، و یوزباشی سی تومان درسال دریافت می کرد. حقوق اون‌باشی پانزده تومان، قوللر هشت تومان و تفنگچی شش تومان درسال بوده است. جیرهٔ افراد در سربازخانه ها داده می شد و اگر در «سلام آقشام» [سلام شامگاه] حاضر نمی شدند، جیره به آنان تعلق نمی گرفت.» (قوزانلو، ۳۷۷).

ب— نمای سازمانی

قشون شاهسون شامل چند رسته یا صنف بود:

۱— سواره‌نظام، شامل قوللر، قورچیلر و قزلباشان سواره،

۲— پیاده‌نظام، شامل تفنگچیلر و قزلباشان پیاده،

۳— توپچیلر (یا عملهٔ توپخانه) که در مرکز (اصفهان) و سه منطقهٔ مهم کشور مستقر بودند،

۴— متفرقه (نسقچیلر، دستهٔ جزایری، دستهٔ صوفیان، همردیفان و منصب سپهسالاری).

البته در وضع قزلباشان سواره و پیاده تغییرچندانی‌ایجادنشد و با اینکه در میان آنان نفاق و چند دستگی همچنان تا به آخر وجود داشت، امّا مجموعاً در همان موقعیت سابق قرار داشتند و تا پایان دورهٔ صفوی از نوعی حقانیّت حرفه ای و تشریفاتی برخوردار بودند. اما چهار رستهٔ دیگر به دلیل تغییرات ایجاد شده در وضع جدیدی قرار داشتند و نیز مشاغل نظامی و انتظامی دیگری ایجاد شده بود که جزئیات آنها در منابع آن عصر به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

در میان منابع آن روزگار دو کتاب **تذکرة الملوک** و **دستورالملوک** به دلیل آنکه صرفاً به معرفی و مطالعهٔ اصناف و حرفه ها و مشاغل پرداخته اند و در ضمن به سبب اشتمال بر جزئیات امور و مسایل، جایگاه و یژه دارند. از میان منابع جدید کتاب **سازمان اداری حکومت صفوی** اثر مینورسکی به تفصیل به این امور پرداخته

است که چون در واقع «ترجمهٔ حواشی و تحقیقات و تتبعات [او]... بر کتاب گرانبهای **تذکرة الملوک** است» (پیشگفتار، دوازده) در اینجا چندان مورد رجوع قرار نگرفته و تکیهٔ عمده بر این دو کتاب تألیف شده در اواخر دورهٔ صفوی یا اندکی پس از آن حدود بوده است. نظم و رده‌بندی مندرج در این دو کتاب در اینجا به تفصیل بیان می گردد زیرا که استخوانبندی قشون ایران در طی چند قرن بر پایهٔ آن استوار بوده و حتی قاجاریه هم تا مدّتها سعی در حفظ و تقلید از آن داشتند.

۱ــ سواره نظام

این بخش از قشون علاوه بر قزلباشان از دسته های سوارکار تشکیل می شد که تعدادشان گاه تا دوازده دسته می رسید (قوزانلو، ۳۷٦) و فرماندهٔ آنها گاهی سردسته یا سرکرده نامیده می شد و عمدةً در سه واحد انسجام یافته بود: قورچیلر، قوللر، قزلباش.

قورچیلر (= قورچیان). گروهی از نظامیان بودند که در واقع نوعی «گارد مخصوص سلطنتی» به شمار می آمدند و زیرنظر «قورچی باشی» ــ که بعد از اعتمادالسلطنه با لقب «رکن السلطنه» مهمترین مقام بودــ انجام وظیفه می کردند. آنان عمدةً محافظت از جان شاه و نگاهبانی قصور سلطنتی را برعهده داشتند و در جنگها معمولاً سواره شرکت می کردند.

یکی از قورچیهای معروف عصر صفوی الله وردی خان بود و پس از او، بعد از چند مدتی عیسی خان بیک داماد شاه از طوایف شاهسون اردبیلی به این سمت رسید. این انتصاب نشان دهندهٔ آن است که شاه باید به فرماندهٔ قورچیان اعتماد می داشت.

سابقهٔ تشکیل واحد قورچیان به اوایل عصر صفوی می رسد. به نوشتهٔ خانبابا بیانی «نخستین بار ضمن اخبار سال ۹۱۱ هـ /٦ــ۱۵۰۵م. از قورچی باشی ذکری به میان می آید.» (ص ۸٦). اما از تعداد قورچیان در روزگار شاه طهماسب اول ارقام متفاوتی در دست است. گفته می شود که «تعداد قورچیان در سال ۹۳٦ هـ / ۱۵۳۰م پنج هزارتن بوده است. اما پس از مرگ این پادشاه،



قورچی قزلباش در زمان شاه عباس اول.

اسکندر بیک و صاحب **جواهرالاخبار** ضمن ذکرخیری که از او کرده‌اند صحبت از شش هزار «ملازمان خاصهٔ پادشاه» به‌میان آورده‌اند (همانجا). البته ناگفته نماند که هر ملازم خاص سلطان، الزاماً «قورچی» نبوده است و لذا تفاوت ارقام مندرج در منابع تضادی ایجاد نمی کند. امّا به‌هرحال شمار قورچیان رو به‌افزایش داشته است، چنانکه در عهد شاه‌عباس شمارهٔ عده‌های قورچی مستقر در مرزها را برای حفاظت حدود و مرزبانی تا سی هزار تن نوشته‌اند که تقریباً تمامی آنها سواره بوده‌اند (قوزانلو، ۳۷۵).

نکتهٔ دیگر اینکه در برخی از منابع میان قورچیان و افراد یساول و بوکاول و قورچیانِ «داش» و نیز به‌سبب ارتباط یا درهم آمیختگی وظایفی که هرکدام بر عهده داشتند، خِلط شده و در نتیجه برای تعداد کُل قورچیان ارقام متفاوت ذکر شده است. مثلاً سیّاحان فرنگی مانند دلا واله و شاردن ارقامی ضبط کرده‌اند که



قورچی شمشیر در اواخر عصر صفوی

همیشه درست و محل اعتماد نیست. اما به هر حال چنین می نماید که این صنف دارای تشکیلات عریض و طویل بوده است و این امر از کثرت اسامی و اصطلاحاتی که در این مورد ایجاد شده و به کار رفته است، فهمیده می شود: قورچی، قورچیان، قورچیان ملازم دیوان، قورچیان یراق، قورچیان جدیدی، یساولان قور، قورچی صدق (مُهردار مُهر شرف نفاذ) و غیره از آن جمله «مقرب الخاقان قورچی رکاب» که «شغل مُشارٌالیه آن [بوده] است که در سفر و حَضر و سواریهای پادشاه باید حاضر باشد و هر وقت که کُتُلهای خاصه حاضر شود و پادشاه به جهت سواری بیرون آید، رکاب اسب پادشاه را به یک دست گرفته و به دست دیگر پادشاه را سوار کند، و در مجلس بهشت آیین [مجلس دربار] بعد از مُحتسب الممالک می نشیند.» (**دستورالملوک**، ۸۳-۸٤).

قورچیان نوعی «شغل تتمه» هم داشته اند و مثلاً «به مناسبت، سپرده از

اسلحه و یراق داشتند که در مجالس و سواریها و اسفار سانحه بایست همگی حاضر و همراه داشته باشند.» (همان، ۱۰۶-۱۰۷). به همین سبب و با گسترش دستگاه سلطنت و تشریفات، تقسیمات و درجه‌بندیهای مفصلی در سلسله مراتب قورچیان ایجاد شد که ردهٔ بالای آنها به لقب «مُقرب الحضرة العَلیّه العالیه» ملقب بود و ده صنف را به ترتیب زیر در برمی گرفت: قورچی شمشیر، قورچی صدق، قورچی تیروکمان، قورچی شِشپر، قورچی خنجر، قورچی زره، قورچی سپر، قورچی تفنگ، قورچی مزداق، قورچی نجق (همان، ۱۰۶).

پس از این دسته، در ردهٔ بعد قورچیانی قرار داشتند که از لحاظ اعتبار کمتر از «مقرب الحضره» ها بودند مانند: قورچی کفش، قورچی نیزه، قورچی چتر، قورچی قلیون [غلیان]، قورچی صندلی، قورچی چوگان (همان، ۱۰۶-۱۰۷).

از این دسته‌بندی دو نکته روشن می شود: نخست اینکه مشاغل قورچیان جنبهٔ صرفاً نظامی و جنگی نداشته است؛ و ثانیاً قورچیانِ صرفاً نظامی و جنگی از اعتبار و احترام بیشتر برخوردار بوده‌اند.

ـ مستوفی قورچیان. بدیهی است که ادارهٔ این تشکیلات مخصوصاً از لحاظ مالی و پس از آنکه پرداخت مواجب افراد آن در عهدهٔ حکومت قرار گرفت، به سازمان مالی مُنضبطی نیاز داشت و لذا شغل «مستوفی سرکار قورچیان» ایجاد شد که در مدتی نسبتاً طولانی چهار نفر ملازم دیوان داشت. ادارهٔ امور افراد، صدور حکم ملازمت پادشاه، تعیین مواجب و انعام و تیول، رسیدگی به حضور وغیاب افراد، تعیین تنخواه و مانند اینها برعهدهٔ او بود.[3]

این وظایف بعدها تحولاتی یافتند. برخی از آنها حذف شدند و به جایشان

---

۳. شغل مشارٌالیه آن بود که «سررشته هر نفری، و تاریخ صدور ارقام ملازمت، و قدر مواجب، و انعام و تیول و همه ساله، و طلب و غیبتِ کشیک، درست می داشته، و اسناد دفتری و تصدیقات حضور و غیبت و نسخجات اِخراج و مستوفی نزد مستوفی مُشارٌالیه و نویسنده‌های سرکار مزبور ضبط، و از آن قرار به قلم کُتّاب سرکارِ جمع می داده‌اند که رَسَد مواجب اخراجین و ایّام غیبت و تفاوت ورودِ سَفَر را با همه ساله و تیولی که در وجه جماعت متوفّی مقرر بوده به جهت دیوان ضبط نمایند. و تحریر کیفیات طلب و تنخواه و تیول و همه ساله و ثبت احکام و ارقام تیول و مواجب همه ساله و براتِ جماعت قورچیان و ارقام ملازمت ایشان با محرّران سرکار مزبور [بود] و بعد از ثبت به خط و مُهر مستوفی سرکار مُشارٌالیه می رسید.» (تذکرة الملوک، ۳۷).



لباس و تجهیزات سواره‌نظام دورهٔ صفوی.

وظایف یا مشاغل تازه‌ای ابداع شد و در نتیجه «شغل مستوفی قورچی» این بود که علاوه بر رسیدگی به امور سررشته‌داری و طلب و تنخواه و حضور و غیاب، عهده‌دار تعیین افراد کشیک و رکابی هر دسته و رسیدگی به صورت اسامی لشکریان و ارائهٔ صورت ابوابجمعی در آخر سال شد.[۴]

ــ وزیر قورچیان. آنچه در بارهٔ دلایل لزوم ایجاد «شغل مستوفی قورچی» گفته شد در مورد تأسیس «شغل وزیر سرکارِ قورچی» یا وزیر قورچیان هم صدق می کند. امّا وظیفهٔ او رسیدگی به چگونگی کیفیت حضور افراد قورچی در خدمت

---

٤. در واقع «تشخیص همیشه کشیک و رکابی بودن هر طایفه و مأمور بودن هریک به خدمت مقرره و به اسفار سانحه نگاهدارد. و کیفیات و طوامیر [تومارها] و نسخجاتِ سانِ عساکر، و هرگونه کیفیت و نسخه که محرّرانِ سرکار قورچی می نویسد و از سرکارِ مزبور می گذرد، اوّلاً به مُهر مستوفی و بعد از آن به مُهر وزیر می رسید و در آخر هرسال نسخه هر اخراج و متوّفی و غیبت اسفارِ سانحه، درست داشته به قلم سرکارِ جمع» می داد (**دستورالملوک**، ٩٤-٩٥).

شاه یا شرکت آنها در سفر (اردو) یا عزیمت به مأموریت بود. از لحاظ مقام همشأن مستوفی بود و زیرنظر قورچیلر خدمت می کرد.[۵]

به این ترتیب چنانکه ملاحظه می شود «وزیر سرکار قورچی» عملاً معاون اداری و اجرایی قورچی باشی بوده است و این نکته با تعریفی که **دستورالملوک** (ص ۸۸) از «وزیر سرکار قورچی» کرده است، تأیید می شود بویژه که تصریح کرده است که او «در مجلس بهشت آیین طرف دست راست، بعد از منشی الممالک» می نشسته است.

ـ قورچی باشی. مقامهایی که از آنها نام برده شد، تحت ریاست مقام عالیرتبه ای انجام وظیفه می کردند که قورچی باشی نام داشت و از او با لقب «رکن السلطنة القاهره عالیجاه قورچی باشی» نام برده می شد و یکی از «ارکان اربعه[۶] و عمدهٔ مقربان و امراءعظیم الشأن و ریش سفید قاطبهٔ ایلات و او یماقات ممالک فسیح الممالک ایران، و ازجملهٔ مناصب قدیمه» بود (**دستورالملوک**، ۴۷) و بر همهٔ امور مرتبط با قورچیان و یوزباشیان نظارت داشته است.[۷]

---

۵. در واقع شغل او آن بود که «کیفیات و تصدیقات حضور و خدمت اسفار و نسخجات و سپه سالاران و سرداران که در باب ملازمان قدیمی [قزلباشانی که به سپاه شاهسون انتقال یافته بودند] نوشته می شد، و بعدِ آن رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی و تجویز عالیجاه قورچی باشی، در سرکارِ مزبور خط می گذاشته اند که در سرکار مزبور بدون مانعی معمول دارند، و سایر کیفیات سرکارِ مزبور را از قورچیان و یوزباشیان و یساولان قور و غیر هم را نیز وزراء قورچی خط گذاشته و طوامیر و تصدیقات و نسخجات ملازمت یوزباشیان و یساولان قور و قورچیان یراق و قورچیان جدیدی، نزد وزراء مذکور ضبط، و ارقام ملازمت و اضافه تیول و مواجب آن جماعت را قلمی و عنوان می نوشته اند، و ضمن احکام و ارقام مواجب و تیول و همه ساله و انعام و تنخواهِ براتی و کیفیات را مُهر [می نموده اند]. و در روز سانِ قورچیان، وزیر مزبور به اتفاق مستوفی آن سرکار، در مجلس بهشت آیین در خدمت پادشاهان، نسخجاتِ سان و قدر تیول و مواجب و همه ساله و نفری جماعت مزبوره را می خواند.» (**تذکرةالملوک**، ۳۶-۳۷).

۶. چهار رکن عمدهٔ دستگاه سلطنتِ دورهٔ صفوی عبارت بودند از: اعتمادالدوله (وزیر اعظم دیوان اعلی)، قورچی باشی (رکن السلطنه القاهره)، قوللر آقاسی (رکن الدولة العلیه العالیه) و ایشیک آقاسی باشی [= رئیس تشریفات].

۷. «تیول و همه ساله و تنخواه قاطبهٔ قورچیانِ ملازم دیوان، بعد از تصدیق و تجویز عالیجاه قورچی باشی، به رقم وزیر دیوان اعلی [می رسید]، تنخواه [را] بازیافتْ و خدمت ایالت و حکومت و سلطنت و یوزباشی گری، و تیول و مواجبِ قاطبهٔ قورچیان برطبق عرض قورچی باشی و تعلیقهٔ وزراء اعظم

←

چنانکه دیده شد قورچی باشی یکی از مقامهای عمدهٔ کشور بوده و در سلسله مراتب اداری و نظامی بعد از وزیراعظم (اعتمادالدوله یا صدراعظم دوران قاجاریه) جای داشته است. به همین سبب مقامهای غیرنظامی عمده را هم گهگاه عهده‌دار می‌شده است که از آن جمله است: «تولیت مزار خاقان رضوان مکان با یکصد تومان حق‌التولیه... و عرض مطالب شمخال که حاکم داغستان بوده... و مهمانداری از [سفیران خارجی]... و قُرق عقب حرم محترم عَلّیهٔ عالیه در اسفار... و سر پرستی جماعت یساقچی و یساولان قور و مهماندار باشیان و یساول باشیان و نسقچی باشیان... و تقدیم هدیه به مناسبت تولد نوزادهای دربار...» (**دستورالملوک**، ٤٨-٤٩).

—**مواجب و امور مالی.** قورچیان، در مقام نُخبهٔ نیروهای نظامی دستگاه سلطنت از امکانات مالی و رفاهی مناسبی برخوردار بودند و مواجب کافی و قانع کننده می گرفتند. مجموع هزینهٔ آنها در **تذکرةالملوک** (ص ٩٤) نزدیک به ۲۵،۵۷۳تومان ذکر شده است که بالغ بر ۴۷۳‘٤تومان آن تیول و قریب ۲۱،۱۰۰تومان آن مواجب (نقدی) بوده است و برای نمونه چند مورد از ریز آن نقل می شود:

مواجب مستوفی قورچی از محل «تعیین مواجب و انعام تیول از قرار تومانی یکصد دینار، و از تنخواهِ براتی و همه ساله [که] بیست و پنج دینار رسوم در وجه او مقرر» بوده تأمین می شده و جمعاً پنجاه تومان بوده است (**دستورالملوک**، ٩٥).

مواجب وزیر قورچی یکصدتومان بوده (**تذکرةالملوک**، ٦٠) که «از رقم ملازمت و تیول و انعام تومانی دویست دینار، و از براتی و همه ساله چهل و پنج دینار رسوم» دریافت می کرده است (**دستورالملوک**، ٨٨).

→
شفقت [= پرداخت] می شده. و امور متعلق به قورچیان را [از دعاوی و اختلافات و غیره] ریش سفیدِ [نماینده] سرکارمز بور که عالیجاه قورچی باشی است، به حقیقت [می] رسیده و قطع و فصل می داده. و قورچی باشیان عمده‌ترین ارکان دولت قاهره [بوده] اند و ارقام و احکام ملازمت و مواجب و تیول و همه ساله و انعامِ جماعت مذکوره —هرکدام که در سلک قورچیان عظام منتظم باشند— به طغرا و مُهر عالیجاه معظم الیه به معرض عرض [پادشاه] می رسانیدند. و عالیجاه مذکور از اُمرای جانقی [= دولت‌خانه، دربار] است.» (**تذکرةالملوک**، ٧).



غلامان یا قوللر (نفر اول سواره و افراد پیاده) رکن عمدهٔ قشون صفوی به شمار می رفتند.

مواجب قورچی باشی که «کازرون به تیول او بوده... هزاروسیصدونودو یک تومان و هفت هزارودو یست دینار و کسری» بوده (**تذکرة الملوک، ۵۳**). یعنی این رقم علاوه بر یکصدتومان حق التولیهٔ مزار خاقان و درآمد تیول کازرون بوده که «دوهزاروپانصدوهشتاد تومان و سه هزاروسیصدوهشتادوهفت دینار» برآورد شده است (**دستورالملوک، ۴۹**).

قوللر (= غلامان). این گروه مرکب بود از غلامان گرجی، ارمنی، چرکسی، داغستانی و گاهی زنگی که از کودکی در دربار پرورش می یافتند و حقوق بگیر خزانهٔ کشوری بودند. برخی از آنان هم از نقاط دیگر خریداری شده و به اصفهان و دربار گسیل می شدند. پاره‌ای دیگر هم از طرف سلاطین عثمانی و حکام قفقاز و امرای ایالات به‌عنوان هدیه به «عالی قاپو» تقدیم می گشتند و در دربار وظایف و مقامهای گوناگونی را بر عهده می گرفتند و یک یا چند نفر به‌نام «خواجه سرا» یا ریش سفید خواجه های حرم بر آنها ریاست داشتند.

برای شناخت دقیق این عنوان و وظایف مرتبط با آن در روند اجتماعی ـ دیوانیِ صفوی، باید این نکته را درنظر داشت که «در ازمنهٔ سلاطین سالفهٔ صفویه

خواجه‌سرای سفید نبوده، و از خواجه‌سراهای سیاه هر کدام عاقل و زیرکتر و به خدمت پادشاهان لایقتر بوده‌اند، ایشان را ریش‌سفید خواجه‌های حرم عَلّیهٔ عالیه» می‌نمودند (**تذکرة‌الملوک**، ۱۸). بعدها برشمار غلامان افزوده شد و نیز دامنهٔ وظایف و مشاغل ایشان گسترش یافت و عناوین و اسامی بسیار بر ایشان نهاده شد، مانند: غلامان جدیدی، غلامان جزایری‌انداز، غلامان خاصه، غلامان ساده، غلامان گرجی (سفید) که در **تذکرة‌الملوک** آمده است و غلامان خاندان صفویه، غلامان خواندگار،[۸] غلامان مصری، غلامان میرزا شاه‌حسین که در **احسن‌التواریخ** به‌آنها اشاره شده است. این افراد اگر متولد دربار بودند یا در کودکی به دربار راه می‌یافتند، تا هنگامی که «ریش نداشتند، لَلهٔ مخصوص و معلّم مخصوص داشتند که ایشان را تربیت می‌نمودند. بعد از آنکه ریش برمی‌آوردند و بزرگ می‌شدند، داخل یوزده [شده] و توابین قوللرآقاسیان می‌گشتند.» (همان، ۱۹).

شمارهٔ قوللر یا غلامان را بین ۱۱ تا ۱۵ هزارتن نوشته‌اند که لباس و سلاح مخصوص داشتند. لباسشان عبارت بود از: شلوارتنگ، کت خیلی کوتاه، آستین باز، جلیقهٔ الوان، کفش قرمز رنگ (مرسوم به یمنی) و کلاه نمدی بلند. سلاحهای ایشان درآغاز شمشیر و نیزه و خنجر بود و بعدها طپانچه هم برآنها افزوده شد. فرمانده این واحد قوللرآقاسی نامیده می‌شد.

صنف غلامان از لحاظ نظامی و تشریفاتی یک واحد مستقل به‌شمار می‌رفت، به‌همین جهت هم از لحاظ مالی و اداری استقلال داشت و امور مختلف آن را «مستوفی قوللر»، «وزیر قوللر» و «قوللر آقاسی» اداره و مرتب می‌کردند.

ــ**مستوفی قوللر.** دارای وظایفی مشابه «مستوفی قورچی» بود و امور اداری و مالی غلامان را اداره می‌کرد و حساب و کتاب حضوروغیاب و مأموریت و مواجب آنان را داشت.[۹] گویا بعدها وظیفهٔ مستوفی قوللر با مستوفی تفنگچی

---

۸. خواندگار که از خداوندگار گرفته شده، عنوان سلاطین عثمانی است و غلامان خداوندگار یعنی غلامانی که سلاطین عثمانی به‌دربار صفوی هدیه می‌کردند.

۹. مستوفی قوللر «پنج نفر محرّر ملازم دیوان داشت و شغل مشارالیه آن [بوده] است که سررشتهٔ نفری و تاریخ صدور ارقام ملازمت و قدر مواجب و انعام و تیول و همه ساله و طلب و غیبت و حضور کشیک، ←

ادغام شده است زیرا دستورالملوک (ص ۹۵) از «شغل مستوفی سرکار غلام و تفنگچی» یکجا نام برده و نوشته است که «شغل و رسوم هر دو به دستورِ [مطابق] مستوفیِ قورچی است.» این اشاره نشان می دهد که در این زمان «سرکار غلامان» و سرکار تفنگچی چندان اعتباری نداشته اند و امور مالی آنها زیرنظر دستگاه قورچی باشی قرار داشته است.

ـــ**وزیر قوللر (وزیر غلامان).** قوللر آقاسی برای ادارهٔ امور غلامان دستیاری داشت که «وزیر سرکار غلامان» نامیده می شد و مسؤول رسیدگی به حضوروغیاب و خدمت و مأموریت و پرداخت مواجب سپهسالاران و سرداران و یوز باشیان و یساولان قور و مانند ایشان بود.[۱۰]

ـــ**قوللر آقاسی (= فرماندهٔ غلامان).** در روزگار صفویان و مدتها پس از آن و حتی تا بخشی از دورهٔ قاجار، قوللر آقاسی، به سبب فرماندهی بر غلامان، از نزدیکترین افراد دربار به شخص شاه بوده و از میان اشخاص متشخّص و صاحب عنوان انتخاب می شده است. او که دارای لقب «رکن الدولة العَلّیة العالیه» و

← درست می داشته و اسناد دفتری و تصدیقات حضور و غیبت و نسخجاتِ اخراج و متوفی نزد مُستوفی آن سرکار و محرّران سرکارِ مز بور ضبط می شده، و از آن قرار به قلم کتّابِ سرکارِ جمع می داده اند که رَسَد مواجب اخراجین و ایّام غیبت و تفاوت ورود سَفَر را به جهت دیوان ضبط نمایند. و تحریر کیفیات طلب و تنخواه و تیول و همه ساله، و ثبت احکام و ارقام و کیفیات تیول و مواجب جماعت مز بوره با محرّران سرکار مز بور [بود] و بعد از ثبت و تحریر، به خط و مُهر مستوفی می رسید.» (**تذکرة الملوک**، ۳۸).

۱۰. «شغل مشارٌالیه آن [بوده] است که کیفیات و تصدیقات حضور و خدمتِ اسفار و نسخجات سپه سالاران و سرداران که در باب ملازمان قدیم نوشته می شده [اند]، بعد از رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی و تجویز عالیجاه قوللر آقاسی، در سرکار مز بور خط می گذاشته اند که در سرکار مز بور بدون مانع معمول دارند. و سایر کیفیاتِ طلب و همه ساله و تیول و مواجب یوز باشیان غلام و یساولان قور و غلامان و جارچیان جزایری انداز و غیرهم را نیز وزراء غلامان مهر می نموده، و طوامیر و تصدیقات و نسخجاتِ ملازمت یوز باشیان و یساولان قور و غیره و غلامان جدیدی نزد وزراء مذکور ضبط [می بود]، و ارقام ملازمت و اضافه تیول و مواجب آن جماعت را قلمی و عنوانی می نوشته اند. و کیفیات مواجب و تیول و همه ساله و انعام و تنخواهِ براتی و ضمن ارقام و احکام ملازمت و تیول و همه ساله و طلب جماعت مذکوره را مُهر می نموده، و در روزِ سانِ غلامان، وزیر مز بور به اتفاق مستوفی آن سرکار در مجلس بهشت آیین در خدمت پادشاهان، نسخجاتِ سان و قدرِ تیول و مواجب و همه ساله و نفریِ جماعت مز بوره را می خواند.» (**تذکرة الملوک**، ۳۷-۳۸).

«عالیجاه» بود، بعد از قورچی باشی جای داشت و به امور غلامان رسیدگی می کرد.[۱۱]

علاوه بر این قوللر آقاسی عهده دار وظایف دیگری بوده است از جمله اینکه مقرر بود که در سفرهای پادشاه «شبها با توابین خود به کشیک حاضر شود» (دستورالملوک، ۵۰). در مجلس پادشاه قوللر آقاسی، در دست چپ و بعد از قورچی باشی جای می گرفت.

ـ مواجب و امورمالی. قوللر آقاسی، به عنوان مواجب و برای تأمین هزینه های دستگاه خود صاحب الکا و تیول بود. چنین می نماید که الکاء گلپایگان تیول او بوده یا دست کم سالانه دوهزار تومان از این محل دریافت می کرده است. علاوه براین از غلامان «از بابت تعیین مواجب و تیول و انعام [از هر تن] پانصد دینار، و از بابت همه ساله و براتی [از هر تن] یکصد دینار» می گرفته است (**دستورالملوک، ۵۰—۵۱**).

۲— پیاده نظام

صنف پیاده نظام صفوی از دو واحد تفنگچیان و قزلباشان تشکیل شده و در مجموع دارای دوازده هنگ بود (قوزانلو، ۳۷۶). از آنجا که پیش از این در بارهٔ قزلباشان مفصلاً سخن گفته شده است، در اینجا فقط به توضیح تفنگچیان پرداخته می شود.

---

۱۱. بعد از قورچی باشی «عمده ترینِ اُمرا و ارکان دولت باهره و ریش سفید قاطبهٔ غلامان سرکار خاصهٔ شریفه [بود] و تیول و مواجب همه ساله و براتی و اِنعام قاطبهٔ غلامان بعد از تجویز عالیجاهِ مشارٌالیه، به رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی [می]رسیده، تنخواهِ بازیافت و [احالهٔ] خدمت ایالت و حکومت و یوز باشیگری و مین باشیگری و تیول و مواجب و انعام قاطبهٔ غلامان برطبق عرض قوللر آقاسی و تعلیقهٔ وزراء اعظم شفقت [=صادر و پرداخت] می شده، و امور متعلق به غلامان را ریش سفید سرکار مز بور ــ که عالیجاه قوللرآقاسی است ــ به حقیقت رسیده، قطع و فصل می داده و ارقام و احکام ملازمت و مواجب و تیول و همه ساله و انعام جماعت مذکوره به طُغرا و مُهر عالیجاه مُشارالیه به رقم عالیجاه مشارالیه می رسید، و نُسخهٔ سان غلامان را وزیر و مستوفی سرکار مز بور در خدمت اشراف، در حضور عالیجاه معظم الیه، به معرض عرض [پادشاه] می رسانیدند. و عالیجاه مز بور از اُمرای جانقی است.» (**تذکرة الملوک، ۷ـ۸**).

تفنگچیلر (= تفنگچیان). پیاده‌نظام قشون دورهٔ صفوی با ورود سلاحهای آتشین به ایران، «تفنگچیلر» نام گرفت. افراد این واحد که توسط هیأت شرلی آموزش دیده بودند، از خزانهٔ دولت حقوق می گرفتند، غالباً روستایی بودند و بیشتر از میان جوانان رشید و پرطاقت مازندران انتخاب می شدند.

شمارهٔ افراد این واحد را تا بیست هزار تن نوشته‌اند. این افراد که در دوازده دستهٔ جداگانه تقسیم می شدند، اسماً پیاده بودند و در زمرهٔ پیاده‌نظام به‌شمار می رفتند ولی عملاً سواره حرکت می کردند زیرا به‌علت وسعت کشور و راه‌پیماییهای طولانی در اردوکشیها «سواره» حرکت می کردند و به‌هنگام جنگ پیاده به‌نبرد می پرداختند، هر چند که گهگاه به‌سبب شرایط جنگی ناچار می شدند سواره به‌جنگ بپردازند.



پیاده‌نظام در بیشتر دورهٔ صفوی معمولاً مجهز به تفنگ بود و نقش عمده را در عملیات جنگی برعهده داشت.

سلاح پیاده‌نظام عمدهٔ تفنگ فتیله‌ای دولول بود. لولهٔ تفنگ با بست به‌ساق قنداق متصل می شد و «در موقع تیراندازی [آن را] به‌طرف زمین تکیه داده و در حالِ به‌زانو، تیراندازی با اتکاء می نمودند. تیراندازی آنها خیلی دقیق و خطرناک [بود] و مخصوصاً در حال سواره در قیقاج مهارت کامل» داشتند (مقتدر، ١٤٤).

تفنگهای این افراد ساخت کارخانهٔ اصفهان بود که تا مدتها فعالیت داشت و تا اوایل دورهٔ قاجار هم فراورده‌های آن مورد استفاده قرار می گرفت. تفنگچیان علاوه بر تفنگ، به‌شیوهٔ نظامیان سُنتی از خنجر هم استفاده می کردند و لباسشان به‌سان لباس غلامان نظامی بود (قوزانلو، ٣٧٦).

ادارهٔ امور تفنگچیان و رسیدگی به احوال ایشان به‌عهدهٔ «تفنگچی آقاسی» بود که در اجرای وظایف خود از همکاری یک مستوفی و یک وزیر برخوردار بود.

ــ مستوفی تفنگچیان، سه چهار نفر محرّر ملازم دیوان داشت و شغل او آن بود که «سررشته بر نفری و تاریخ صدور ارقام ملازمت و قدر مواجب و انعام و تیول و همه ساله و طلب همیشه کشیک، درست می داشته، و اسناد دفتری و تصدیقات حضور و غیبت و نسخجاتِ اخراج و متوفی نزد مستوفی مومی الیه و محرّران سرکار مز بور ضبط می شده و از آن قرار به‌قلم سرکارِ جمع می داده‌اند که رَسَد مواجب



تفنگ در ابتدای ورود به ایران کاربرد محدود داشت و لشکریان استفاده از سلاحهای قدیمی را ترجیح می دادند.

اخراجین و ایام غیبت و تفاوت ورود سفر را به جهت دیوان ضبط نمایند و...» (تذکرةالملوک، ٤٠).

ـــوزیر تفنگچیان، نظیر دیگر وزیران قشون مأمور رسیدگی به کیفیت حضوروغیاب و مأموریت افراد و صاحب‌منصبان تفنگچی بود و زیرنظر تفنگچی آقاسی خدمت می کرد.[۱۲] وزیر تفنگچی، که چند گاهی همتراز وزیر توپچی بوده در مجلس پادشاه «در طرف دست راست، بعد از لشکرنویس» می نشسته است (دستورالملوک، ۸۹).

ـــتفنگچی آقاسی، فرماندهٔ تفنگچیان و ریش سفید [کدخدای] مین باشیان و یوزباشیان و جارچیان و ریکایان[۱۳] و قاطبهٔ تفنگچیان بود.[۱۴] مقام تفنگچی آقاسی چندان اهمیت یافت که «از جمله ارکان اربعهٔ دولت قاهره» شد (دستورالملوک،

۱۲. وزیر تفنگچیان موظف بود که «کیفیات و تصدیقاتِ حضور خدمتِ اسفار و نُسخجات و سپه سالاران و سرداران [را] که در باب ملازمان قدیمی نوشته می شده، بعد از رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی و تجویز عالیجاه تفنگچی آقاسی، وزیر سرکار مزبور خط می گذاشته که در سرکار مزبور بدون مانعی معمول دارند، وسایر کیفیاتِ سرکار مزبور را تفنگچیان و یوزباشیان و جارچیان و غیرهم را نیز وزراء سرکار مزبور خط گذاشته و توامیر [=تومارها] و تصدیقات و نسخجات ملازمت مین باشیان و یوزباشیان و جارچیان مذکوره [را] ضبط و ارقام ملازمت و اضافه تیول و مواجب آن جماعت را قلمی، و عنوان می نوشته اند... و در روز سانِ تفنگچیان، وزیر مزبور به اتفاق مستوفی آن سرکار در مجلس بهشت آیین در خدمت پادشاهان، نُسخجاتِ سان و قدر تیول و مواجب و همه ساله و نفری جماعت مذکوره را می خواند.» (تذکرةالملوک، ۳۸-۳۹).

۱۳. ریکایان جوانان خوش اندامی بودند که پیشاپیش شاه و [سپاه] حرکت می کردند و گاه به جای یساولان انجام وظیفه می کردند. ریکا در گویش مازندرانی به معنای پسر و نوجوان است.

١٤. تفنگچی آقاسی «ریش سفید مین باشیان و یوزباشیان و جارچیان و ریکایان و قاطبهٔ تفنگچیان [بود]، و تیول و همه ساله و مواجبِ براتی و انعام کلّ توابین مشارالیه به تصدیق و تجویز عالیجاه معزّی الیه به رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی [می]رسیده، تنخواه بازیافت [می کرده]، و خدمت مین باشیگری تفنگچیان و جارچیان و تعیین جماعت تفنگچیان و تیول و همه ساله و مواجب ایشان که برطبق عرض عالیجاهِ مشارٌالیه به رقم وزیر دیوان اعلی رسیده باشد، شفقت، و رقم اشرف صادر می گردید. و امور متعلقه به تفنگچیان را عالیجاه مشارٌالیه به حقیقت رسیده، تمیز و تشخیص می داده، و ارقام و احکام ملازمت و تیول و همه ساله و تنخواهِ براتی و انعام جماعت مذکوره به طُغرا و مُهر عالیجاه مشارٌالیه می رسید. و نسخهٔ سان تفنگچیان را وزیر و مستوفی سرکار مزبور در خدمت اشرف در حضور عالیجاه معظم الیه به معرض عرض [پادشاه] می رسانیدند.» (تذکرةالملوک، ۹).

۵۳) و «قورق پیشِ حرم محترم در اسفار سانحه متعلق به مشارٌالیه... و ایشیک آقاسی باشی حرم بوده» (همانجا). او هم مانند قوللرآقاسی در سفرهای پادشاه باید «شبها با توابین خود به کشیک حاضر» می گشت. و به همین جهت دارای تیول خاص بود که «الکاء ابرقوه به مبلغ هفتصد و یازده تومان و پنج هزار و ششصد و پنجاه و یک دینار» در تیول او بود (همانجا، ٥٤). او در مجلس پادشاه بعد از «صدرخاصه» جای می گرفت.

ــ چند شغل وابسته. در **تذکرة الملوک** (ص ٤٠) از «تفنگچیان جدیدی» نام برده شده، بی آنکه ریشهٔ شغلی یا وظایف آنها مشخص شده باشد. در **تذکرة الملوک**، هم به دو نوع تفنگچی دیگر اشاره شده است:

یک نوع «مین باشیان تفنگچی قلجی چلو»، که شغلشان این بود که «در سفر و حضر، همه جا در رکاب ظفر انتساب حاضر و در خدمت باشند، و شبها به نوبه به کشیک آیند، و در قورقها نیز همراه عالیجاه تفنگچی آقاسی باشند و به خدمت متعلقه به خود اقدام نمایند. و در مجلس بهشت آیین با تاج و طومار، بعد از مین باشی ملازمان می ایستادند.» (ص ١٠٤).

نوع دوم «مین باشیِ تفنگچی اصفهان» بود که موظف بود «همیشه در دارالسلطنهٔ اصفهان بوده باشد، خصوصاً وقتی که پادشاه در سفر باشد، و شبها در کشیک دولتخانهٔ مبارکه با توابین خود حاضر شوند، و روزها نیز حاضر باشند... و در مجلس بهشت آیین بعد از مین باشیان تفنگچی مز بوره...می ایستادند.» (همانجا). چنانکه ملاحظه می شود این افراد عملاً عهده دار حفظ امنیت و انتظامات پایتخت بوده اند اما به جای آنکه زیرِ نظر بیگلر بیگی یا داروغه فعالیت و خدمت کنند، وابسته به دربار بوده و از آن فرمان می گرفتند. شاید همین افراد و تشکیلات بعدها سبب تأسیس فراشخانه شده است.

ــ مواجب و امورمالی. امور اداری و مالی تفنگچیان مستقل از واحدهای نظامی یا تشریفاتی دیگر بود و مستقیماً زیرنظر تفنگچی آقاسی و دستیاران او قرار داشت. او برای تأمین هزینه های تشکیلات خود تیولی داشت که شامل الکاء ابرقوه بود و به عنوان مواجب «از بابت تعیین مواجب و تیول و انعام [تفنگچیان] از قرار تومانی پانصد دینار، و از بابت تنخواهِ براتی و همه ساله [ایشان]تومانی یکصد

دینـار» مـی گـرفـت (**دسـتورالـملوک**، ٥٤). مواجب وزیر تفنگچی در سال پنجاه تـومـان و مـواجـب سـالانـهٔ مـستوفی تفنگچی سی تومان بوده است (**تذکرة الملوک** ٦٠).

۳ــ توپچیلر (= توپچیان)

پس از آنـکه ایرانیان با سلاحهای آتشین آشنا شدند و به کارآیی توپ و تفنگ پی بـردنـد، تفنگ‌سازی و توپ‌ریزی در ایران رواج یافت و کارخانه هایی مخصوصاً در اصـفـهـان بـرای تـوپ‌ریـزی ایـجـاد شد و اندک اندک افراد مرتبط با این واحد افـزایـش یـافـتـنـد و شغلهای تازه‌ای در قشون پدید آمد که کلاً زیر عنوان توپچی و عـمـلـهٔ تـوپخـانـه شناخته شده‌اند. هنگامی که این واحد سامان یافت، فرماندهی بـرای آن تـعـیـیـن شـد کـه تـوپچی بـاشـی، و بعدها امیر توپخانه، نامیده می شد. تـوپچیـان غـالـبـاً روسـتـایی بودند و تعدادشان بین سه تا ده هزار نفر بوده است که خـدمـت ۳۰۰ تـا ۵۰۰ عـراده تـوپ را بـرعهده داشته اند (قائم مقامی، ۱۱؛ مقتدر، ۱٤٦؛ بیانی، ۷٤ــ۷۵؛ قوزانلو، ۳۷۷).

البتّه توپخانه در دورهٔ صفوی دچار فرازونشیب فراوان شده است، زیرا در ابتدا بـه کار بردن آن را «عملی پرشرم» می دانستند، ولی شاه‌عباس اول به‌آن توجه کرد و تـوپخـانـهٔ نـیرومندی پدید آورد، چنانکه در جنگ بلخ به سال ۱۰۱۱ق/۱٦۰۳م سیـصـد تـوپ «ضـرب‌زن» و ده هـزار تـفـنگچی به همراه داشت (**تاریخ عالم‌آرای**



توپ، در آغاز کار بسیار سبک و کوچک بود و بر پشت شتر حمل می شد. این نوع توپ بعدها زنبورک نام گرفت.

عباسی، ۶۱۹/۲) و چنانکه شاردن نوشته است شمار توپچیان در آغاز امر دوازده هزار نفر بود که واحدی نیرومند بودند. «ولی با از دست دادن بغداد در ۱۶۳۸/۱۰۴۸ از تعداد آنان کاسته شد، تا سرانجام شاه‌عباس ثانی آن را بکلی منحل ساخت و هنگامی که فرماندهٔ آنان در ۱۶۵۵/۱۰۶۶ درگذشت، جانشینی برای وی تعیین نگشت... امّا در سالهای آخر سلطنت صفوی تفوق و تسلط توپخانه بایستی باز آمده باشد، زیرا جزء اجزاء مُرکبه قوایی که در زمان شاه سلطان‌حسین به خراسان فرستاده شد، توپخانه را نیز ذکر کرده‌اند.» (مینورسکی، ۵۵–۵۶). امّا از حق نمی توان گذشت که توپخانه در همان زمان شاه‌عباس اول از اعتبار و کارآیی برخوردار بوده است، چنانکه او یکی از «غلامان خاصهٔ خود» یعنی قرچغای‌بیک را به‌فرماندهی آن گماشت (مُقتدر، ۱۴۶).

توپخانه هم مثل واحدهای دیگری که قبلاً نام برده شدند دارای تشکیلات اداری و مالی مستقل بود که زیرنظر توپچی باشی، وزیر توپچیلر و مستوفی توپچیلر قرارداشت.

وظیفهٔ **مستوفی توپچیان** که «سه چهار نفر محرر ملازم دیوان داشت» شبیه وظیفهٔ مستوفیان واحدهای دیگر و شامل رسیدگی به‌وضع مواجب، تیول، انعام، همه ساله، طلب، نگاهداری ارقام و تعیین شمارهٔ افراد، و ارائهٔ صورت ریز افراد و مخارج به توپچی باشی بود (**تذکرةالملوک**، ۴۰) و شاید در واقع چندان اهمیتی نداشته است زیرا در **دستورالملوک** (ص۹۵) در تعریف «شغل مستوفی سرکار توپخانهٔ مبارکه» آمده است که «شغل و رسوم و مواجب او به‌دستور [مطابق] مستوفی غلام است».

همچنین است وظیفهٔ **وزیر توپچیلر** که درست همانند شُغل وزیران دیگر «سرکار»ات تعریف شده است (**تذکرةالملوک**، ۳۹-۴۰) و محل نشستن او در مجلس پادشاه «در دست راست بعد از کلانتر اصفهان» بوده است (**دستورالملوک**، ۸۹).

—**توپچی‌باشی** هم که لقب «عالیجاه» داشته است دارای مسؤولیتها و وظایفی مشابه آنچه برای قوللرآقاسی باشی، قورچی باشی و تفنگچی آقاسی ذکر شد، بوده است (**تذکرةالملوک**، ۱۳–۱۴؛ **دستورالملوک**، ۵۹). نهایت اینکه در

دستورالملوک برای او لقب «انیس الدوله» ذکر شده و تصریح شده است که در مجلس پادشاه «سمتِ دست راست بعد از دیوان بیگی» می نشسته است (همانجا).

ــ مواجب و امورمالی. تو پچیلر هم مثل واحدهای نظامی دیگر از لحاظ مالی مستقل بودند و «الکای شفت با [فرماندهٔ] ایشان بود» که پانصد تومان درآمد داشت (**تذکرة الملوک**، ۵۳) و این در حُکم تیولِ تو پچی باشی بود و حال آنکه از بابت مواجب «از براتیِ همه ساله دفعهٔ [سهم] تو پچی [از قرار تومانی] پانصد دینار» و سهم وزیر سرکار تفنگچی «بی زیاد و کم... پنجاه تومان» در سال بوده است (همانجا، ۸۹).

امّا در همین کتاب (ص ۵۹) نکته ای ذکر شده است که حکایت از کم اهمیتی و حتی بی اعتباری تو پخانه دارد و آن اینکه «استیفای سرکار تو پخانه همیشه با مستوفیِ غلام[ان] بوده که، به همین مبلغ سی تومان مواجبی که داشت، آن خدمت را هم به تقدیم می رسانید» و حال آنکه در **تذکرة الملوک**، (ص ۶۰) تصریح شده است که «مواجب مستوفی تو پچی سی تومان» بوده است. و تو پچیان در مجموع بیش از چهارصدوسی وچهار تومان تیول و بیش از یکهزارو پانصدوهشت تومان مواجب همه ساله داشته اند (ص ۹۳).

در این کتاب همچنین به «مُشرف تو پخانه» اشاره شده است که «مبلغ بیست تومان مواجب، و از جملهٔ ده یک رسوم باروط سازی دو یست وشصت وشش دینار و چهار دانگ رسوم داشته» است (ص ۶۳). این نخستین بار است که در گزارش حاضر از «مُشرف» به عنوان یک مرتبهٔ نظامی ذکری به میان می آید و شاید چیزی معادل بازرس بوده است.

و نکتهٔ آخر در این زمینه اینکه «تو پچیان یا عملهٔ تو پخانهٔ شاهی در سه هنگ پیاده و دو هنگ سواره در مرکز (= اصفهان) و یک هنگ در تبریز، یک هنگ در مشهد و یک هنگ در بندرعباس انجام وظیفه می کردند» (قوزانلو، ۳۷۷).

۴ ــ متفرقه

فزون بر رده های نظامی که پیش از این برشمرده شد در روزگار صفوی

دسته‌های نظامی (و شبه‌نظامی) دیگری هم شکل گرفتند که از لحاظ تعداد و دامنهٔ فعالیت در حدّ آن سه رده نبودند ولی بعدها برخی از آنها عهده‌دار نقشهای عمده شدند و مخصوصاً در روزگار قاجار دامنهٔ عملیات برخی از آنها بسیار گسترش یافت. از این پس به‌یکایک آنها اشاره می‌شود:

نسقچیلر. این گروه نظامی مسؤولیت تأمین امنیت راهها و حفظ انتظامات سپاهیان را در زمان اردوکشی برعهده داشت و زیرنظر نسقچی باشی، که فرماندهٔ آن بود، انجام وظیفه می‌کرد. این سمت بعد از صفویان از میان رفت (قائم‌مقامی، ۱۱؛ مقتدر؛ ۱۴۶) و این عنوان جای خود را به اسامی دیگری داد.

درواقع یادآوری این نکته ضرور است که نسقچیان در آن دوره فقط در قشون و فعالیتهای نظامی عمل می‌کردند، و در امور مشابه ولی غیرنظامی، یعنی «تنغاول» و «تنغاولی» که از قدیم وجود داشت، اصطلاحهای «راهدار» و «راهداری» به‌کار رفته است. حتی در پاره‌ای از اسناد اصطلاحهای «باژ/باج» و «گذربان» نیز دیده شده است. در این دوره برای نامگذاری این وظیفه، یعنی «راهداری غیرنظامی»، با تأثیر از فرهنگ عثمانی واژهٔ ترکی «قراسوران» به‌معنای لغوی «سپاهی رونده» یا سربازِ در حرکت به‌کار رفت که کار آنان



نسقچیها مأمور انتظامات اردو و حفظ نظم در شهر بودند و از غل و زنجیر برای بازداشت استفاده می‌کردند.

همان محافظت از راهها و راهداری بود. البته این عنوان فقط در زبان محاوره به کار می رفت، وگرنه در متون موجود از آن زمان راهداری به کار رفته است، چنانکه در **تذکرة الملوک**، (ص ٤١) در «بیان تفصیل شغل ضابطه‌نویس» از «وجوه راهداری» که در «سرکار» [دستگاه] او دادوستد می شد گفت‌وگو شده است. به هرحال راهداری، مثل بسیاری از امور دیگر در دورهٔ شاه‌عباس از نظم فراوان برخوردار شد و موظفان راهداری دارای قدرت بسیار شدند. ایجاد کاروانسراهای متعدد و وجود تفنگداران دولتی و گاهی اجاره دادن راهها به «راهداری خاصّه» در دوره‌های پس از صفویه سبب تحول این نهاد گردید (جهانگیر قائم‌مقامی، **تاریخ ژاندارمری ایران**، مقدمه).

دستهٔ جزایری. شاه‌عباس دوم برای حفاظت دربار در سال ۱۰۶۵ دسته‌ای مرکب از ششصدتن از جوانان بلند قامت و نیرومند به‌نام «دستهٔ جزایری» تشکیل داد. اینکه به چه سبب این دسته را جزایری می نامیدند به‌درستی دانسته نیست. اما در بعضی از متون از جمله در **جهانگشای نادری** چندین جا (از جمله صفحات ۲٤۰ و ۲٤۱) از «جزایرچی» و «جزایرچیان قَدَرانداز» و «جزایرچیان سیبه‌انداز» گفت‌وگو شده است. در این معنی «جزایرچی نام دسته‌ای از پیاده‌نظام معروف ایرانی [بوده] است که نفرات آن مسلح به‌تفنگ بوده و تعداد آن در زمان نادر به بیست هزار نفر می رسیده است.» (**جهانگشای نادری**، تعلیقات، ٦٨٥—٦٨٦).

افراد این دسته زره می پوشیدند و زیر آن لباس ممتاز و گران‌قیمت بر تن می کردند. کلاه نمد قهوه‌ای نوک تیز بر سر می نهادند و کمربند پهن و قرمز و مزّین به گل‌میخهای نقره‌ای روی زره به کمر می بستند. سلاح ایشان تفنگ بود، ولی دهانهٔ تفنگهایشان بزرگتر از دهانهٔ تفنگ تفنگچیان بود. بند تفنگ، قبضهٔ شمشیر و خنجر حتی همیانهٔ باروتشان با قطعات نقره تزیین می شد.

این افراد به هنگام صف بستن تفنگ خود را در وضعیت پافنگ نگاه می داشتند و زمانی که در اطراف شاه حرکت می کردند تفنگهای خود را دوش‌فنگ می کردند. اینان موقع استراحت و مرخصی سلاحهای خود را تحویل می دادند و زمان خدمت آنها را دریافت می کردند. آن عده از این دسته که در

دربار و اطراف حرمسراها قراولی می دادند «کشیکچی» نام گرفتند و بعدها در قشون «هنگ خاص کشیکچی» نامیده شدند (قوزانلو، ۳۷۶).

در **تذکرة الملوک** توضیحی دربارهٔ این دسته دیده نمی شود و فقط در شرح وظایف «وزیر سرکار غلامان» از «جارچیان جزایری انداز» نام برده شده است (ص ۳۸). امّا در **دستورالملوک** در «بیان شغل مقرب الحضرة العَلیة العالیه مین باشی غلامان جزایری» توضیحاتی به شرح زیر وجود دارد: «شغل او اینکه در سفر و حَضَر بایست همیشه در رکاب ظفر انتساب حاضر باشد و شبها با توابین خود به نوبه به کشیک آمده به خدمتِ کشیک قیام نمایند. و مواجب او و توابین او از قرار تصدیق و تجویز عالی جاه قوللرآقاسی بعد از آنکه به رقم عالی جاه وزیر دیوان اعلی رسیده باشد، داده می شد. و مبلغی مواجب و تیول در وجه او مقرر بود. و در مجلس بهشت آیین با تاج و طومار بعد از ایشیک باشی حرم می ایستاده» (ص ۱۰۳—۱۰۴).

دستهٔ صوفیان. دستهٔ صوفیان که از زمان شیخ صفی الدین اردبیلی تأسیس شده بود به طور سنتی حفاظت شخص پادشاه را برعهده داشت و شمارهٔ آنها به دو یست تن می رسید.[۱۵] آنان دارای کلاه نمدی (صوفیانه و کج و بلند) بودند و به شمشیر و خنجر و تبرزین مجهز بودند. پس از آنکه قشون دچار تحول شد این افراد هم به مرور به تفنگ مجهز شدند (بیانی، ۸۲؛ قوزانلو، ۳۷۶).

در **تذکرة الملوک** دو بار (۱۸ و ۲۴) و در **دستورالملوک** چندبار از صوفیان نام برده شده، امّا در هر مورد معنای مُرید شیخ صفی و پادشاهان صفوی مُراد است و هیچ جا به جنبهٔ نظامیِ گروهبندی ایشان اشاره ای نشده است. امّا در **تاریخ عالم آرای عباسی** در چند جا بر فعالیت نظامی صوفیان تأکید شده است؛ از جمله اینکه وقتی ملک جهانگیر حاکم کجور بر شاه عباس شورید و پس از شکست از قورچی باشی به جنگل گریخت، «غازیان عظام گروه گروه در بیشه ها پراکنده شده به تفحصّ و تجسّس ملک جهانگیر مشغول گشتند. از قضایای الهی جمعی از طایفهٔ صوفی ملازمانِ ولی سلطان حاکم رانکوه گیلان که حسب الامراشرف به

---

۱۵. تعداد «دو یست هزار نفر» که در **تاریخ نظامی ایران** تألیف جمیل قوزانلو آمده قطعاً اشتباه است.



دسته‌ای از سربازان ترکمن که نخستین هستهٔ قشون صفوی را به‌وجود آوردند.



سوارکار خراسانی (از شرح سفری به ایالت خراسان، ترجمهٔ مجید مهدی‌زاده).

اِمداد و کومک قورچی باشی می آمده اند در راه به ملک جهانگیر دچار شده اند... و صوفیان آن جماعت را مغلوب گردانیدند...» (همان، ۵۳۶/۲). همچنین یکی از «اُمرای عظام» که در جنگ اورمیه و محاصره و تصرفِ قلعهٔ دم‌دم شرکت داشته «میرصوفی» بوده است (همان، ۷۹۹/۲). در احسن التواریخ روملو هم چندجا به صوفیان اشاره شده و در صفحهٔ ۶۱۰ صریحاً از «صوفیان تفنگچی و کماندار» که در سال ۹۸۴ در دفاع از دروازه‌های شهر شرکت داشته‌اند، نام برده شده است. البته صوفی عنوانی بود که همه علاقه‌مند به داشتن آن بودند و لذا احتمالاً اطلاق عمومی هم داشته است.

منصب سپهسالاری. در قشون جدید صفوی از همان آغاز عنوان و منصبی



گروهی از «صوفیان» صفوی در حال تمرین در میدان نقش‌جهان (اصفهان).

به‌نام «سپهسالاری» وجود داشت و در زمان جنگ نقش عمده‌ای برعهدهٔ «سپهسالار» قرار می‌گرفت. این منصب به‌تشخیص پادشاه و بر مبنای قدرت و کاردانی شخصیتهای نظامی تحقق می‌یافت و چنین می‌نماید که «سپهسالار» به‌معنای اخص و واحد و به‌عنوان مقام دوم کشور پس از اعتمادالدوله (وزیراعظم)، برای «شاه» و موقعیت او همیشه قابل پذیرش و تحمّل نبوده است. چنانکه شاه‌عباس دوم پس از فتح مجدّد قندهار، این سمت را ملغی کرد و پس از آنکه حسینقلی خان توپچی باشی سپهسالار درگذشت دیگر جانشینی برای او انتخاب نکرد (بیانی، ۷۸؛ قوزانلو، ۳۷۸؛ مقتدر، ۱٤۷).

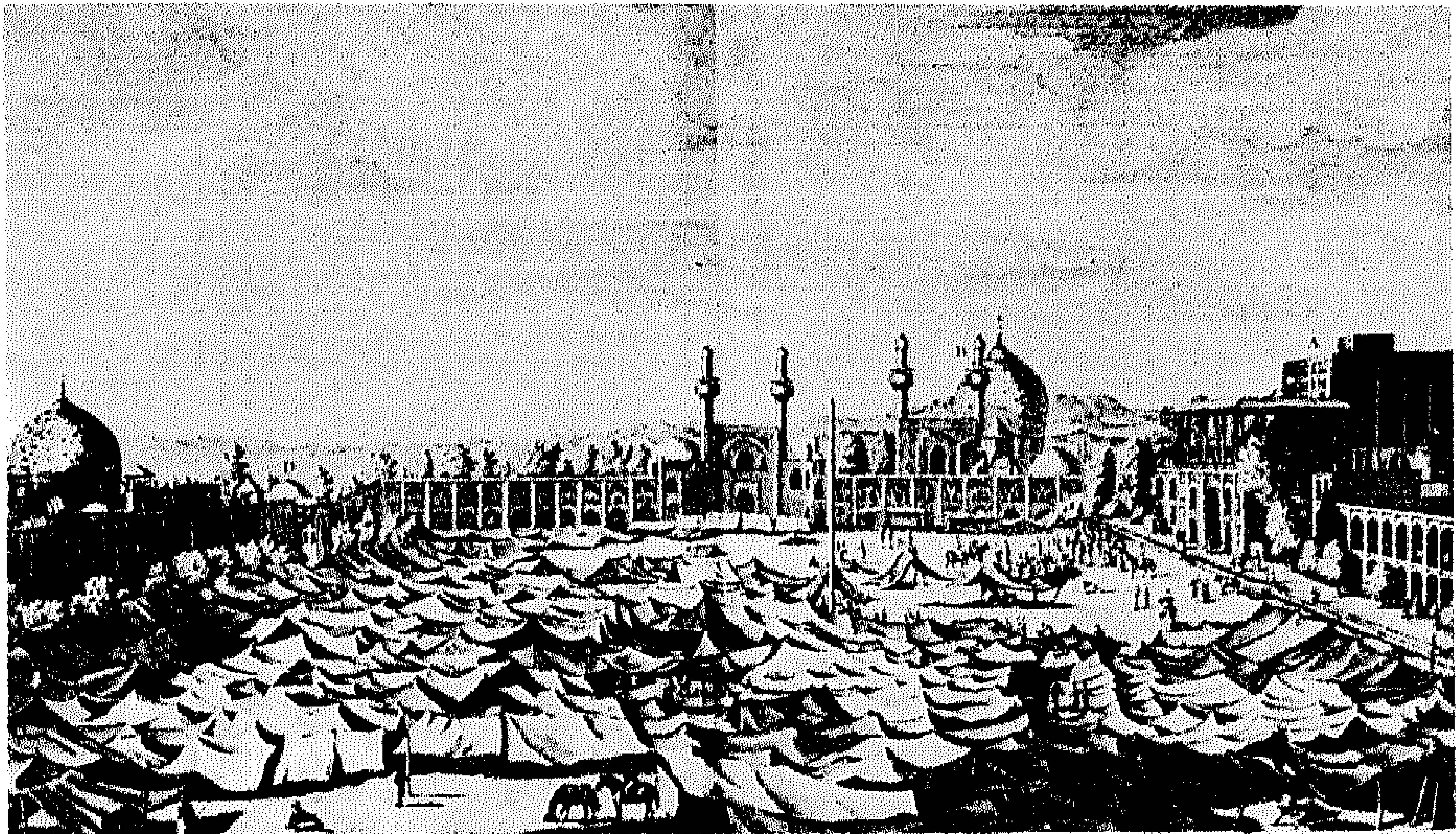
البته سپهسالار به‌معنای اعم، یعنی به گونهٔ منصبی از مناصب بالای قشونی که چندین تن صاحب آن بودند، کمابیش وجود داشته است، چنانکه قشون صفوی همواره دارای «سرداران» متعدد و «امرای عظام» گوناگون بوده است. امّا به‌معنای اخصّ، گمان می‌رود که در زمان شاه سلطان‌حسین کوششهایی برای ایجاد دوبارهٔ این سمت انجام گرفته است. و این از آنجا برمی‌آید که در **تذکرة‌الملوک** چند جا از سپهسالار نام برده شده و در صفحهٔ پنج ضمن سخن از

«امراء دولتخانه [= امراء جانقی]» تصریح شده است که «حضور سپهسالار در مجمع جانقی شرط است».

امّا در **دستورالملوک** سپهسالار با صفت «کثیرالاقتدار ایران» توصیف شده و در بیان شغل او آمده است که: «مشارٌالیه از جملهٔ امراء جانقی و بعد از قورچی باشی عمدهٔ ارباب سلاح، و در اسفار مأمور. و تغییر و تبدیل حکّام و سلاطین و سایر عساکر منصوره منوط به رأی و صوابدید عالی جاه مشارٌالیه است. و هرگونه حُکمی و امری که متعلّق به مجادله و محاربهٔ معرکهٔ کارزار و جنگ و پیکار بوده به مشارٌالیه مفوّض و مرجوع است. و ایالت تبریز و مُغان و بعضی از محال دیگر آذربایجان به عالی جاه مشارٌالیه تفویض می یافته. و در وقت مرخصّ شدن از درگاه معلّی خِلاعِ آفتاب شعاع [به او] تاجِ وَهّاج و دوجیقه و طومار و اسب مع زین و رخت طلا... شفقت می شده. و مداخل سپهسالاری در ایّام رستم خان، سوای بلا مبلغی نقد، اجناس هفده هزار و چهارصدو شصت و چهار تومان و هفت هزار و دو یست و نود و هشت دینار مشخص شده که از محال آذربایجان و عراق داشته.» (همان، ص ۴۹—۵۰).

همردیفان. فزون بر رسته ها و دسته های برشمرده، دسته های نظامی ایلات و عشایر در تمامی دوران صفوی وجود داشته اند که حیات نظامی خود را به همان روش سُنتی پس از روزگار صفوی هم ادامه دادند. این دسته ها در زمان جنگ در مناطق محل کار و زندگی خود دارای نقش فعال و مهمی می شدند و سران آنها به عنوانهای خان، سلطان، بیگ و گاهی لقبهای تشریفاتی مفتخر می گردیدند، دسته های نظامی سواره و پیاده ترتیب می دادند و مواجب، مستمری، تیول و قطعه زمینی دریافت می کردند.

چریک نیز یک نوع نیروی جنگی بود که در زمانهای خاصی منزلت نظامی پیدا می کرد (**تذکرةالملوک**، ۴۱). در زمان قاجار «چریک عبارت از جنگجو یانِ سهمیِ هر محل بود و به احتمال قوی مفهوم چریک زمان صفو یه نیز باید همین باشد. لغت مترادف چریک در عربی حَشَر (به فتح اول و دوم) است» (مینورسکی، ۵۸). در **عالم آرای عباسی** ضمن شرح وقایع سال ۱۰۰۳ و حرکت شاه‌عباس به گیلان و تمرّد علیخان حاکم «گیلان بیه پس» آمده است که «حکم



اردوی نظامی برای حملهٔ جنگی آماده می‌شود (طرح در زمان شاه‌عباس از میدان نقش جهان تهیه شده است).

جهان مُطاع به نفاذ پیوست که ذوالفقارخان قرامانلو امیرالامراء آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه آستارا و طوالش به حرکت آمده نخست الکاء گسکر را از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازند و...» (همان، ۴۹۲/۲). در وقایع سال سی ام سلطنت شاه‌عباس و «بیان محاربه که در سلماس میان جُنود قزلباش و تکلوپاشا بیگلربیگی وان... به وقوع پیوست» یک بار از چریک ولایت آذربایجان (همان، ص ۹۰۱) و بار دیگر از «جماعت چریک» نام برده شده است.

ناگفته نماند که برخی از قوای انتظامی، اعم از غلامان، کشیکچیان خاص، لشکرنویسان و حتی پاره‌ای از کارگزاران ایشیک آقاسی و وابستگان به دیوان بیگی (مانند قاضی عسکرها) و کلانتران و جز اینها، در شرایط خاص وظیفهٔ نظامی نیز پیدا می کردند. به همین دلیل در منابع موجود و از جمله **تذکرة الملوک** و **دستورالملوک** بعضی از تکالیف و وظایف یا «شغل»ها به طور دقیق از هم تفکیک نشده‌اند و وظایف نظامی و انتظامی در هم تداخل و التقاط یافته‌اند. و این قضیّه در جامعه‌های سُنتی امری رایج بوده است، کما اینکه در زمانهای آشوب و تحرکات شهری ــ که غالباً با عنوان «بلوا» توصیف شده است ــ نیروهای نظامی

در جا و منزلت نیروهای انتظامی انجام وظیفه کرده‌اند.

جدول زیر نمای کلی قشون شاهسون را در زمان شاه‌عباس اول نشان می دهد:

«شاهسون» یا قشون جدید ایران در دورهٔ شاه‌عبّاس اوّل

- ۱ـ سواره نظام
  - ۱ـ۱ـ قورچیلر
  - ۱ـ۲ـ قوللر
  - ۱ـ۳ـ قزلباش
- ۲ـ پیاده نظام (= تفنگچیلر)
- ۳ـ توپچیلر (مرکز [اصفهان]): سه هنگ پیاده و دو هنگ سواره، تبریز: یک هنگ، مشهد: یک هنگ، بندرعباس یک هنگ.
- ٤ـ متفرقه
  - ۱ـ نسقچیلر
  - ۲ـدستهٔ جزایری
  - ۳ـ دستهٔ صوفیان
  - ٤ـ منصب سپهسالاری
  - ۵ـ همردیفان

ج‌ـ از هم پاشیدگی و فروریختگی قشون صفوی

قزلباشها با همهٔ تندرو یها و خشونتهایشان علیه سنیّان و در فشار گذاشتن اقلیتهای مذهبی برای تغییر آیین، که در نتیجهٔ آن بسیاری از عالمان و فاضلان مجبور به جلای وطن و عزیمت به هندوستان شدند، در آغاز از نوعی عقیده و ایمان استوار برخوردار بودند که سبب تحکیم قدرت شیوخ و پادشاهان صفوی و قدرت‌نمایی خود آنان در طی سالهای دراز شد. اما پیدایی آرامش نسبی در داخل کشور، گرایش دربار سلطنت و دستگاه حکومت به تجمل و بی‌توجهی نسبی پادشاهان صفوی و صاحبان مقامهای عالی به سرنوشت مردم و مملکت سبب بروز

تحولاتی شد که بر اثر آنها هم قزلباشها و هم قشون شاهسون، هر چند که تا مدتها به گونه‌ای استقلال کشور را از خطرات احتمالی محفوظ داشتند، لکن دچار تفرقه شدند و روی هم‌رفته بدنهٔ قشون به‌سبب سلطه‌های نسبتاً نامرئی خارجیان، از عقیده تهی گردید و به‌صورت ابزار قدرت برای اجرای سیاست ویژه‌ای درآمد.

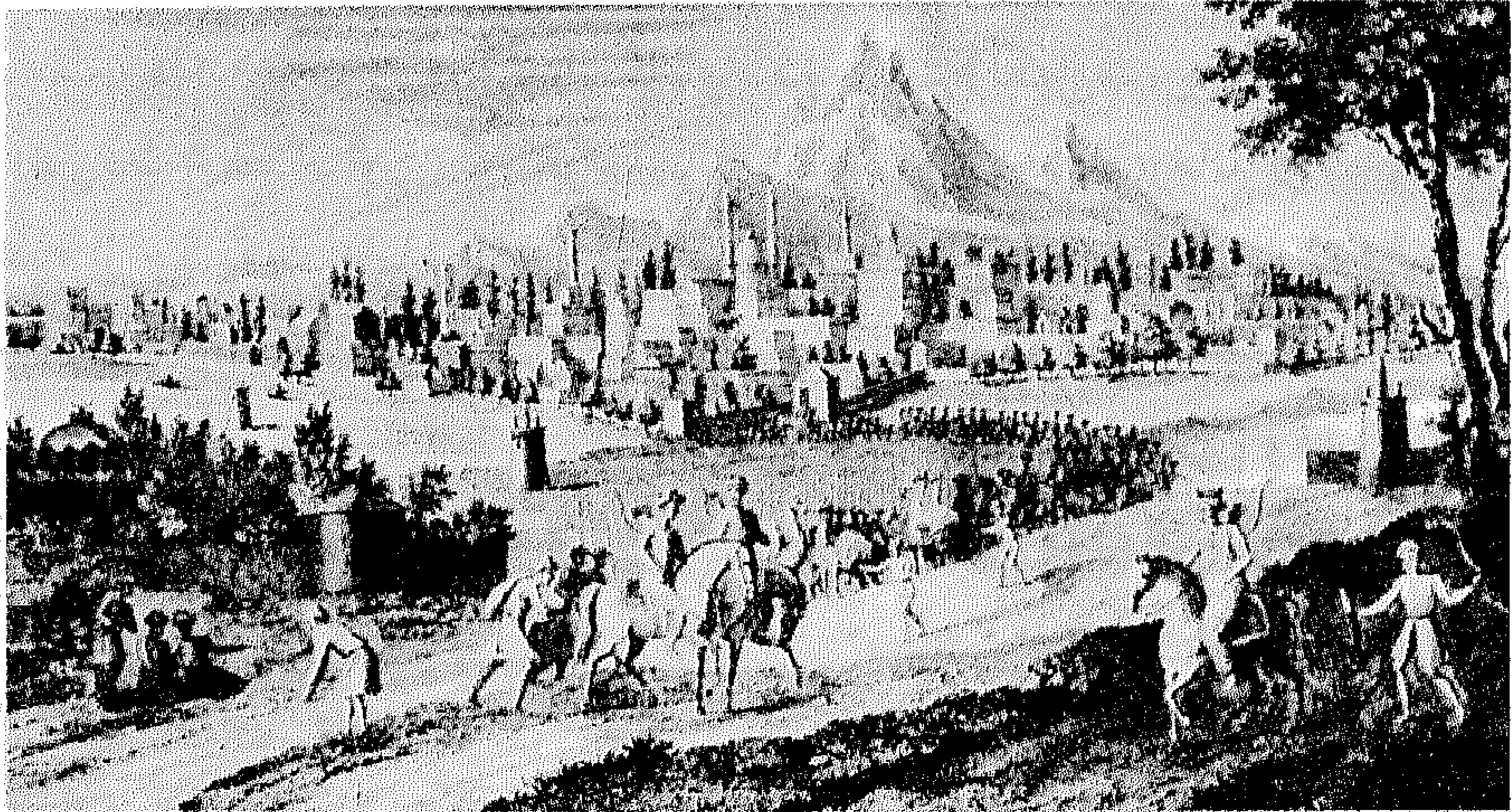
دو قرن‌ونیم جنگ و پیکار با عثمانیان در غرب کشور، و جنگهای پراکنده و متناوب با ازبکان شمال شرقی، که آنان ــ هردو ــ نیز به‌شکلهای دیگر در دام همان سیاستها و هنجارها گرفتار بودند، وضعی را در ایران به‌وجود آورد که بر اثر آن عقیده و آرمان فردی و قومی و دفاع از حدود و ثغور کشور در زمانهای خاص بحرانی، به‌ضدّیت و دشمنی بدفرجامی تبدیل شد که سود آن به کانونهای توطئه و قدرت در آن سوی قسطنطنیه تعلق می‌یافت.

آنتونیو دو گووئا[16] در سفرنامهٔ خود نوشته است که تصویر رودلف، امپراتور آلمان، در حال جنگ با قشون عثمانی در قصر شاه‌عباس آویخته بود و شاه هر روز با احترام به‌آن نگاه می‌کرد (نصرالله فلسفی، ۱۴۹۵/٤ به نقل از: «سفرنامهٔ آنتونیو دو گووئا»، ٤٢٦).

سیّاح دیگری که صریحاً به‌مأموریت خود در ایجاد تیرگی میان ایران و عثمانی اعتراف کرده، نوشته است: «می‌خواستم سلطان عثمانی به‌قول شاه [ایران] اعتماد نکند و یک سپاه آمادهٔ جنگ در مرزهای ایران نگاهدارد [تا فرصت توجه به بالکان و اروپا را نیابد] و شاه نیز سپاه مجهزی در سرحدات عثمانی داشته باشد. زیرا تا [زمانی که] این دو حریف سرگرم جنگ باشند، جهان مسیحی در صلح و سلامت خواهد بود» (زاوش، **نخستین کارگزاران استعمار**، ۷۸).

فریفته شدن دستگاه سلطنت صفوی، بویژه از روزگار شاه‌عباس به‌بعد، به‌تجمّلات اروپایی، آوردن نقاشان اروپایی به‌ایران و گسیل نقاشان ایرانی به‌فرنگ برای آموزش شیوه‌های نقاشی فرنگی و نیز اعزام هیأتهای سفارت به‌دربارهای اروپا ــ که همه ظاهراً از کین سلاطین عثمانی صورت گرفت ــ از

16. Antonio de Guvéa


قشون صفوی از اصفهان به سمت میدان جنگ حرکت می کند (طرح در زمان شاه‌عباس تهیه شده است).

جملهٔ عوامل دیگر پیدایی ضدارزشها در ایران است.[۱۷]

ارزشهای معنوی و مذهبی که دستگاه سلطنت صفوی بر پایهٔ آنها پدید آمده و استوار گشته بود، بدینسان اندک اندک متزلزل گردید. سران قشون به‌راحت‌طلبی روی آوردند و از جنگ روی گرداندند. اختلاف میان مقامهای عالیرتبه و صدور دستورهای ضدونقیض برآشفتگی وضع مملکت و مخصوصاً قشون دامن زد: «هر تدبیری که وزیری می نمود، قورچی باشی [تصمیم] نقیض آن را می گرفت و آنچه قورچی باشی مُمَّهد می نمود وزیر خلاف آراء [او را] صواب می شمرد و پادشاه نیز طبیعت به‌غفلت تامه داده» بود (مرعشی صفوی، ۴۸).

حسد و کینه و دورو یی و نفاق بر قشون و حکومت چیره شده بود. سلاطینِ بعد از شاه‌عباس پرورش یافتگان حرمسراهای منحط بودند. ادارهٔ امور کشور و قشون عملاً به‌دست زنان حرم افتاده بود. این تسلط البته سابقه داشت، ولی در زمان آخرین شاهان صفوی شدت و قوت گرفت. این مداخلات یکی از پنج عامل عمدهٔ زوال دولت صفوی شمرده شده است، زیرا در واقع «نیمه حکومتی در حرم» به‌ریاست ملکهٔ مادر و همدستی خواجه‌سرایان ایجاد شده بود که «اعمالشان غالباً

۱۷. تفصیل بخشی از این تحولات در کتاب عبدالهادی حائری، **نخستین رو یارو ییهای اندیشه گران ایران با...** آمده است.

دور از مسؤولیت و بی تعقل بود» (مینورسکی، ۳۷) و از آن به صورت «حکومت پشت پردهٔ» ملکه مادر و خواجگان یاد شده است (لُکهارت، ۲۱). در حقیقت «شرایط خفقان آوری که خواجه سرایان به وجود آورده بودند» مانع از آن بود که شاه از حقیقت اوضاع کشور آگاه گردد و یا تظلّم مردم به جایی برسد، زیرا «در شورای پادشاه [متشکل از امیران و وزیران]...به هیچ روی تصمیمی اتخاذ نمی گردید. در آنجا فقط در باب تدابیر مربوطه گفت وگو می شد. و اجرای این تدابیر مخصوص شورای خاصی بود که از خواجه سرایان عمده تشکیل می گردید. کلیّهٔ امور مهم حکومت در این شورا حل وفصل می شد و وزیر اعظم و دیگر بزرگان از جریانات این شورا بکلی بی خبر بودند. در رأس شاهزادگان یک خواجه سرا قرار داشت. مربی شاهزادگان خواجه سرایان بودند...خواجه سرایان بودند که اختیار همهٔ امور کاخ شاهی را در دست داشتند.» (همان، ۳۵، به نقل از پرسانسون: **خاطرات سفر یا گزارش وضع کنونی پادشاهی ایران**، ۱۴۴—۱۴۵). همین خواجه سرایان بودند که پس از مرگ شاه سلیمان برای «حفظ قدرت خویش...سلطان حسین سست نهاد و سلیم النفس را به جای برادر نیرومند و زنده دلش به تخت نشاندند.» (همان، ۴۲). و «چون...در انتخاب جانشین شاه خود را قرین موفقیّت دیدند، برای تأمین مطامع بیشتر خویش برآن شدند که شاه را ترغیب به ترک رویّهٔ پرهیزکاری و پارسامنشی کرده، وی را به باده گساری و شهوت رانی و عیاشی بکشانند.» (همان، ۴۳). آنان به کمک مریم بیگم، عمهٔ شاه، که زن قدرتمند حرم بود و «به باده میل فراوان داشت» توطئه ای چیدند که به کمک خود او به اجرا درآمد و نتیجه داد (همان، ۴۵—۴۷). کشته شدن فتحعلی خان داغستانی، اعتمادالدولهٔ دورهٔ پایانی صفوی، که مردی بسیار کاردان بود، نقطهٔ اوج این توطئه است.

بی تردید، اوضاع حکومتی و نظامی اصفهان در همه جای کشور اثرات خود را باقی می گذاشت: راهها ناامن، ولایات آشوبزده، قشون متلاشی و بی سر پرست. پیشرفتهای نظامی (فنّی، تدارکاتی و عملیاتی) متوقف گشته، و برعکس اخاذی، رشوه خواری، لذّت طلبی و بی بندو باری رونق فراوان یافته بود. یک بار که شاه عباس دوم در ۱۰۷۷ شاهد سان نظامی بود، سران قشون برای نشان دادن

قدرت دروغین قشون ایران چندین بار اسبان و سربازان را به صورتهای مختلف از پیش او گذراندند (بیانی، ۷۹) و چنین می نماید که شاه این نیرنگ را درنیافته، زیرا هیچ عکس العملی نشان نداده است.

اگر حکومت قصد تجهیز قوا می کرد، پس از گذشت هفت هشت ماه اندک سربازانی فراهم می شد که بسیاری از آنان فرار را برقرار ترجیح می دادند. تسلیحات و تجهیزات نظامی رو به کاهش داشت و آنچه مانده بود کهنه و فرسوده بود. و با آنکه مثلاً در «توپخانهٔ آن روز ایران چند خارجی مانند کورلانـد ژاکوب و فیلیپ کولومت فرانسوی عهده دار مسؤولیتهایی بودند، امّا در مقایسه با توپخانهٔ عباسی بسیار ناتوانی داشت» (بیانی، ۸۰—۸۱).

و بدتر از همه اینکه «مواجب سربازان یا داده نمی شد یا به تأخیر می افتاد. در نتیجهٔ گرسنگی و فشار، اکثریت آنان فرار می کردند یا به جان مردم و رعیّت مظلوم می افتادند و داراییهای آنان را متصرف می شدند.» (همان، ٦۷). در واقع پس از مرگ شاه عباس روحیّه سپاهیان به تباهی گراییده بود. و «این تباهی روحیه چند علت داشت که اهمّ آنها...غفلت و عدم توجه و اعتنای سلاطین بعد» از شاه عباس به وضع سپاهیان است (لکهارت، ۲٦—۲۷).

در این شرایط گرگین خان نصرانی با هفت هشت هزار گرجی [غیرمسلمان] به فرمان شاه عازم سرکوبی مردم [مسلمان] قندهار می شد (مرعشی، ٤) و لئون مسیحی پس از کشتن بلوچهای مسلمان به سمت دیوان بیگی اصفهان ارتقاء می یافت (لکهارت، ۵۳). و زمانی که گرگین خان به دست مدافعان مسلمان قندهار کشته شد برادرزاده اش کیخسرو پسر لئون مسیحی ــ که از ارمنی گری دست شسته و به مذهب کاتولیکهای رم پیوسته بود (همان، زیرنویس ۳)ــ داروغه اصفهان بود و پس از آن ترقی کرد و «به فرماندهی قوایی مُرکب از ۱۲،۰۰۰ قزلباش و عده ای سرباز بنیچهٔ گرجی منصوب شد.» (همان، ۱۰۲ به نقل از: **زبدة التواریخ**، خطی، برگ ۲۰۳ الف) و به فرمان شاه به سرکوبی مردم قندهار و گرفتن انتقام به آن سمت حرکت کرد. او که ظاهراً مسلمان بود، در این لشکرکشی یک راهب کرملی و دو راهب سن فرانسیسی را همراه خود برد و به تحقیق برآن بود که «به قید سوگند از اسلام روی برگرداند و صلیبی بر پرچم

خود نصب کند.» (لکهارت، ۱۰۳ به‌نقل از کروسینسکی، ۱۴۴). این نشانهٔ آن است که «اختلاف فاحش [موجود میان] عناصر قدیم و جدید در نظام ایران» (مینورسکی، ۳۷) که از همان آغاز پیدا شده بود، در اواخر عصر صفوی چندان عُمق و دامنه یافته بود که شاه دیگر کمترین اعتمادی به سران مسلمان قشون نداشت و ناگزیر شده بود فرماندهان قشون را از میان خارجیان و غیرمُسلمان انتخاب کند. به‌این ترتیب می‌توان دریافت که چرا انسجام و تشکیلات قشونی رو به‌تزلزل، ضعف و انهدام نهاد، تا بدانجا که در دورهٔ شاه سلطان حسین دیگر نه مسلکی در نظام باقی ماند و نه توپخانه و نه صاحب‌منصب، و نه نفرات، زیرا به قولی ــ که شاید چندان درست نباشد ــ «مجموع ارتش ایران از هزار نفر بالا نمی رفت.» (قوزانلو، ۳۸۰). به‌همین جهات است که افغانها به‌عنوان یک گروه کوچک منطقه‌ای توانستند حکومت مرکزی دویست و پنجاه ساله‌ای را به‌آسانی از پای درآورند: «هجوم محمود غلزه [غلزایی] و همراهیان عصیانگر و دهشت‌آفرین او به‌اصفهان، به‌واقع آخرین صحنهٔ نمایش مُضحکی را، که قریب قَرنی در پس پرده‌های حرمسرا به اجرا درمی‌آمد، به‌معرض دید همگان گذاشت و به وضوح نشان داد که ابتذال حکومت و دولت و انحطاط خُلقیاتِ مردمی مِلت تا به چه پایه رسیده است.» (رضا شعبانی، **تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه**، ۱۳).



شاه سلطان حسین با دست خود تاج سلطنت را بر سر محمود افغان گذاشت.

فصل سوم

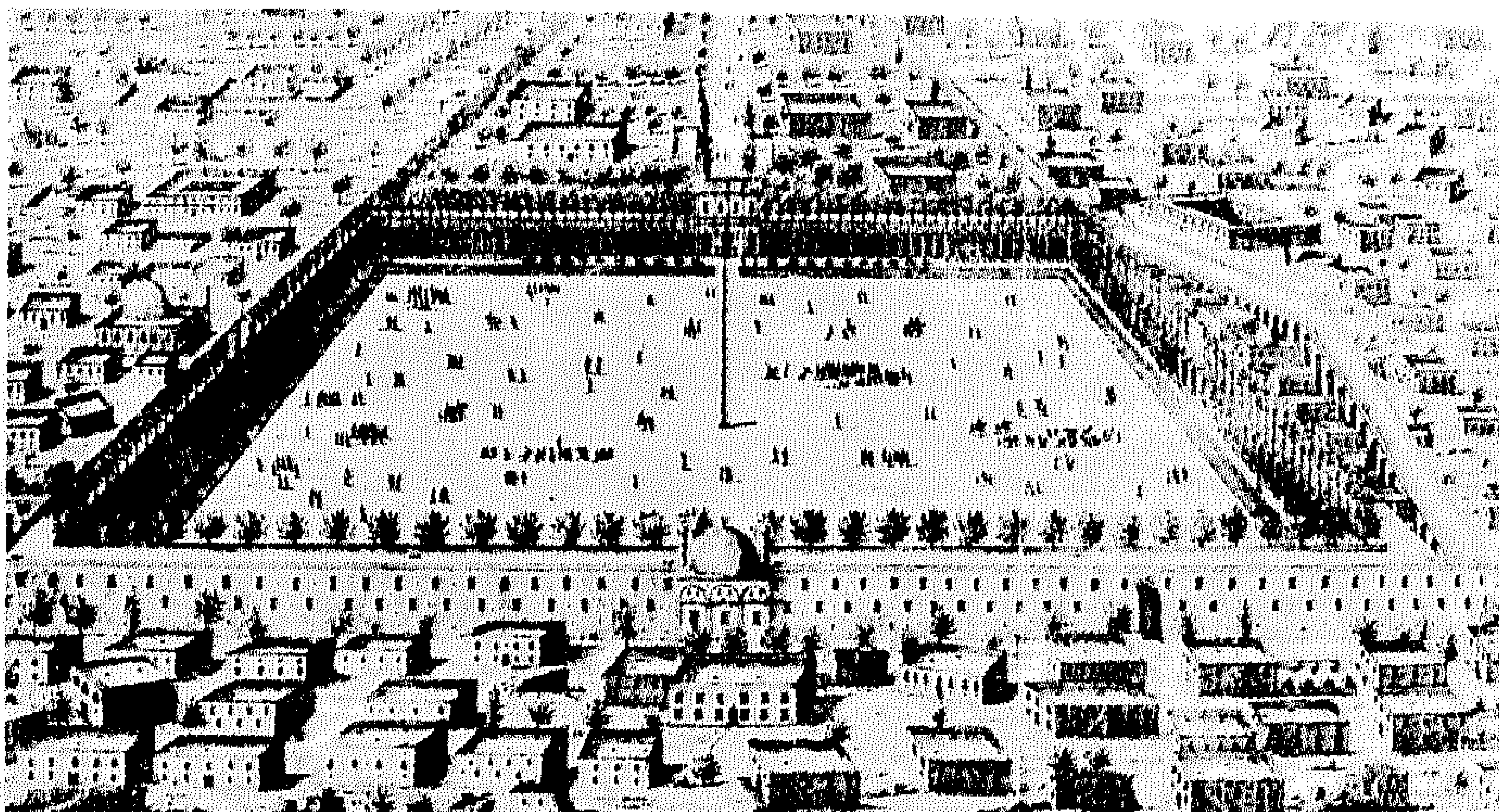
قشون ایران در دوران آشوب

مدخل. هجوم افغانها

دوران آشوب، از سقوط اصفهان در ۱۲ محرم ۳/۱۱۳۵ اکتبر ۱۷۲۲، با لشکرکشی محمود افغان غلزایی ۲۳ ساله به ایران آغاز شد و به سال ۱۷۹٤/۱۲۰۹، که سلطنت قاجار به کوشش آقامحمدخان رسمیت یافت پایان پذیرفت. در متون تاریخی از این دوره به نام «دورهٔ فترت» نیز یاد شده است.

در سرآغاز این دوران آشفته و متحوّل، قشون ناتوان صفوی در سراسر بخشهای شرقی کشور و مخصوصاً نظامیان تن پرور و جبون حکومت مرکزی اصفهان در برابر پنج هزار سوار محمود افغان از پای درآمدند. و او اسماً و رسماً به حکومت و سلطنت دست یافت. امّا حکومت غلزاییها و پایه های سلطنت سرکردهٔ آنان ناپایدارتر و لرزان تر از آن بود که بتواند بر سراسر ایران گسترش و استواری بیابد، و سرانجام بر اثر فشار قیامها و شورشهای بیشماری که در همه جای کشور پای گرفت، سرنگون شد. آنگاه تلاشهایی برای باز گرداندن صفویان به سلطنت انجام گرفت، لکن حقانیّت لازم سیاسی و اجتماعی برای ایشان حاصل نشد: نه طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین (که از جمادی الاول ۱۱٤۲ اسماً به سلطنت برداشته شد) و نه فرزند او عباس میرزا و نه هیچ یک از شاهزادگان و بازماندگان صفوی شایستگی لازم را برای پادشاهی نداشتند.

در عوض، در چنین شرایطی، در هر گوشهٔ ایران یکی از رجال محلّی با عنوان خان و سردار ادّعای حکومت داشت و هوس سلطنت در سرمی پروراند و «ممالک



اصفهان، در روزهایی که تازه پایتخت شده بود.

ایران طوایف الملوک شده، هر ولایتی در تصرّف هرکس بود عَلَم خودسری و خودرایی افراخته، دم از لِمَن المُلکی زدند.» (مرعشی صفوی، ۱۴۹). و چون قدرت حکومت مرکزی بر اثر اضمحلال سلطنت صفوی از میان رفت، ایلات و عشایر جان گرفتند و از راههای مختلف صاحب سلاحها و تجهیزات جنگی گوناگون شدند. البته مرزهای کشور تا مدّتی آرام بود و دشمنان بالقوه در شمال شرقی، شمال و غرب کشور به فکر بهره برداری از اوضاع آشفته نیفتاده یا دست کم تحرّکات نظامیِ خود را هنوز آغاز نکرده بودند. به همین دلیل تمایل عمومی جامعه به حفظ وحدت برای دفاع از کُلیّت اجتماعی خود، به اغتشاشهای درونی جامعه ــ شاید برای انتخاب بهترــ مبدّل شده بود. این اغتشاشها خیلی زود، و به محض چیرگی محمود افغان بر اصفهان، آغاز شد و دیری نپایید که «هجده کس، صاحب جیش و حشم معدود [= شماره] شد که در ممالک ایران داعیهٔ پادشاهی و سروری داشتند، سوای غارتگران.» (حزین، ۹۱). رقم این «صاحبان جیش و حشم» در پاره‌ای از منابع، از جمله گزارشهای کنسول وقت فرانسه در بصره به سی تن رسیده است.

(Lettre du ler mars du Consul de France à Bassorah, Archives Nat., tome 3, no 77).

البته «جیش و حشم» همهٔ این سی تن یا هجده تن به‌یک اندازه و به‌یک

قدرت نبود، بلکه در میان آنان دو نیروی چشمگیر وجود داشت که توانستند در عرصهٔ منازعات و کشمکشهای ملوک الطوایفی بیشتر از دیگران کارآیی و توانمندی نشان دهند و به‌طور رسمی حکومت و سلطنت تشکیل دهند: افشار و زند، که هر دو در بازسازی قشون ایران تلاش کردند و عملاً میان قشون صفوی و سازمان آغازین نظام قاجار پیوند ایجاد کردند.

الف– قشون نادری، شخصیت نظامی نادر و سلطنت او

۱–برآمدن نادر

نادر افشار که مردی نظامی و جنگی بود، پس از آنکه سر برآورد و افغانها را در نیشابور شکست داد، شاه طهماسب را در ۱۷۲۷/۱۱٤۰ بدانجا فراخواند تا برای عملیات جنگی خود پشتوانهٔ رسمی و معنوی داشته باشد. او پس از آن شکستهای دیگری بر افغانها وارد آورد، اشرف افغان را در دامغان شکست داد و به اصفهان گریزاند، و در آنجاشکست دیگری بر او وارد ساخت و او را به‌سوی جنوب ایران فراری داد. اشرف در همین فرار به‌دست یکی از سران بلوچ کشته شد و علی الظاهر پایه های لرزان سلطنت شاه‌طهماسب قوام یافت.

نادر، که از مدتی پیش نادرقلی نام گرفته بود، پس از یک رشته جنگهای پیاپی در غرب ایران و خراسان، و پیروزیهای حاصل از آنها روح تازه‌ای در قشون پریشان و پراکندهٔ اواخر روزگار صفوی به‌وجود آورد. او ناگزیر شده بود به اقتضای نیازهای جنگی خود تغییرات و ترتیبات تازه‌ای در قشون پدید آورد که بتحقیق با شخصیت جنگاور خود او پیوند داشت. نادرقلی پس از کشته شدن فتحعلیخان قاجار، که مقام سپهسالاری داشت، از مقام تو پچی باشی (سردادور، ۲٤٤) به مقام قورچی باشی ارتقاء یافت (لکهارت، ۳٥٦ به نقل از حزین، ۱۷٤–۱۷٥ که نوشته است نادر پس از ارتقاء به «منصب جلیل القدر قورچی باشیگری» به طهماسب قلی خان ملقب گشت). اکنون دیگر نادر زمام امور همهٔ قشون را در دست گرفته بود و می توانست نظر خود را برای ادارهٔ همهٔ کشور اِعمال کند. او از شاه طهماسب خواست «قوللر آقاسی و سایر رجال و اُمرا و خواجه‌سرایان خود را از درگاه خو یش براند. طهماسب که جز تسلیم چاره‌ای

نداشت به این امر رضا داد» (لکهارت، ٣٦٤). و از سوی دیگر تفنگچیان و توپچیان و لشکریان پراکندهٔ دورهٔ پایانی صفوی را فراخواند و با تشویق و ترغیب آنان و ایجاد نظم و انضباط خاص، هریک را بر پایهٔ شایستگی نظامی به کار مُناسب گماشت.

از آن پس نادر به دستاویز قرارداد زیانمندی که شاه طهماسب با عثمانی بسته بود، اندک اندک دست او را از سلطنت کوتاه کرد تا با جانشین کردن عباس میرزا فرزند هشت ماههٔ او به پادشاهی خود را «نایب السلطنهٔ» ایران کند. نادر در ١١٤٥ به این کار دست یازید و شاه طهماسب را خلع کرد. اندکی بعد، به دنبال کسب پیروزیهای جنگی دیگر و فراهم آوردن زمینهٔ مناسب، به سلطنت علاقه‌مند شد و سرانجام در شورای دشت مغان در ١٧٣٥/١١٤٨با پذیرش شرایطی به پادشاهی ایران برگزیده شد.

چنانکه دیده شد، اصفهان در ١١٣٥ به‌دست افغانها سقوط کرد. پنج سال پس از آن، نادرقلی، سپاهیِ گمنام خراسانی، افغانها را در نیشابور شکست داد و پنج سال بعد از آن با خلع شاه‌طهماسب از سلطنت مقدمات سلطنت خود را فراهم آورد و سرانجام پس از سه سال دیگر تلاش در این راه، به‌قدرت سپاهیگری و درایت نظامی و موافقتِ اوضاع و احوال کلّی کشور و جامعه، به سلطنت رسید و در یکی از سهمناکترین دوره‌های تاریخی ایران، کشور را از تجزیه شدن یا زیرسلطهٔ بیگانه رفتن (عثمانیها در غرب، روسها در شمال و انگلیسیها در جنوب) رهایی داد. و پس از چند سال سلطنت به‌سبب انحراف مزاج و پاره‌ای ناهنجاریها که البته همه گاه خود او مسبّب و عامل آنها نبود، در ١١٦٠ کشته شد. امّا آنچه به‌نام سلسلهٔ افشار تا ١٢١١ و با توجه به قوای نظامی باقی ماند نمی‌تواند بی اهمیّت شمرده شود. این اهمیّت نتیجهٔ تحولی است که نادر در ابتدای کار در قشون ایران پدید آورد. او در آغاز هشت سال به‌عنوان سپاهی برجسته و توپچی باشی [و نیز ایشیک آقاسی (سردادور، ٢٢٨)]، قورچی باشی، سپهسالار ــ که بالاترین مقام نظامی در زمان جنگ بود و از سنتهای دورهٔ صفوی به‌جا مانده بود ــ و نایب السلطنه، و پس از آن دوازده سال در مقام پادشاه، کوششهایی برای تحوّل و تقویت قشون به کار برد. سرمشق نظام ایران در این دوره همان نمونهٔ نظام دورهٔ

صفوی بود، امّا تمامی تلاشهای نادر و نظم و ترتیبات نظامی یی که ایجاد کرد، بنابه نیازهای جنگی و موقعیّت خاص تاریخی ایران شکل گرفت.

۲ــ نوآوریها

شبکه های ارتباطی. نادر در عملیات جنگی و تاکتیکهای نظامی خود از بسیاری از ابتکارهای دوران صفوی همچون کبوترخانه، چاپارخانه و مخابره با آتش و شیپور استفاده کرد و در برخی از آنها تغییراتی پدید آورد. یکی از وظیفه های جدیدی که او ایجاد کرد، وظیفهٔ دوگانهٔ عَلَمداری (پرچمداری) بود. به این معنی که او، به‌علت قرارداشتن در عرصه های نبرد به علمداری اهمیّتِ بسیار می داد. در تاخت و تازها عَلَمدار نقش و وظیفهٔ عمده‌ای برعهده داشت و به همین سبب نادر دستور داد که در زمان جنگ، عَلَمدار نباید با شخص وی کاری داشته باشد، بلکه کوشش او باید همواره صرف نمایان داشتن عَلَم و تاخت به‌پیش و برافراشتن آن در بلندیها گردد. به همین دلیل در زمان او دستهٔ کوچک علمداران از اعتبار زیاد برخوردار شدند. علاوه بر این «نادر در مورد مخابرات با پرچمها و دود، خود مُبتکر تعلیمات جدیدی بود. مأمورین مخابرات با استفاده از پشته های مصنوعی (که هنوز هم بر سر راهها دیده می شوند) با پرچمهایی در دست و یا با ایجاد دود و یا با آیینه می توانستند در عرض چند ساعت اوامر نادر را به صدها کیلومتر آن طرف تر برسانند. زنجیر آمر برانِ سوارهٔ نادر که در هر ۲۰ تا ۳۰ کیلومتر (غالباً پای همان پشته های مصنوعی مخابرات) یک پاسگاه داشتند، می توانستند فرمان نادری را فی المثل از قندهار به مشهد در مدت کوتاه ٤۸ ساعت برسانند.» (سردادور، ٥۰٤).

جمازه‌سواران و زنبورکچیان. یکی از ابتکارهای نادر که کمتر مورد عنایت مورّخان قرار گرفته و مورخان غربی به‌آن توجه نکرده اند، تشکیل واحد جمازه‌سواران و زنبورکچیان است. این دسته در برخی از جنگها، از جمله در جنگ هندوستان نقش عمده‌ای داشت و غالب نفرات آن بلوچ بودند. در واقع روزی که نادر پیر محمدخان را به‌سوی اسلمش خان به مکران فرستاد به او گفت: «بلوچها مردمان بس شجاعی هستند. روی فقر شرارت می کنند. تو



نادرشاه زنبورکخانه را سروسامان داد

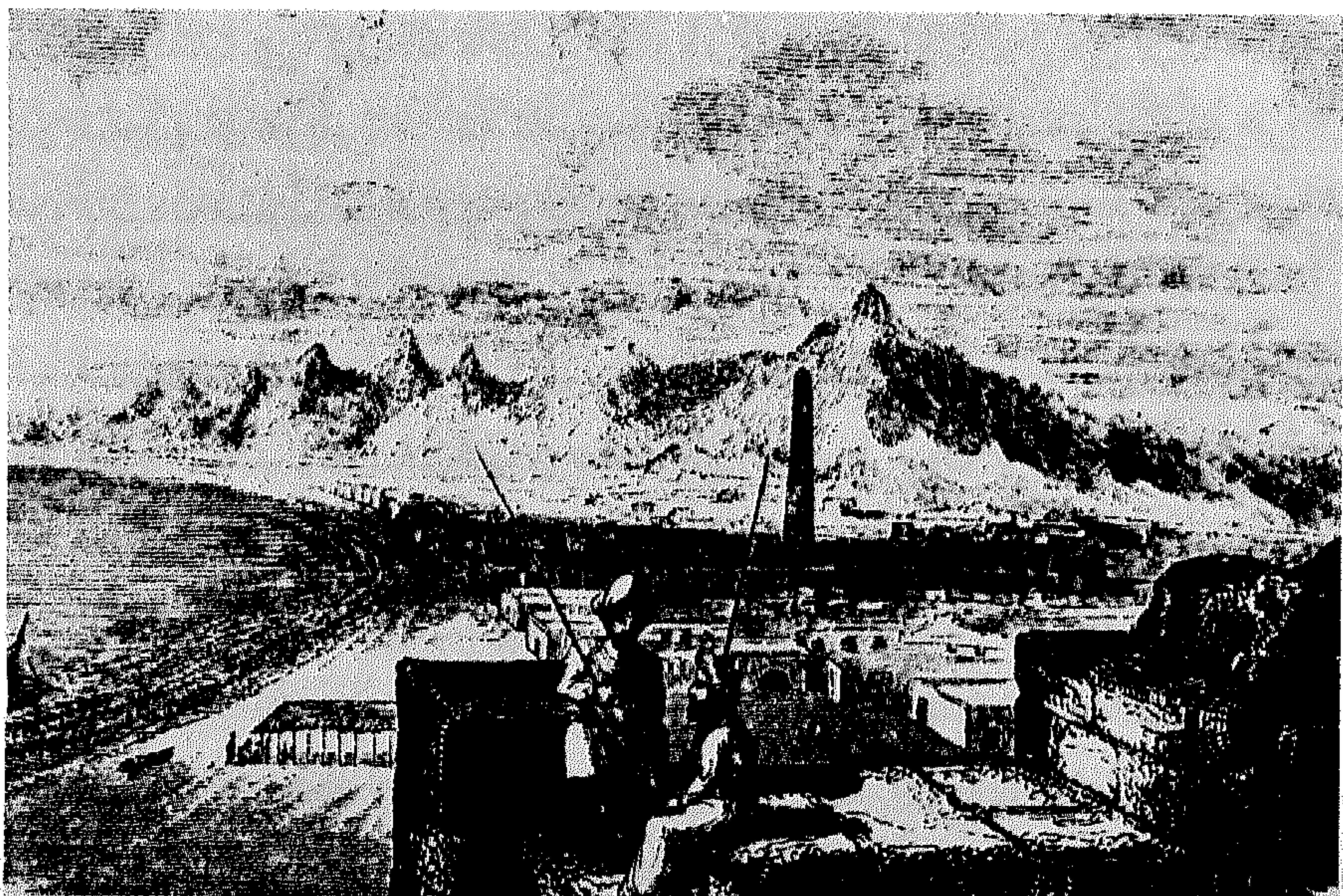
می توانی طبق معمول پس از برقراری آرامش در مکران عده‌ای از آنها را به‌خدمت من درآوری. پس از مدتی نادر در قندهار در کمال خوشوقتی دید که پیرمحمد دو هزار جمازه‌سوار با خود آورده، که نادر پس از سان و چند تمرین فهمید نعمت غیرمترقبه‌ای نصیبش شده که باید از آن بهره‌برداری نماید.» (سردادور، ۵۱۲). لذا به آنها توجه فراوان کرد و آنها را به‌صورت یک واحد نظامی مستقل وارد قشون کرد. اینان خیلی زود «زیرنظم و انضباط درآمده خود جمعاً یک تیپ دو فوجی را تشکیل دادند که با صدو پنجاه قبضه زنبورک همه کُلاً زیرفرمان سردار علیخان کیانی» قرار داشتند (همانجا).

طرز حمل زنبورک و نحوهٔ استفاده ازآن. زنبورک نوع کوچکی از توپ بود که بالای جهاز شتر روی یک محور بر بالای استخوان کتف شتر بسته می شد. در سمت راست شتر فتیلهٔ زنبورک و در سمت چپ آن کیسه های باروت و گلوله را آویزان می کردند. زنبورکچی درپشت این دستگاه روی زین درعقب کوهان شتر سوار می شد و مهار شتر را می گرفت. به‌هنگام جنگ با همین هیأت به‌سوی دشمن می راند. زمانی که می بایست تیراندازی آغاز شود، جمازه‌سوار یا

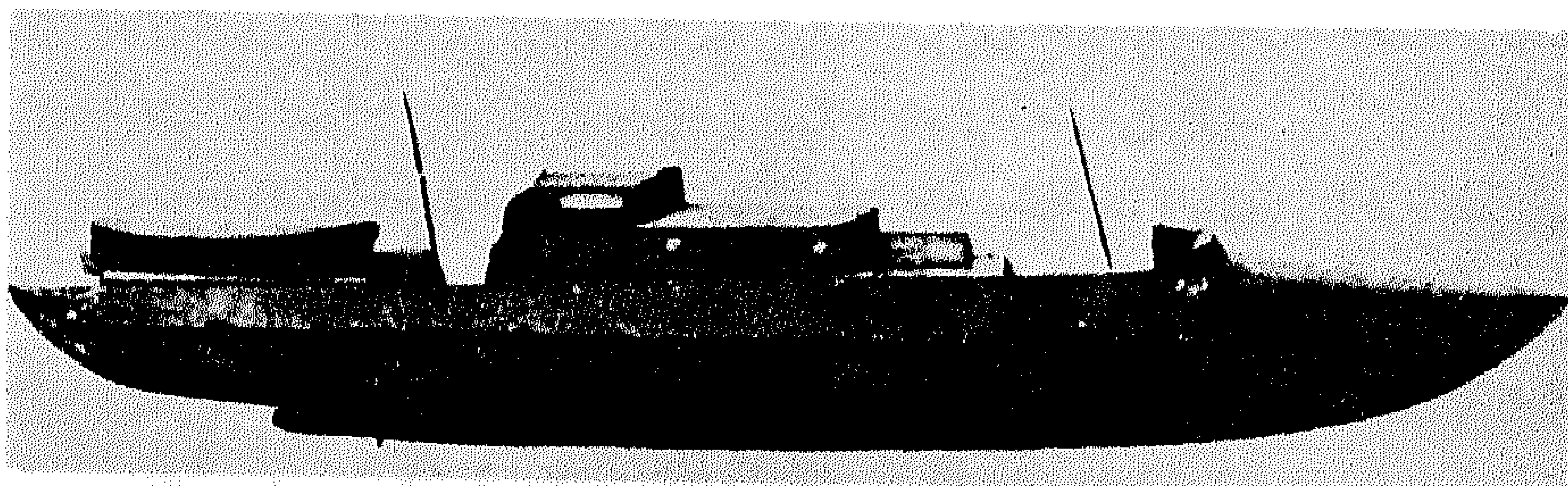
زنبورکچی با اشارهٔ پا شتر را چهار زانو بر زمین می خواباند و شتر به صورت پایه یا عرادهٔ توپ درمی آمد. آنگاه زنبورکچی تیراندازی را آغاز می کرد.

تعداد زنبورکچیهای نادری را تا دو هزار تن نوشته اند و رئیس یا فرماندهٔ آنها **زنبورکچی باشی** لقب داشت. این واحد نظامی پیش از دورهٔ نادری وجود نداشت، امّا پس از آن رونق گرفت و به روزگار قاجار رسید و تا سالها یکی از واحدهای عمدهٔ نظامی شمرده می شد.

ایجاد نیروی دریایی. یکی از سیاستهای نظامی نادرشاه تثبیت و تقویت حقوق ملی ایران در خلیج فارس و دریای عمان بود. این حقوق که از قرنها پیش— جز در مدت کوتاهی در زمان شاه عباس— عملاً فراموش شده بود، با توسعهٔ سیطره‌طلبیهای استعمارگران اروپایی به طور جدّی در معرض خطر قرار گرفته بود. نادر به فکر اعادهٔ این حقوق افتاد و به همین دلیل پس از آنکه به فتنه های جنوب کشور پایان داد، یکی از سرداران خود به نام لطیف خان را که علاوه بر شایستگی نظامی از درایت سیاسی هم بهره داشت، در ١١٤٧ به سمت دریابیگی یا «قَبودانی» (=کاپیتانی) منصوب کرده با پنج هزار سپاهی و هزار و پانصد اسب به



نیروی دریایی در ایران در ابتدای سلطنت نادرشاه بسیار محقر بود.



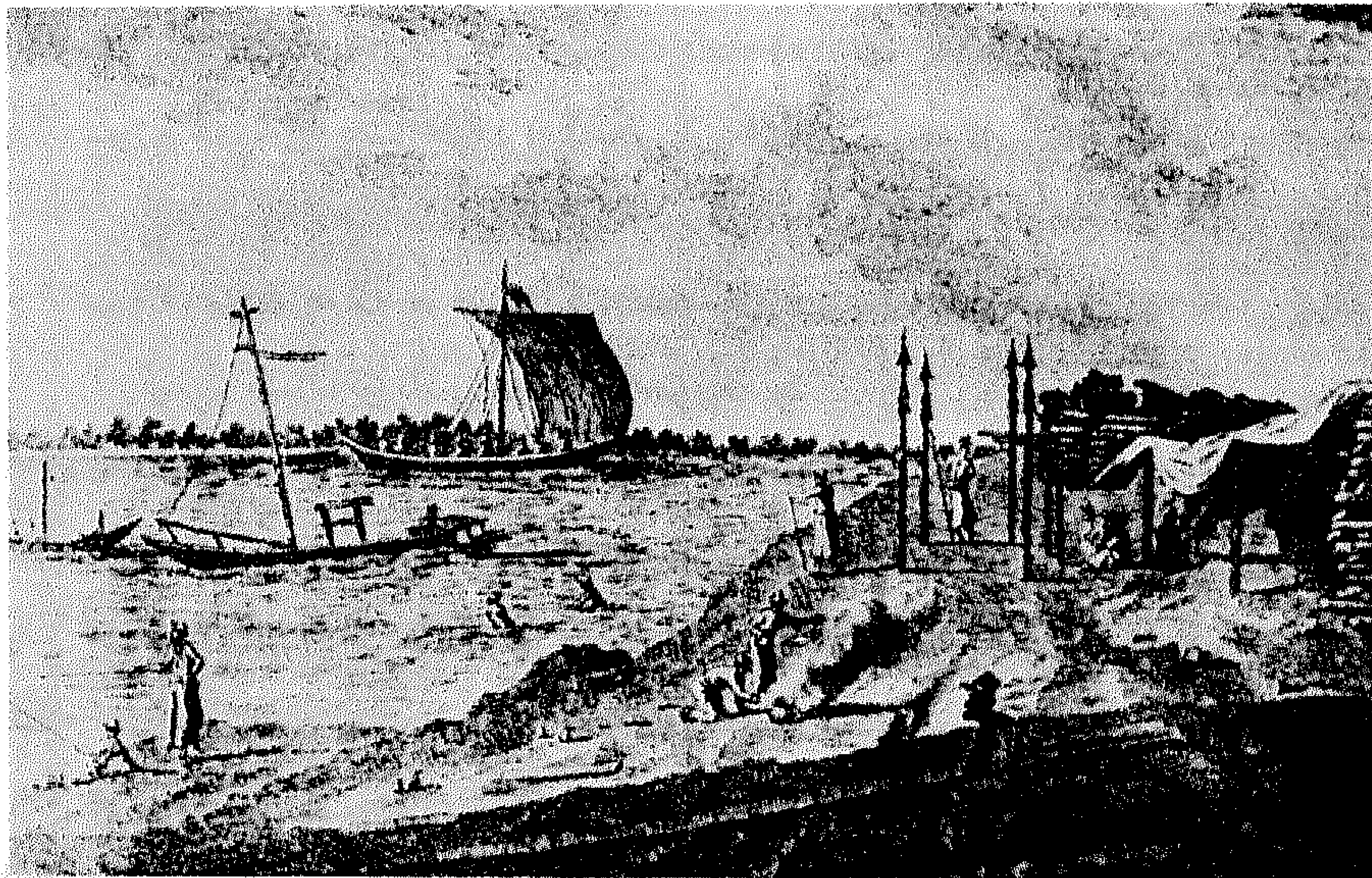
کشتی چوبی که در خلیج فارس مورد استفاده قرار می گرفت.

بندرعباس اعزام داشت. لطیف خان با تهیّه و خرید چند ناو انگلیسی (بر روی هم دَه کشتی) و ناوچهٔ متعلق به شیوخ جنوب خلیج فارس (جمعاً در حدود ۵۰ قایق) قدرت کم مانندی در آبهای جنوب ایران فراهم آورد و کم کم با ایجاد نظم و انضباط نظامی-دریایی بر سیطرهٔ ایران در دریاهای جنوبی کشور افزود (رایین، **دریانوردی ایرانیان**، ٦٣١—٦٣۵).

امّا نادرشاه فقط به خرید کشتی اکتفا نکرد بلکه با درایت خاصی که داشت در بندرهای جنوب و مخصوصاً در بندر بوشهر اقداماتی برای ساختن کشتی و قایق جنگی انجام داد. او همچنین دستور داد یک کارخانهٔ توپ ریزی در بندرعباس ایجاد کنند. این کارخانه تأسیس شد و در آن چندین توپ آزمایشی برای مصرف در جنگهای دریایی ساخته شد. نادر در این کوششها البته از همکاری برخی از اروپاییان مقیم ایران برخوردار گردید، هر چند که پس از او اقداماتش دنباله نیافت.

علاوه بر اینها نادرشاه در بسیاری از نقاط حسّاس خلیج فارس، ساخلوهای نظامی منظم و دریابیگیهای مخصوص که از نظر سوق الجیشی اهمیت بسیار داشتند، ایجاد کرد (مقتدر، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۲؛ رایین، **دریانوردی ایرانیان**، ٦۲۵ تا ٦۵٤).

نادرشاه در عین حال که به خلیج فارس و دریای عمان و تقویت نیروی دریایی در این منطقه توجه فراوان داشت و در این راه کوشش بسیار کرد، هرگز از دریای خزر نیز غافل نشد. او همواره نگران سیطرهٔ روسها بر این دریا بود و لذا در آنجا هم اقدام به ایجاد نیروی دریایی کرد و چندین کشتی جنگی در دریای خزر



نمونهٔ کشتیهایی که در اواخر صفویه در دریای خزر به کار می رفت.

به آب انداخت (و این شاید نخستین بار بود که در تاریخ نظامی ایران در دریای خزر نیروی دریایی ایجاد می شد). نادرشاه همچنین دستور داد برای ساختن کشتی و تجهیزات نظامی دریایی یک کارخانهٔ ذوب آهن در آمل ایجاد کردند. و نیز در سواحل دریا چندین ساخلو و دریا بیگی جهت نظارت کامل قوهٔ بحریهٔ ایران بر تحرّکات دریایی در دریای خزر تأسیس کرد (راین، همان). او در هنگامی که در قفقاز اقامت داشت «سعی کرد به کمک کاپیتان جان التون انگلیسی، ناوگانی در دریای مازندران به وجود آورد... تا حدی نیز بدین مهم توفیق یافت» (رضا شعبانی، ۱۰۳).

۳ــ تداوم و تحوّل وضع پیشین

نیروی انسانی و تشکیلات داخلی. هستهٔ اصلی قشون نادری را عشایر و روستاییان مناطق مختلف کشور تشکیل می دادند. اینان به عنوان نیروهای جدید و تازه‌نفس به صحنه آمدند و با بازمانده های قشون صفوی ادغام شدند. نادر در تشکیلات جدید قشون تغییراتی پدید آورد که این تغییرات از برخی جهات به منزلهٔ

ایجاد دگرگونی در نظام شاهسونی بود. در نظام تازهٔ نادری، که البته چندان عمر نیافت، روش دسته‌بندی افراد به صورت دَه‌دَه (دهدهی) هنوز معتبر بود:

ــ ۱۰ سرباز = یک جوخه (متشکل از یک وکیل، نُه تابین).

رئیس جوخه همان دَه‌باشی یا اون‌باشی (= وکیل) و در حد گروهبان بود.

ــ ۱۰۰ سرباز = ده جوخه = یک دسته (در حد یک گروهان).

رئیس، همان یوزباشی و در حد سروان بود.

ــ ۱۰۰۰ سرباز = ده دسته = یک فوج (در حدّ یک هنگ).

رئیس، همان مین‌باشی بود (در حدّ سرهنگ).

عنوان «پانصدباشی» که در بعضی از دوره‌های سلسلهٔ صفوی وجود داشت در نظام نادری از میان رفت.

در دورهٔ شاه عباس بالاتر از «مین‌باشی» امیرتومان قرار داشت که بر ده مین‌باشی یا ده‌مین یعنی ده هزار سپاهی فرماندهی می کرد. این منصب به‌علّت گوناگون بودن ایلات و عشایر و نیز به‌سبب ناهماهنگی افراد مناطق مختلف، غالباً دستخوش تغییر بود و اجرای وظایف آن با اشکال رو به رو می شد. به همین سبب معمولاً از تأسیس این منصب چشم‌پوشی می کردند. نادرشاه با توجه به این مشکلات «تیپ» را به‌وجود آورد که از ۳ تا ۶ فوج متجانس تشکیل می شد. فرماندهی تیپ معمولاً به‌عهدهٔ یکی از سرداران برجسته و مورد اعتماد نادر قرار می گرفت. عنوان «سرتیپ» از همین زمان تأسیس شد هر چند که از مدتها پیش در زبان فارسی رایج بود.

به‌این ترتیب سه تا شش فوج تشکیل یک «تیپ» می داد، اما در برخی از منابع ترتیب دیگری برای ترکیب فوجها ذکر شده است. به‌این معنی که:

ــ دو فوج پیاده معادل یک لشکر پیاده، و یا

ــ ده فوج پیاده (ده هزار تن) معادل یک لشکر، و نیز

ــ سه فوج سواره معادل یک تیپ سواره‌نظام را تشکیل می داده‌اند.

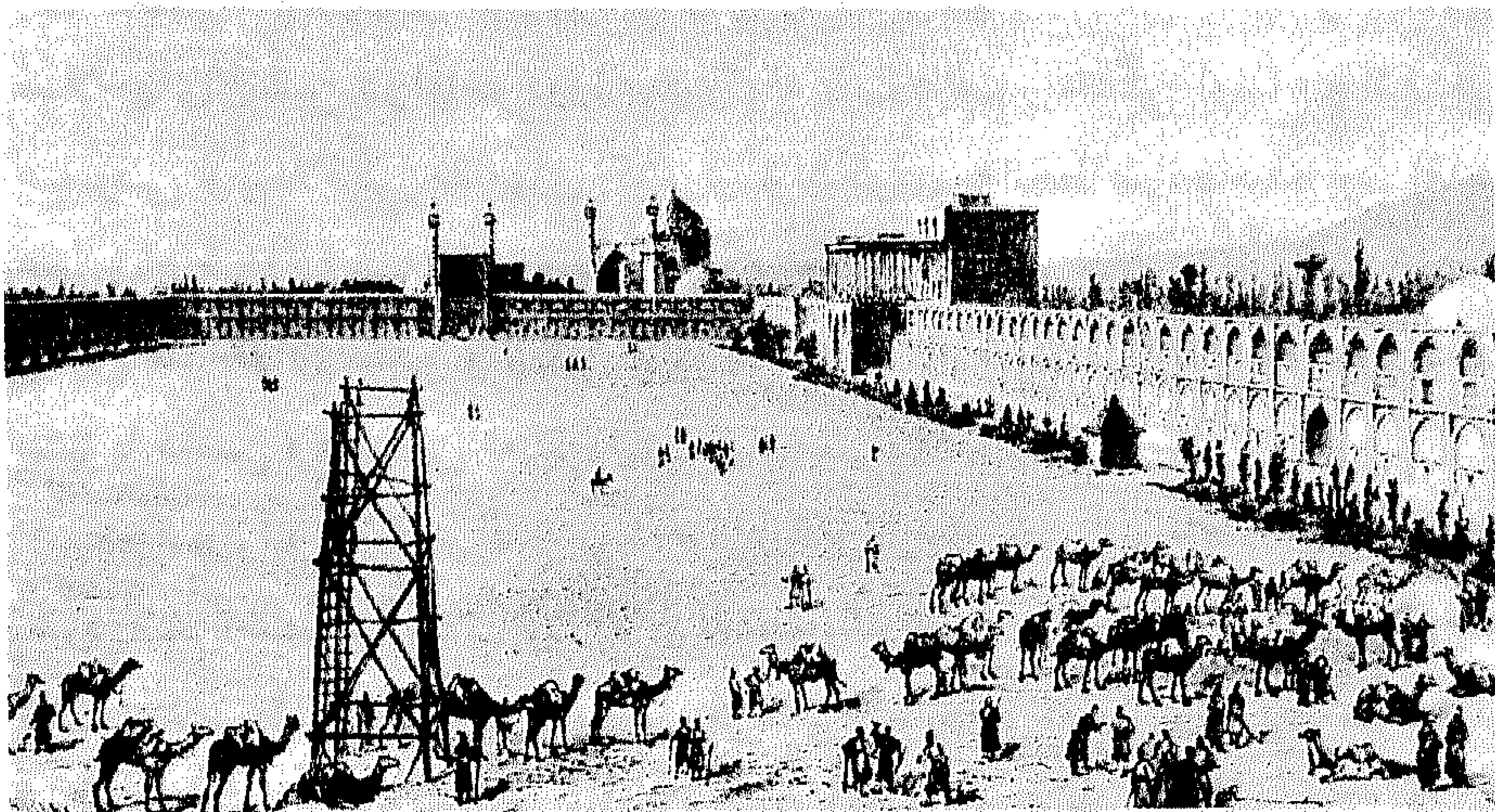
نام و نشان افواج و هنگها گاه متناسب با منطقهٔ خاستگاه آنها تعیین می شد، مانند «هنگ لُرستان» و گاه به‌واسطهٔ نام فرماندهٔ آن، مانند «هنگ حسینعلی خان» (سردادور، ۵۰۴ــ۵۰۵).

اسلحه‌سازی و کاربردهای تازهٔ سلاحها. ساختن اسلحه و مخصوصاً سلاحهای آتشین در اواخر دورهٔ صفوی، به‌علت درهم ریختگی اوضاع و آشفتگی عمومی و بیعلاقگی مقامهای کشوری و لشکری، به‌انحطاط انجامیده بود. امّا در عصر نادرشاه به‌سبب ضرورتهای جنگی دوباره رونق و جان تازه گرفت. نادر از تلفیق سلاحهای سُنّتی و آتشین شیوهٔ تازه‌ای در اسلحه‌سازی به‌وجود آورد که در ستیز با دشمن و دستیابی به پیروزی بسیار مؤثر افتاد.

در مورد توپخانه و اقداماتی که نادرشاه در این زمینه انجام داد، باید اعتراف کرد که «شصت سال بود که رستهٔ توپخانه در ارتش ایران وجود نداشت. فقط تعدادی توپ در میدان شاه اصفهان جلو عالی قاپو چیده شده [بود] فردی هم به‌اسم توپچی باشی در دربار بود، والسلام. نادر مُجدداً این صنف را زنده کرد. گذشته از اینکه مثل ناپلئون از ابتدا به‌توپ و توپخانه علاقه‌مند بود، از معلومات چند افسر اروپایی نیز در احیای این صنف کمک گرفته و حالا در شروع مارش (کذا) تاریخی خود ۱۰۰ عراده توپ با پنج هزار نفر توپچی ورزیده داشت که همین ورزیدگی نقصِ نداشتن توپخانهٔ سنگین را جبران می کرد. چون افسر



در دورهٔ نادرشاه استفاده از تفنگ در سواره‌نظام رونق گرفت.



در زمان نادرشاه شتر از وسایل اصلی حمل و نقل نظامی بود.

(فرنگی نژاد) به نادر گفته بود اگر توپچیها ورزیده باشند وقتی ۳عراده توپ سبک ۳ گلولهٔ ۳۰ کیلویی به یک نقطهٔ مُعیّن از باروی دشمن پرتاب کنند مثل این است که یک توپ سنگین یک گلولهٔ (۲۰۰ پوندی) شلیک کرده باشد.» (سردادور، ۵۱۱).

نادر کارخانهٔ توپریزی اصفهان را که از نوع مس و برنج بود، دوباره رونق داد و پس از بازگشت از هندوستان تعداد توپهای خود را افزایش داد، به طوری که رقم آنها را تا پنج هزارعراده هم نوشته اند (شعبانی، ۳۰۲) که البتّه جای تأمل دارد، زیرا تعداد توپهای قلعه کوب (۱۰۰ کیلویی و برای مسافتهای ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰متری) با قابلیت آتش سوزی زیاد، و توپهای متوسط و سنگین سر پر در این زمان تا یکصدو پنجاه عراده رسیده بود (قوزانلو، ۳۹٤).

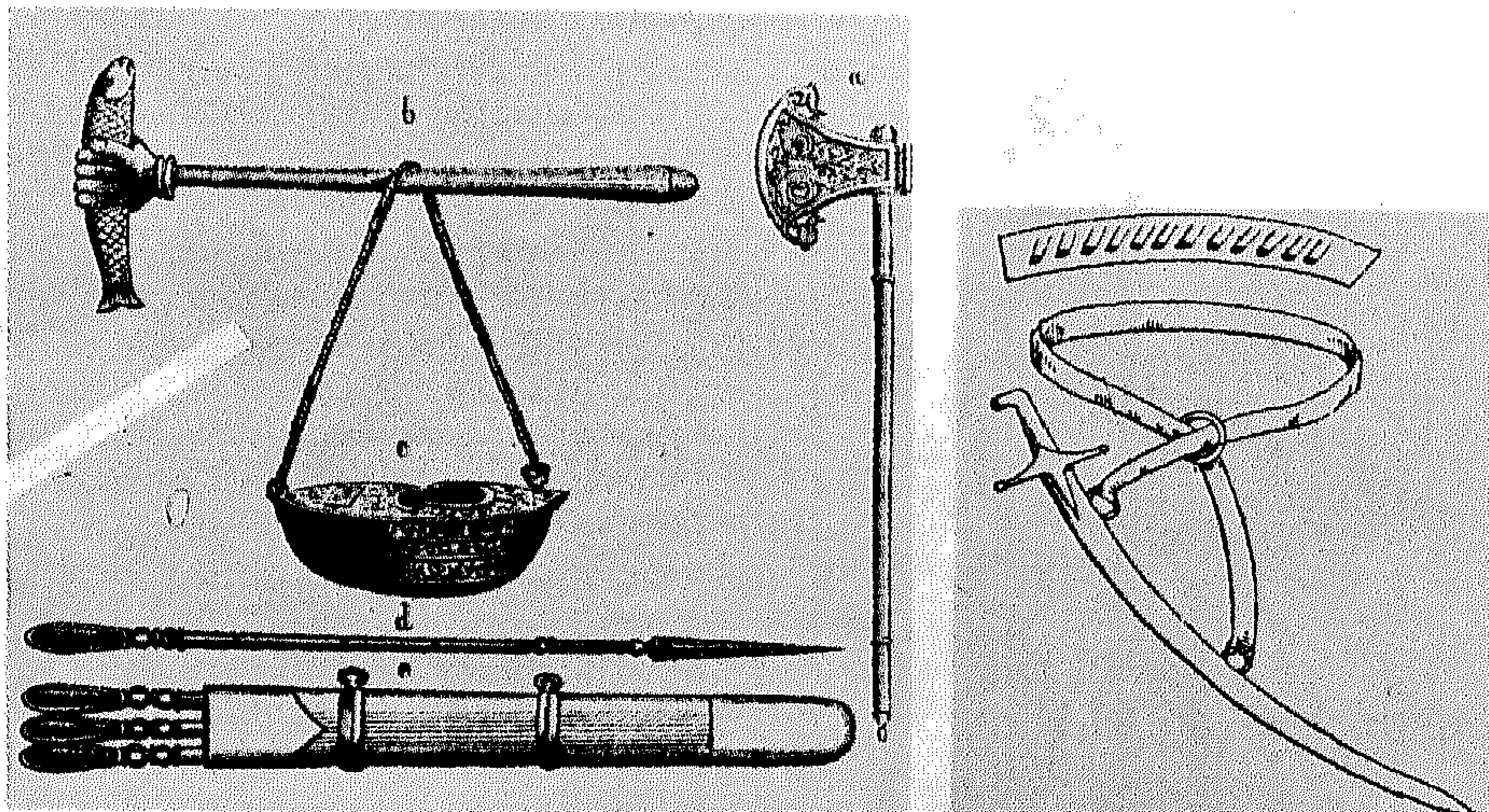
تأسیس قورخانه و کارخانهٔ باروت سازی نیز رونق گرفت. در این قورخانه ها تفنگهای فتیله ای خوشدستی ساخته می شد که چون کارآیی آنها در جنگ هندوستان به اثبات رسید، نادر پس از بازگشت دستور داد تعداد بیشتری از آنها ساخته شود. البته میان تفنگ افراد پیاده و افراد سواره نظام تفاوتهایی وجود داشت «تفنگهای پیاده ها خیلی سنگین [بود] و شمخال نامیده شده و سر پر بود. منتهی عده ای از افراد به قرابینه (کارابین) مسلّح بودند که البته از شمخال کم اثرتر بود.



شمخال (نوعی تفنگ) رایجترین سلاح عصر صفوی.

یک شمخالچی باید دو شاخه ای با خود می داشت که در موقع تیراندازی تفنگ سنگین خود را روی آن نصب نماید. سرعت تیراندازی در هر دقیقه یک تیر بوده. به همین جهت در مواقع دفاع از هر سه پیاده، دو نفر مسؤول پر کردن می شدند و فقط یک نفر از آنها مشغول تیراندازی می شد که با این ترتیب سرعتِ تیر بیشتر می شد.» (سردادور، ۵۰۹—۵۱۰).

قشون ایران در عصر نادرشاه از شمشیر و نیزه و فلاخن و زوبین نیز استفاده می کرد. البته «نصب سرنیزه [بر روی تفنگ] هنوز در ایران متداول نشده [بود] و تفنگداران در رزمهای «دست به یقه» مجبور بودند تفنگ را کناری گذاشته با شمشیر به رزم ادامه دهند، و نادر که متوجه تمام جزئیات بود، برای اینکه پیاده ها در جنگهای مغلوبه بی اثر نشوند، دستور داده بود که نیمی از آنها با تیروکمان



شمشیر و شمشیر بند دورهٔ صفوی   تبرزین و تیر و تیردان. سلاحهای رایج عصر صفوی

مسلح باشند که هم از تفنگچیان حمایت کرده و هم به سهولت بتوانند کمانها را حمایل کرده با شمشیر وارد جنگ گردند.» (همان، ۵۱۰).

لباسهای نظامی. نادر در متحدالشکل کردن قشون از لحاظ لباس کوششهایی به‌عمل آورد. لباس افراد دائمی قشون عبارت بود از یک قبا (قدری کوتاهتر از قباهای معمولی). کفش آنان که «چارُق» نامیده می شد از چرم بود و با بند به‌صورت ضربدر، چپ و راست، مُحکم روی پا بسته می شد، به گونه‌ای که آب در آن نفوذ نمی کرد. زیر این کفش جوراب مُچ پیچ پوشیده می شد. امّا لباس افراد کُرد قشون تغییری نکرد. کلاه آنان همان کلاه نمدی بود که دستاری دور آن می پیچیدند. شلوارشان گشاد بود و لباس بالا تنه روی آن قرار می گرفت. روی این لباس نیم تنه‌ای می پوشیدند که حُکم زره را داشت. اما فارسها: دستارهایشان کوچکتر از دستار کُردها و شلوارهایشان نیز تنگتر از شلوارهای آنان بود.

در سپاه نادری گاه لباسهای دفاعی از قبیل زره، جوشن و کلاه‌خود (البته با کاربرد اندک، آن هم فقط برای افسرانِ سپردار) به کار برده می شد. اگر کسی کلاه‌خود به‌سر می گذاشت، بر نوک آن پر نصب می کرد و نوع و اندازهٔ پر نمودار شخصیت صاحب کلاه‌خود بود (سردادور، ۵۱۲). کشیشی فرنگی به‌نام آبراهام



کلاهخود از زمانهای بسیار قدیم در قشون ایران به کار می رفته است.

کاتولوکوس[1] دربارهٔ لباس نظامیان نادری و خود نادرشاه نوشته است: «نادرشاه مخصوصاً کلاه قزلباش را که از زمان سلطان حیدر و شاه اسماعیل اول در بین سواره‌نظام معمول بود، مبدل به کلاه پوستی چهارگوش نمود که دور آن پارچهٔ سفیدی می بستند.» او دیده بود که «کلاه عادی نادرشاه هم شبیه به‌همین کلاه بود» و نکتهٔ جالب این است که نادر این کلاه را بر تاج سلطنت ترجیح می داد، زیرا وقتی در دشت مُغان به‌سلطنت برگزیده شد هنوز «دو ساعت از تشریفات تاجگذاری نگذشته بود که... تاج طلا را از سر برگرفت و دوباره کلاه طهماسبی را بر سر نهاد که چهارگوشهٔ... آن به‌طرف خارج بود و روی آن شال سفید نازکی پیچیده بودند که بر دو گوشهٔ شال نقوش زیبا بافته شده بود و حاشیهٔ آن به اندازهٔ

1. Abraham Catalocus



نمونه‌ای دیگر از کلاهخود که برای حفاظت سروگردن به کار می‌رفت.

چهارانگشت پشت گوشها آو یخته می‌شد. و این، کلاهِ همیشگی نادرشاه بود.» (مقتدر، ۱۶۸).

حقوق و مواجب و شؤون قشون. نادرشاه در مورد حقوق و مواجب سپاهیان و پرداخت به‌موقع و رسیدن آن در موعد مُعین دقت و مواظبت فراوان داشت و هیچ گاه افراد خود را در تنگنا نمی گذاشت، زیرا معتقد بود که «خیال سربازان باید همیشه، مخصوصاً از لحاظ خورد و خوراک، راحت باشد. در مارش (کذا) به طرف شرق اجازه داده بود [که] هرچند سرباز می توانند با یکدیگر هم خرج شده، برای خود قاطری تهیّه نموده ملزومات خود را [برآن] بار نمایند.» (سردادور، ۵۱۲-۵۱۳).

نادر، در سانهایی که به‌اقتباس از امیر تیمور می دید، با دقت و علاقهٔ تمام یکایک تیپها و هنگها و فوجها و جوخه‌ها و حتی افراد را از نظر می گذراند.

در بارهٔ یکی از این سانها آمده است که: «سان نادر از ارتش ۹۰ هزار نفری چند روز طول کشید و نادر شخصاً در موقع سان به‌تمام جزئیات آموزشی و تدارکاتی سربازان رسیدگی می کرد. او که حافظهٔ عجیبی داشت، هرچند یکباریکی از افسران و حتی سربازان خود را به‌اسم صدا کرده سؤالات محبّت‌آمیزی می نمود. افسران غلزایی در کمال شگفتی می دیدند که از ورود آنها به‌خدمت چند صباحی بیش نگذشته که نادر حالا آنها را به‌اسم و رسم می شناسد. سؤالات و رسیدگیهای نادر طوری سنجیده و زیرکانه بود که ایمان سربازان راسخ‌تر شده وقتی می دیدند که مُحال است حقوق و زیست آنان فراموش شود و ثروت و افتخار هم در انتظار آنهاست، طوری به‌هیجان می آمدند که قلباً برای همه گونه فداکاری آماده بودند.» (همان، ۵۱۳).

پیش از آن و همچنین پس از آن مخصوصاً در دورهٔ قاجار، وضع آذوقه و سیورسات سپاهیان مرتب نبود. فرماندهان برای حفظ رضایت افراد خود منافع مردم را نادیده می گرفتند و سپاهیان برای تأمین آذوقه، علوفه و سیورسات به‌مردم تجاوز می کردند. نادر به‌این ستمگری و بی سامانی پایان داد و نظمی تازه ایجاد کرد. چون «تأمین خوارو بار و تمرکز آنها در...منطقهٔ زیرنفوذ دشمن میسر نبود، نادر سازمانی داشت به‌اسم **پیشخانه** که یک منزل (۳۰ کیلومتر)مسافت عقب جلودار حرکت می کرد. افراد این ستون... به‌راست و چپ رفته، ارزاق را تهیّهٔ نموده و به ستون خود آورده تا منزل بعدی می بردند. پس از آن برای تهیّه مجدد خوارو بار برای منزل بعدی، فعالیت می کردند.» (همان، ۵۱۲).

امّا سربازگیری به‌همان صورت سُنتی (طایفگی) و نیز داوطلبی صورت می گرفت. لذا افراد سپاه اکثراً از «ایلات و عشایر و سوارانِ اُمرا و ملاکین بزرگ ایران بودند و برای خدمت در ارتش، احتیاط و ملازمت رکاب پادشاه، از اطراف و اکناف کشور، اغلب با اسب و اسلحه اعزام می گشتند، و اکثر سرکردگان طایفه و کدخدایان دِه، افسر و رئیس بر نفراتِ مأمور از همان طایفه یا از آن ده بودند.» (قوزانلو، ۳۹٤—۳۹۵). امّا نادر همه را یکسان درنظر می گرفت، جز اینکه مزیت و احترام هرکس بر پایهٔ میزان سپاهیگری و کاردانی او بود. در ساخلوها این امر با نظمی خاص و سخت انجام می گرفت و شایستگان قشون، افسران و امیران از

امتیازهایی مانند دریافت تیول و عنوانهای بزرگ بهره‌مند می شدند.

٤ــ نمای سازمانی

از تعداد دقیق نفرات قشون نادری و همچنین تشکیلات یا نمای سازمانی آنها اطلاع دقیقی در دست نیست. دلیل این امر، علاوه بر نقص تفحصات، دگرگونیهای پیگیر و مُداومی بود که نادر، به‌سبب مسائل جنگی و نیازهای نظامی، در قشون خود پدید می آورد. این وضع موجب سردرگمی مورخان شده است. چنانکه تعداد سربازان نادری را از شصت تا صدوهفتاد هزار و بیشتر هم نوشته‌اند، یا شمارهٔ توپهای نادری را از ۵۰ تا ۲۰۰ عراده ــ و حتی چنانکه قبلاً دیده شد تا پنج هزار عراده ــ ذکر کرده‌اند. و بر همین قیاس در زمینه های دیگر هم اختلاف خبر و نظر دیده می شود. نوشته های پاره‌ای از مؤرخان یا سیاحان فرنگی از جمله شارل پیگلت[۲] (پاریس، ۱۸۱۰) که آگاهیهای خود را به‌طور شفاهی از افسران نادر ــ که نمی خواستند ارقام را اندک بیان دارند و لذا اغراق می کردند ــ اخذ کرده‌اند، مشکلات تعیین و تخمین ارقام دقیق را افزون‌تر کرده است. امّا به‌هرحال چنین می نماید که ارقامی که سرلشکر ابوتراب سردادور در **تاریخ نظامی و سیاسی ایران** (ص ۵۰۹) از افراد قشون نادری به‌دست داده است، درستتر از آمارهایی باشد که در کتابهای دیگر ذکر شده‌اند. این ارقام به‌قرار زیر است:

ردیف	نام رده ها	عدد
۱	پیاده نظام تفنگدار	۱۰۰۰۰تن
۲	پیاده نظام کماندار و شمشیرزن	۱۰۰۰۰تن
۳	سوارهٔ نیزه دار	۲۰۰۰۰تن
٤	سواران کارابین دار شمشیرزن	۳۰۰۰۰تن
۵	جمازه‌سواران و زنبورکچیان	۲۰۰۰تن

2. Charles Piglette

ادامهٔ جدول

۶	سواره‌نظام گارد شاهی	۵۰۰۰تن
۷	رستهٔ توپخانه (با ۱۰۰عراده توپ سبک)	۵۰۰۰تن
۸	عوامل مختلفهٔ بُنه و سررشته‌داری و بهداری	۵۰۰۰تن
۹	نسقچی (دژبانها)	۲۰۰۰تن
جمع کل		۸۹/۰۰۰

اکنون به‌اجمال به برخی از این رسته‌ها پرداخته می‌شود:

پیاده نظام. لشکر پیاده از رسته‌های جنگی و پرتوان قشون نادر بود که یک تیپ سواره و یک فوج توپخانه برای پشتیبانی و افزایش قدرت مانوور پیاده‌نظام بر آن اضافه می‌شد. این نیرو پس از نبردهای ترکستان به‌یک اردوی پانزده هزار نفری تبدیل گردید (شعبانی، ۳۰۴).

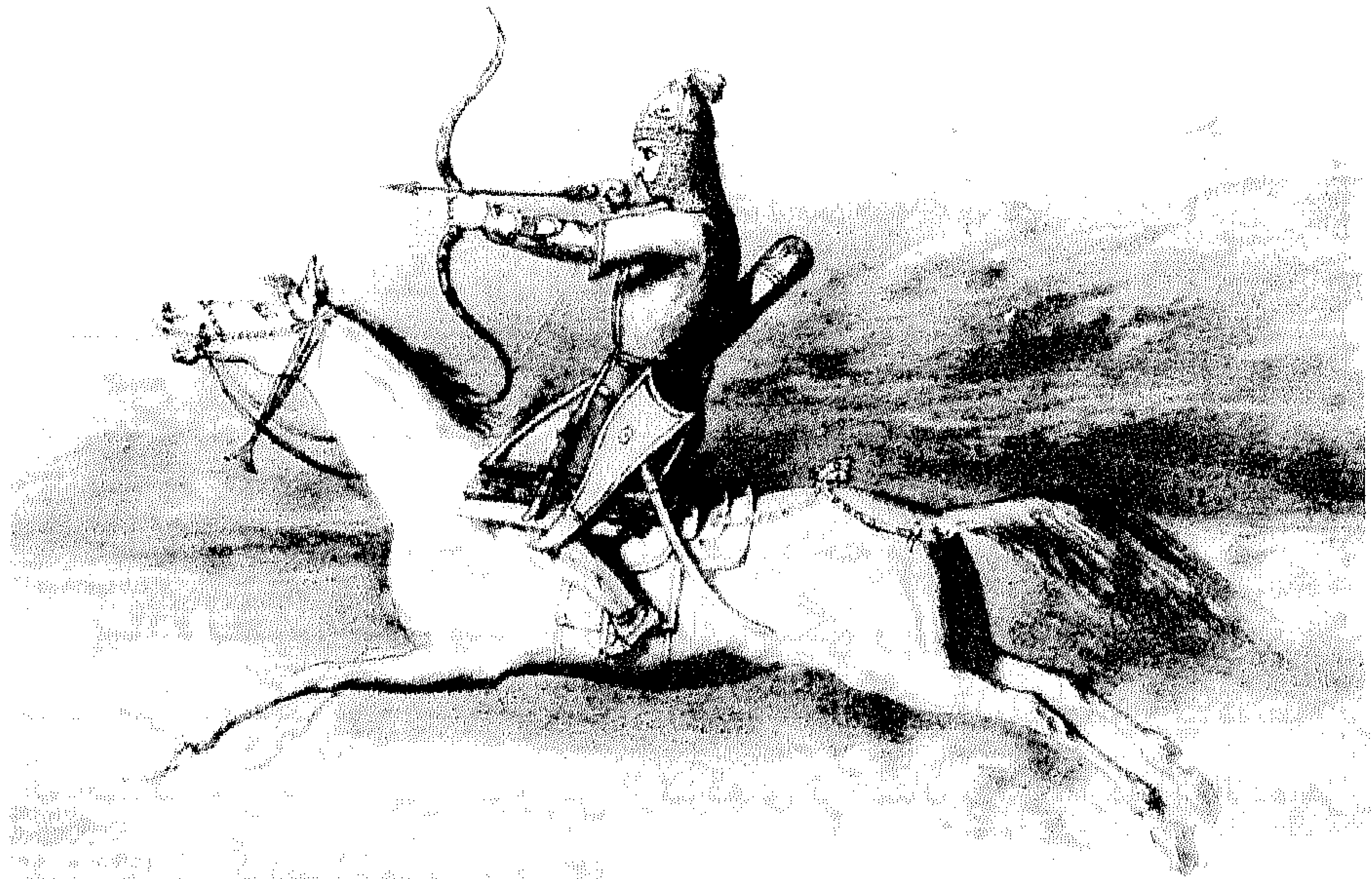
این واحد از همان ابتدای حملهٔ نادر به‌لشکریان افغان ایجاد شد و در آغاز یک لشکر نیرومند ده هزارنفره بود (قوزانلو، ۳۹۳—۳۹۴). امّا به‌مرور ایّام از لحاظ کمی و کیفی توسعهٔ بسیاریافت و شمار افراد آن در مراحل اولیه به بیست هزار تن رسید که به دو دستهٔ مشخّصِ تفنگدار و کماندار تقسیم می‌شدند و هر دسته نیز از هنگهای مختلف تشکیل می‌گردید. در میان پیادگان صرف‌نظر از نفرات جنگی همیشه تعدادی افراد با منصبهای گوناگون وجود داشتند که وظایف خاصی را برعهده داشتند:

—جارچی، ابلاغ کنندهٔ فرمانها و احکام فرماندهان و اخبار اردو بود (مینورسکی، ۶۱)،

—قراول، حفاظت از پلها، باطلاقها و نظم و ترتیب افواج و مراقبت از مقصران را برعهده داشت (**جهانگشای نادری**، ۵۷۲).

—چرخچی، تعیین کنندهٔ محل اردوگاهها و اطلاع دهنده از وضع و ترتیب لشکر دشمن و اکتشاف کنندهٔ طرق و شوارع بود (**جهانگشای نادری**، ۵۸۱).

—چانداول یا چنداول، اداره کنندهٔ راهها و گردنه‌ها و پاسدار شبانهٔ اردوگاه و اعدام کنندهٔ مقصران بود، و در مقام اخیر وظیفهٔ دژخیم را انجام می‌داد(**جهانگشای**



بخش عمدهٔ سواره‌نظام نادری به‌سلاحهای سنتی مسلح بود و تاکتیکهای قدیمی را به کار می‌بست.

نادری، ۷۱۹).

سواره نظام. واحد پیشگام و پیشتاز قشون نادری سواره‌نظام بود که نیمی از افراد آن نیزه‌دار و مأمور انجام نخستین حمله های جنگی بودند. نیم دیگر از این افراد مسلّح به شمشیر بودند و به‌دنبال دستهٔ اول وارد عملیات می شدند.

تعداد افراد سواره‌نظام نادر را در بعضی از منابع پنجاه هزار تن نوشته‌اند که در پنجاه هنگ خدمت می کردند. در رأس هر هنگ به‌جای مین‌باشی دورهٔ صفوی سرهنگ قرار داشت. گاه از چند هنگ سواره یک تیپ تشکیل می شد. از تیپهایی که در منابع دورهٔ افشار و بعد از آن نامشان ذکر شده است می توان تیپهای زیر را برشمرد:

ــ تیپ مأمور اکتشاف به‌فرماندهی حاجی خان بیک افشار متشکل از شش هنگ،

ــ تیپ جوانقلی خان، مرکب از سه هنگ،

ــ تیپ حسینعلی خان مرکب از شش هنگ،

ــ تیپ غلزایی به‌فرماندهی صفی خان مرکب از پنج فوج غلزایی،



سواره‌نظام، فعالترین واحد نظامی قشون نادر بود.

ــ تیپ افشار بیک خان مرکب از شش فوج،

قوزانلو سواره‌نظام عصر نادری را به این شرح دسته‌بندی کرده است:

ــ ۴،۰۰۰ سوار متشکل در چهار هنگ به فرماندهی حاجی بیک [افشار]،

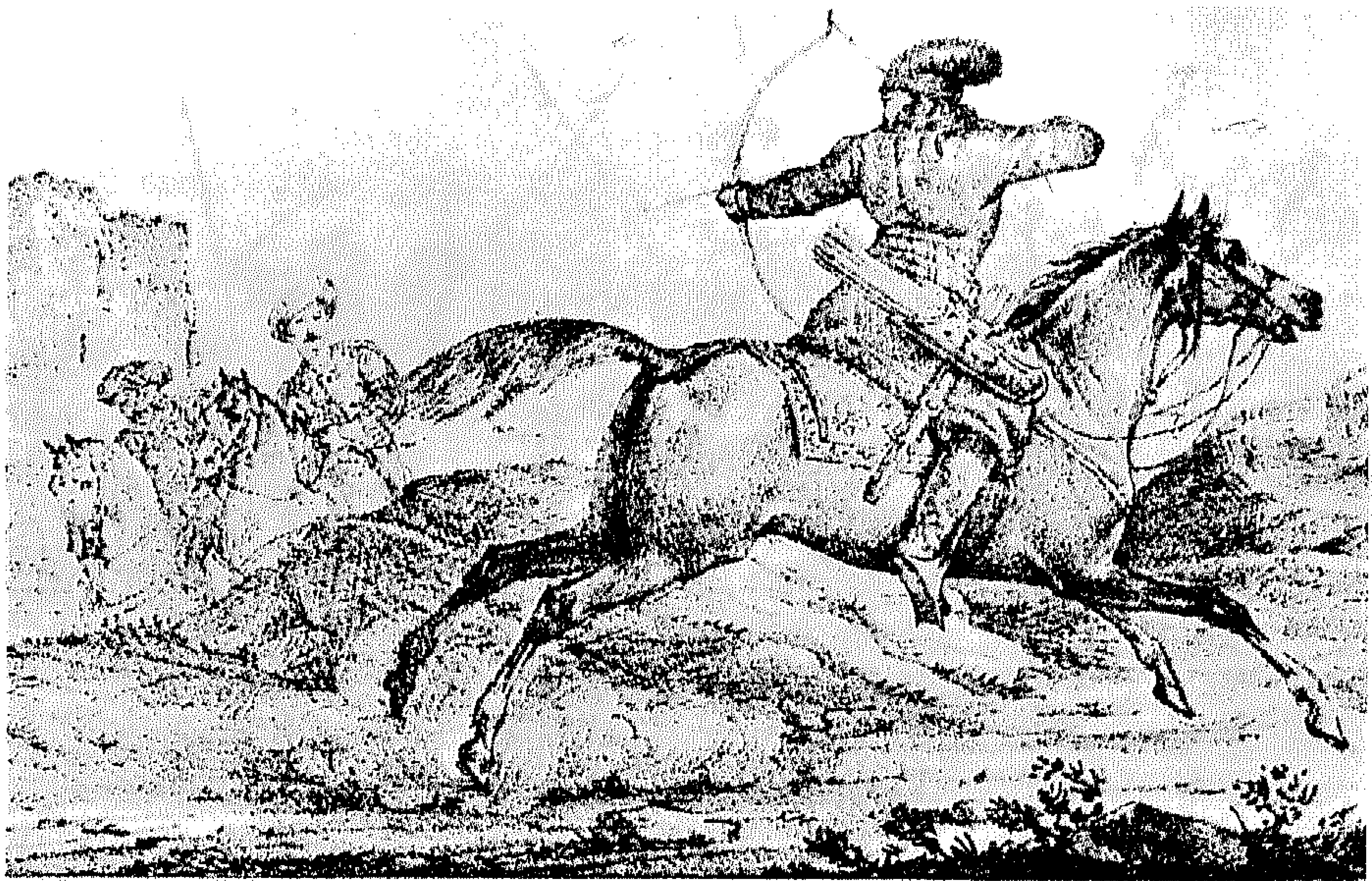
ــ ۱۰،۰۰۰ سوار دائمی افشار (هنگهای ازبک، گرجی، ترکمن، قزلباش، لُر و فارس)،

ــ ۵،۰۰۰ سوار ساخلو دائمی (مرو)،

ــ ۶،۰۰۰ سوار ذخیره،

ــ ۲،۰۰۰ سوار ایل‌بیگی (ص ۳۹۴).

در پاره‌ای از منابع این عصر از سواره‌نظام افغانی، سواره‌نظام تاتار، سواره‌نظام سپاه خراسان نیز یاد شده است. و در مجموع می توان رقم ۵۰،۰۰۰ نفری را که برای کلّ افرادسواره‌نظام نادری ذکر شده است، کمابیش نزدیک به حقیقت دانست. وظایف سواره‌نظام و پیاده‌نظام در برخی از موارد مشابه یکدیگر بود و مخصوصاً بسیاری از وظایف درجهٔ‌دوم‌پیاده نظام در سواره‌نظام هم وجود داشته است. آبراهام کاتولوکوس چگونگی خدمت افراد سواره‌نظام، نوع وظایف، آمادگی رزمی و وضع پوشاک آنان و نیز توجهی را که به‌سواره‌نظام می شده،



سواره نظام نادری از افراد اقوام مختلف تشکیل می شد.

به تفصیل شرح داده است: «کلیّه افراد، اسبهای خود را از ولینعمت می گیرند و هر چند رأس سقط شود علامتِ داغی را که بر ران اسب زده اند [= داغمه] با دُم اسب [می بُرند و] تحویل ناظر اسبها می دهند و مُنشی برای گواهی سقط شدن اسب تصدیقِ مَمهوری به آورندهٔ آن می دهد [که او] با ارائهٔ این تصدیق اسب دیگری می گیرد، حتی اگر هر روز یک اسب را از بین ببرد، بدون چون و چرا اسب دیگری به او می دهند.

«افراد این دسته در عملیات سواری خیلی سخت و پرطاقت هستند و چنانچه بخواهند مدت بیست تا بیست و پنج ساعت یکسره می تازند. آموختن فنون سواری همیشه و بدون وقفه ادامه دارد. بسیاری از افراد سوار زره برتن دارند. بعضی زره ها بافته و بعضی به صورت چهار آیینه است.

«باروت دانهای آنها بزرگ [است] و ظرفیت یک حُقه باروت را دارند و هر سوار دو باروت دان پشت کمر می آویزد. این سواران به اندازه ای ورزیده و چالاک هستند که در موقع لزوم می توانند در عرض یک روز کوه و دشت و دره و سنگلاخ و شیبهای تند را مانند کبک به آسانی بپیمایند بدون آنکه خستگی به خود

راه دهند. چون به صخره های غیرقابل عبور برسند سنگها را درهم می شکنند و تلهای خاک را از پیش پای خود برمی دارند و از برف سنگین بی باکانه می گذرند. کار آنها خستگی ناپذیر [است] و در مقابل دشمن طوری با شدت و رشادت عمل می کنند که فاتح و مظفّر می شوند... عدد حقوق بگیر آنها شش هزار نفر است.» (مقتدر، ۱٦۵).

کشیکچیان (یا گارد سلطنتی). آنچنانکه در دورهٔ صفوی رسم شده بود نادرشاه هم یک نیروی استحفاظی شخصی یا گارد مخصوص سلطنتی ایجاد کرد که وظیفهٔ افراد آن حفاظت از جان شخص او بود. البته منصب یا شغل قوللر آقاسی در این زمان از میان رفته بود، اما این دسته را گاه قوللر می نامیدند، هرچند که نام رایج ایشان کشیکچیِ بازمانده از اواخر دورهٔ صفوی بود. عدد آنان به پنج هزار تن می رسید و بیشترشان از بیگزاده های افشار بودند و از میان سواران دلیر و صمیمی انتخاب می شدند. لباسهای مرتّب و متحدالشکل داشتند و زیر فرماندهی



زره مناسبترین پوشش حفاظتی سر بازان بود.

«اعتمادالدوله» ــ که معمولاً مقام وزارت داشت ــ با نادر بودند و هیچ وقت از او دور نمی شدند. این گارد از پنج هنگ که هریک وظیفهٔ مشخصی داشت، تشکیل شده بود: هنگ شمخالچی، هنگ چاووشان، هنگ نقیب، هنگ قراولان خاصّه، هنگ جلودار (قوزانلو، ۳۹٤).

شمخالچیان به تفنگ مجهّز بودند. چاووشان مأمور خواندن پیامها و اعلانها و احکام به صدای بلند بودند و وظیفه ای تقریباً مشابه وظیفهٔ جارچیان انجام می دادند. نقیبان مُتصدی امور غیرجنگی و انجام تدارکات دسته بودند. قراولان خاصّه محافظت چادرسلطنتی و خانوادهٔ شاه را برعهده داشتند، و جلوداران ــ که مأمور اعزام چاپار و حفظ ارتباط قشون با مرکز حکومتی بودند ــ از کمانداران انتخاب می شدند.

کشیکچیان در سه نوبت انجام وظیفه می کردند. لباس و اسلحهٔ آنان از لباس و اسلحهٔ دسته های دیگر ممتاز بود و از قرار معلوم، همچون خود نادر، دستار سفیدی دور کلاه می بستند.

فزون بر این عدّه که دارای وظایف خاص بودند و وجودشان در قشون نادری مسلّم و قطعی است، در پاره‌ای از متون و منابع عنوانها و وظایف دیگری نیز آمده است که از آن میان موارد زیر قابل توجه است:

ــ**خوجه زاده ها** (خواجه زادگان)، فرزندان کسانی بودند که پدرانشان از طرف شاه مشاغل مهم داشتند،

ــ**یساول ها**، کسانی بودند که اوامر شاه را به اشخاص و دسته های نظامی می رساندند،

ــ**جزایرچی**، که در اواسط عصر صفوی ایجاد شده بود و در عهد نادرشاه هم وجود داشت. این عده پیاده نظام ممتاز به شمار می رفتند و مسلّح به تفنگهای سنگین و بسیار مَهیب و ترسناک بودند... کلاه آنان نمدی بود و «کچه پاپاق» نامیده می شد و منگوله داشت. روی کلاه نوشته شده بود: «الله، الله» (ابراهام کاتولوکوس، ۱٦۳).

ــ**قراچورلو**، که از لحاظ سازمانی و قدرت بعد از جزایرچیها جای داشتند، بعضاً به تفنگ سبک مسلح بودند ولی سلاح اصلی آنان زوبین و کمان بود و «در

میان طوایف اکراد صاحب شمشیر به دلاوری ممتاز و شهیر» بودند (مهدیخان استرابادی، **جهانگشای نادری**، ٦٤). شارل پیگلت تعداد جماعت قراچورلو را شصت هزار نفر نوشته است (همان، ٥٤٨ تعلیقات).

نسقچی. در دورهٔ نادر وظیفهٔ نسقچی کیفیت جدیدتر و فعالتری یافت و چیزی در حدود وظایف «دژبان» امروزی بود. نسقچیان از میان بهترین افسران برگزیده می شدند و زیرنظر نسقچی باشی انجام وظیفه می کردند. به هنگام جنگ در پشت سر پیاده ها قرار داشتند، نظم قشون را محافظت می کردند و مانع از فرار احتمالی سربازان می شدند. وظیفهٔ حفاظت اموال و تأمین امنیت معابر نیز برعهدهٔ آنان بود. سلاح نسقچیها شش پَر بود و مجاز بودند که کسانی را که از جبهه فرار می کردند، معدوم نمایند. به عبارت دیگر نسقچیان «کُلیّهٔ امور مربوط به تشکیل و تنظیم اردوگاهها، محافظت از قرارگاهها، کنترل عبورومرور در عقب جبهه، ادارهٔ اردو و بازار و بالاخره دفن مردگان» را برعهده داشتند (سردادور، ۲۸۰).

مشاغل دیگر. پیش از این در مبحث «نوآوریهای نادر» از برخی از رسته های نظامی همچون جمازه سواران، زنبورکچیان و نیز تحوّل رستهٔ توپخانه سخن به میان آمده و نیازی به تکرار نیست. آنچه در اینجا باید گفته شود این است که نادرشاه در پاره ای از رسته های قشون خود از کار متخصصان و کاردانان خارجی، که از آنان به نامهای «فرنگیان»، «فرنگی نژاد» و مانند اینها یاد شده است، برخورداری داشته است و پیش از این دیده شد که افسران فرنگی در امر توپ ریزی به نادرشاه یاری رسانده اند. اشارات دیگر هم حضور کارشناسان بیگانه را در خدمت قشون نادری تأیید می کنند.

نکتهٔ دیگر اینکه بعضی از مناصب همچون قورچی باشی، قوللر آقاسی، ایشیک آقاسی و غیره در روزگار نادر لغو گردید و اگر در پاره ای از متون از آنها یاد شده، فقط به اقتضای مقام و مناسبت مکان بوده است.

عناصر و عوامل نظامی اما غیرجنگی، یعنی آنچه به بُنه و سررشته داری و بهداری ارتباط داشت، به گونهٔ سُنتی در قشون نادری وجود داشت و تعداد افراد متصدی این امور را پنج هزار تن نوشته اند که رقم نسبةً ناچیزی است. مقام لشکرنویسی و لشکرنویس باشی همچون گذشته پا برجا بود و عدد لشکرنویسان به

سیصدتن می رسید. برخی از متصدیان این شغل یا از شخصیتهای برجستهٔ عهد نادری بودند و یا به مقامهای بلند رسیدند که میرزا بدیع الزمان نیشابوری و میرزانظام اصفهانی از آن جمله اند (شعبانی، ۲۲۱—۲۲۲).

ب ــ قشون زند

شخصیت نظامی کریم خان و مقدمات سلطنت. پس از کشته شدن نادرشاه، اوضاع قشون ایران که از زمان انحراف مزاج وی آشفته شده بود، به کلّی درهم ریخت. در واقع فتح هندوستان در اوایل سال ۱۷۳۹/۱۱۵۲ آخرین پیروزی سیاسی، نظامی و حتی روانی نادر بود و از آن پس هر چه روی داد، اگر چه در ظاهر نشانی از پیروزی داشت، اما در نهایت به زیان نادرشاه تمام شد یا آنکه دست کم بی حاصل بود. گرمای تابستان و بارندگی شدید به هنگام بازگشت از هندوستان (شعبانی، ۹۷—۹۸)، تلف شدن یک سال ونیم از عُمر و وقت گرانبهای او در پای کوههای بلند داغستان، که عکس العمل زشت و نکوهیدهٔ نادر را به دنبال داشت (**نامهٔ عالم آرای نادری**، ۲/۶۳۵—۶۳۶)، واقعهٔ تیراندازی به سوی او در جنگلهای مازندران که به پای رضاقلی میرزا نوشته شد و به کور شدن او انجامید (میرزا مهدیخان، **جهانگشای نادری**، ۳۶۷، ۴۲۱)، جنگهای بی نتیجه با عثمانی، بروز اغتشاش و شورش در نقاط مختلف، بدرفتاری با حکام و امیران، و بالاخره رفتارهای نامناسب و زشتی که آنها را نشانهٔ انحراف مزاج و اختلال مشاعر نادر دانسته اند، سبب دگرگونی عمده در اخلاق و رفتار و گفتار او و رو یگردانی مردم از او شد. لذا مردم ایران و مخصوصاً مقامهای عمدهٔ مملکتی مرگ او را نعمتی غیرمترقبه دانستند و با کشته شدن او «می توان گفت که همهٔ مردم ایران و حتی نزدیکان خود او... از وحشت و اضطراب دائمی» رهایی یافتند (شعبانی، ۱۲۱).

امّا همین که خبر کشته شدن نادرشاه انتشار یافت در هر منطقهٔ کشور، سران لشکر و فرماندهان تیپهای گوناگون در خط خودرایی و خودگرایی یا خودمختاری افتادند. احمدخان آبدالی فرماندهٔ افواج افغان و مُریدخان اُزبک فرماندهٔ سواران



کریم‌خان زند، در آغاز کار یکی از سرداران لایق نادرشاه بود.

اُزبک، که هر دو در رکاب نادر بودند، پیش از دیگران نظم را برهم ریختند و انضباط قشون را مختل کردند.

در آن هنگام تنها نیرویی که در ایران به‌هواداری از خاندان صفوی به‌پا خاست نیروی افراد قبیلهٔ زند، از غرب ایران در منطقهٔ ملایر بود و رهبر آنان یعنی کریم‌خان زند، یکی از سرداران لایق نادرشاه به‌شمار می‌رفت. کریم‌خان و جانبدارانش در ابتدای امر، یعنی در سال ۱۷۵۱/۱۱٦٤، کودک هشت ساله‌ای را از نوادگان دختری شاه سلطان‌حسین، به‌نام شاه اسماعیل سوم، به سلطنت برگزیدند و خود کریم‌خان، به‌سان نادرقلی، نیابت سلطنت او را برعهده گرفت. و مدت پانزده سال، آنچنانکه از یک سردار شایسته انتظار می‌رود، بر ضد مدعیّان سلطنت و گردنکشان داخلی در سراسر ایران جنگید و در ۱۱۷۹ کمابیش تمامی کشور را به استثنای خراسان تحت فرمانروایی خود درآورد. خراسان در آن هنگام قلمرو شاهرخ نوهٔ نادرشاه بود و کریم‌خان به دلیل ارادت به‌نادرشاه و «خوردن نان

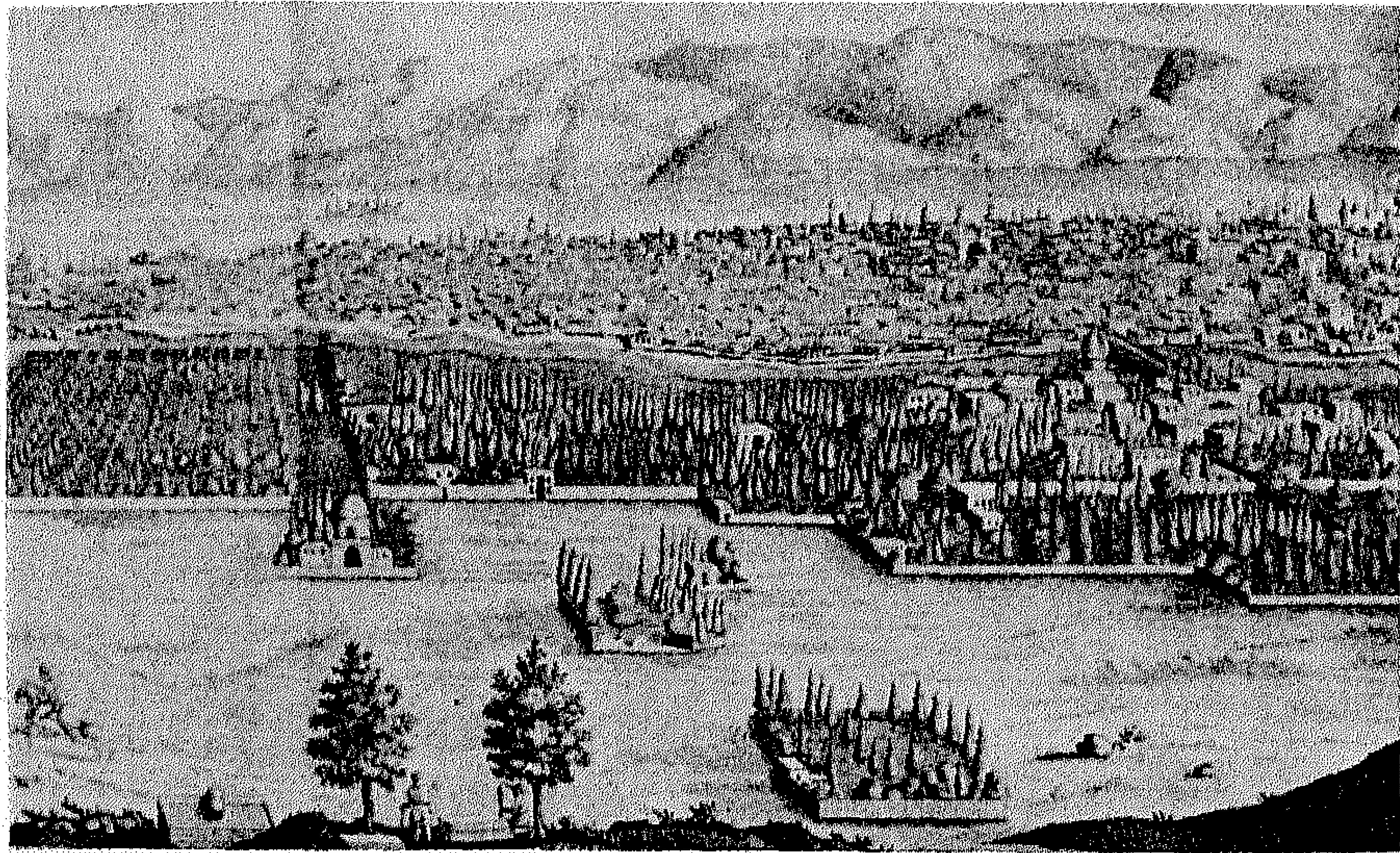
و نمک») با او هیچ گاه متعرض شاهرخ نشد.

کریم خان، با آنکه «لُرساده»ای بیش نبود خیلی زود دریافت که نه شاه اسماعیل سوم نوباوه می تواند کشتی توفان زدهٔ کشور را به ساحل امن و نجات برساند و نه کس دیگری توانایی و شایستگی این کار خطیر را دارد. لذا اندک اندک زمینهٔ خلع شاه اسماعیل سوم را فراهم آورد و او را در آباده مسکن داد، و از آن پس تا ۱۱۹۳ که سال درگذشت اوست، با داشتن لقب «وکیل الرعایا» به سلطنت پرداخت و شیراز را به پایتختی خود برگزید.

«وکیل» یکی از نام آورترین فرمانروایان ایرانی است که دوران حکومتش را با عدل و مهربانی و مروّت و احسان و دلیری و تدبیر گذراند؛ امّا از همان آغاز کار حریفی زورمند و توطئه گر در برابر خود داشت که همانا خانوادهٔ قاجار بود، و سرانجام همین دشمن قهّار با دست آقامحمدخان قاجار در سال ۱۷۹۵/۱۲۰۹ ریشهٔ خاندان زند را که در پیکرهٔ لطفعلی خان زند، سردار دلاور و آزادهٔ ایران بالیده بود، بر کند و درخت نونهال آرامش عمومی و عدالت اجتماعی و رفاه همگانی را که کریم خان کاشته بود، از ریشه درآورد.

پس از مرگ نادرشاه سپاهیان او پراکنده شدند و هر چند تن از ایشان به یکی از سرداران نادر یا گردنکشان گوشه و کنار پیوستند. بخشی از این افراد اردوی کریم خان را برگزیدند و به خدمت او درآمدند و همراه او رودررویِ شخصیتهای نظامی و گردنکشان عمدهٔ آن زمان قرار گرفتند: آزادخان افغان (که در حدّ سرلشکر بود)، علی مُرادخان بختیاری (که در حدّ سپهبد بود)، محمدحسین خان قاجار، سرافراز بگ خدابنده لو (که مین باشی لقب داشت) و دهها خان دیگر که همه در راه تسلّط بر ایران می کوشیدند و هر یک با دیگری در جنگ و پیکار بود. اگر چند مورد استثنایی کنار نهاده شود، همهٔ جنگها و منازعه هایی که در این دوره روی داد، داخلی بود و در آنها نیروهای نظامی ـ ایلیِ کشور برای کسب قدرت سیاسی و نظامی به جان هم افتاده بودند. در آن سالها آرمان و وظیفهٔ اصلی قشون که دفاع از مرزو بوم کشور است محمل اجتماعی و سیاسی چندانی نداشت.

۱ــ سازمان، درجات و مناصب نظامی. کریم خان با برخورداری از



دورنمای شیراز در دورهٔ صفوی. یکی از قدیمیترین طرحهایی که از شهر تهیه شده است.

سوارانِ برخی از ایلات و عشایر و همچنین توپچیهای دورهٔ افشار توانست در آغاز کار لشکری فراهم آورد که البته مختلط بود، به این معنی که سواره و پیاده، مجهز به سلاحهای گوناگون در یک سپاه شرکت داشتند و قشون بیشتر همچون یک اردو جلوه می کرد نه یک سپاه منظم و منقسم به رسته های مختلف و این وضع با نظر کریم خان دربارهٔ قشون منظم و نیرومند مناسبت نداشت. او در سال ۱۱۸۹ به فکر تنسیق قشون افتاد. از جهت قشون سُنتی، کریم خان از نیروی برادر خود، صادق خان، که نیروی عشایری توانمندی در اختیار داشت، برخوردار بود، امّا از لحاظ نظام جدید از وجود افسران نیروی دریایی هلند در جهت ایجاد و تقویت توپخانه استفاده کرد، به طوری که در جنگ با عثمانی در ۱۷۷۶/۱۱۹۰ سپاه منظم و نیرومندی را به کار گرفت که مرکب از هشتاد هزار سپاهی بود و چهل هزار تن از آنان در مُحمّره (خرمشهر)، بیست هزار تن در مَندَلی و بیست هزار تن دیگر از آنان در سنندج تمرکز یافته بودند (قوزانلو، ٦٧٤-٦٧٨).

البته در آن شرایط دشوار، که مردم از جنگهای طولانی نادرشاه و اغتشاشهای پراکندهٔ پس از مرگ او و کشمکشهای گردنکشان خسته شده و به جان آمده بودند، بسیج و تدارک سپاه هشتاد هزار نفری جز با تشویق افراد و پرداخت



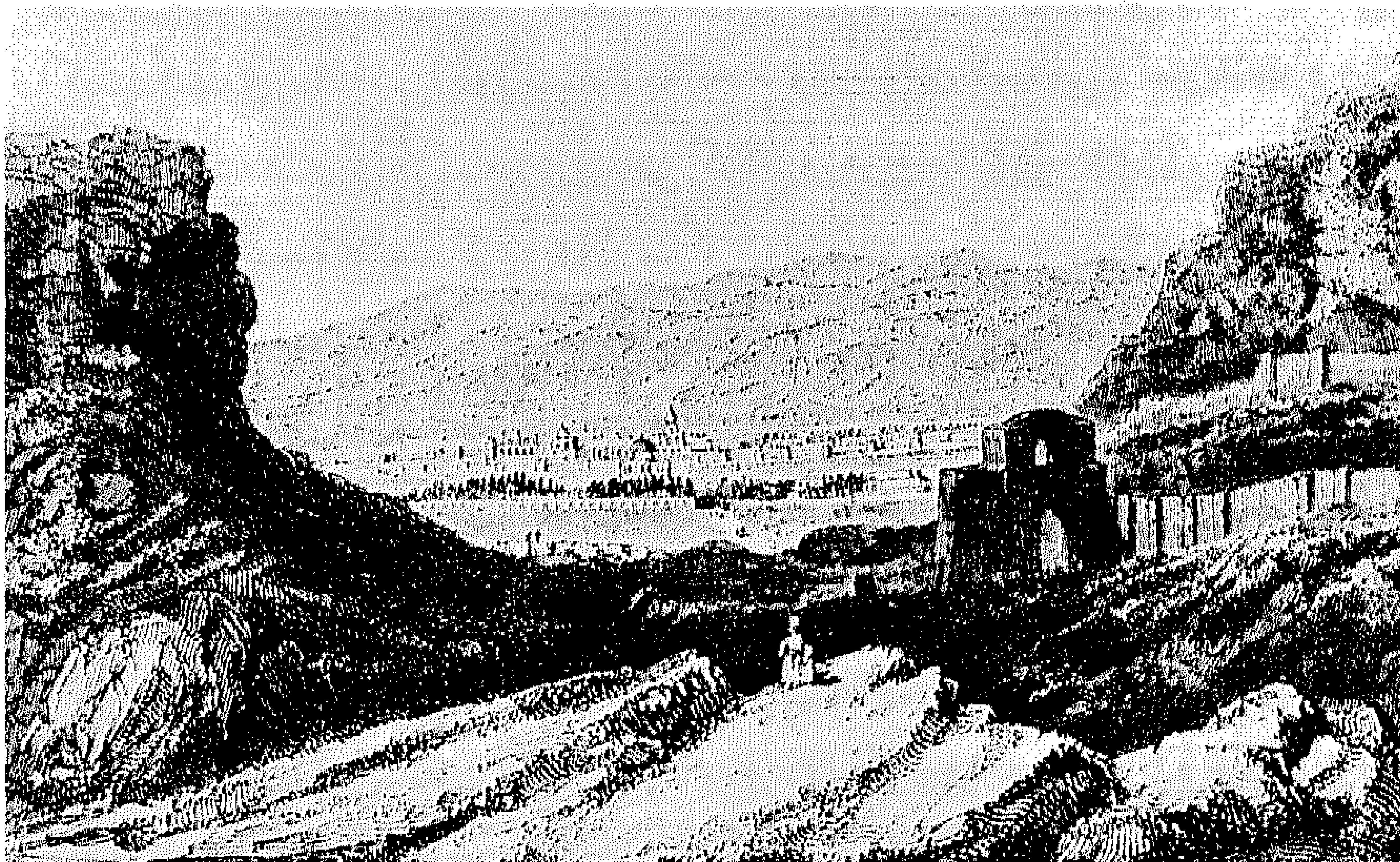
در قشون کریم‌خان سواره‌نظام عشایری نقش اساسی برعهده داشت.

مواجب کلان و گاه حتی نوعی رشوه، نمی توانست تحقق یابد. لذا میان رقم سپاهیان در زمان جنگ و شمار آنان در دورهٔ صلح همیشه اختلاف بسیار وجود داشته است. در زمان صلح که جنگیان به‌مرخصی می رفتند و شوق و التهاب غنیمت گیری وجود نداشت، شمار سپاهیان بسیار کاهش می یافت. به همین سبب است که تعداد نیروی دائمی قشونِ کریم‌خان، و در واقع نیروهای مقیم شیراز را، ده‌هزار تن نوشته‌اند که به دو هنگ پیاده، دو هنگ سواره و یک فوج توپخانه تقسیم می شد. این افراد در زمان جنگ از حمایت و همکاری سواران ایلاتی برخوردار شدند و همگام با آنان، دشمنان را از صحنهٔ منازعات حکومتی (ملوک‌الطوایفی) خارج ساخته، بر بخش اعظم ایران چیره شدند و زیر رهبری کریم‌خان، شیراز را مرکز حکومت و فرمانروایی خود قرار دادند (قوزانلو، ۶۷۶-۶۷۵).

بر پایهٔ اطلاعات مندرج در برخی از منابع، کریم‌خان زمانی که بر شیراز مسلط شد، سپاهی دائمی مرکب از افراد مناطق زیر تأسیس کرد:

ـــ از عراق عجم: شش هزار تن،

ـــ از فارس: بیست و چهار هزار تن،



طرح قدیمی از شیراز، از تنگهٔ الله اکبر.

ــ از لرستان و بختیاری: سه هزار نفر (**فارسنامهٔ ناصری**، ۲۱۹). این سپاه از لحاظ رده‌بندی به همان روش سنتی گذشته ترتیب یافته بود:

ــ اون‌باشی (فرمانده ۱۰تن)،

ــ پنجاه باشی (فرمانده ۵۰تن)،

ــ یوزباشی (فرمانده ۱۰۰تن)،

ــ پانصد باشی (فرمانده ۵۰۰ تن. این مقام دورهٔ صفوی در دورهٔ افشار حذف شده بود)،

ــ مین باشی (فرمانده ۱،۰۰۰ تن)،

ــ دومین باشی (فرمانده ۲،۰۰۰ تن. تأسیس این منصب که جای «امیرالامراء» سابق را گرفته، نشان می دهد که قشون دورهٔ زند دستگاه عریض و طویل چندانی نداشته است).

آنچه در اینجا نیاز به‌یادآوری دارد این است که اولاً گاه اتفاق می افتاد که یک پانصد باشی فقط فرماندهی پنجاه تن را برعهده داشت، امّا پایهٔ نظامی او خیلی بالاتر از مقام پنجاه باشی بود؛ ثانیاً «۲مین باشی» زیرنظر سلطان بود و سلطان زیرنظر «خان» و فرماندهٔ کل سپاه (کریم‌خان) برخانها و نیز کُلّ قشون

نظارت داشت (روشن ضمیر، ٦)؛ ثالثاً سپاه دائمی برای اینکه از رموز و تاکتیکهای نظامی دور نیفتد به انجام ورزشهای باستانی، تمرینات و سان ــ همانند رسته های دیگر ــ مبادرت می کرد (ورهرام، ١٣٦ــ١٣٧).

مناصب عمدهٔ قشون کریم خان ــ که شالودهٔ آن متعلق به دورهٔ صفوی بود ــ به شرح زیر بوده است:

ــ **سردار سپاه:** شخص کریم خان وکیل الرعایا،

ــ **قورچی باشی:** شخص دوم قشون، در پایگاهی در حدّ وزیر جنگ، فرماندهٔ قورچیان،

ــ **توپچی باشی:** فرماندهٔ توپخانه، که در زمان جنگ دارای منزلت چشمگیر می شد. از او گاه با لقب «میرِآتش» یا فرماندهٔ توپچیان یا فرماندهٔ شمخالداران یاد شده است،

ــ **تفنگچی باشی:** که فرماندهٔ تفنگچیان (و پیاده نظام) بود،

ــ **زنبورکچی باشی:** سرکردهٔ زنبورکچیان که همگام و همپایهٔ توپچی باشی بود،

ــ **چرخچی باشی:** سردستهٔ چرخچیان در زمان جنگ که همراه و همپای تفنگچی باشی عمل می کرد،

ــ **یساقچی:** سرکردهٔ یساقان یا «عملهٔ یساق» بود. این دسته از سربازان معمولاً محلی بودند و کارهای مربوط به تهیّهٔ وسایل و تدارکات جنگی، خُمپاره، کاسه مهتاب، دواب و سلاحهای نظامی را انجام می دادند،

ــ **جزایرچی:** پیادگانی بودند که یک تفنگ مخصوص (چهار پایه ای) به وزن پنج شش من تبریز داشتند و در جنگها (خاصه در درگیریها با قشون بازماندهٔ افشار) نقش عمده داشتند،

ــ **ریکایان:** کریم خان برای ادارهٔ امور انتظامی شهر شیراز، حفاظت ارک و نیز شخص خود، دستهٔ ریکایان (= راه بازکُنها) را ایجاد کرد. البته همانگونه که قبلاً در بحث از دورهٔ صفوی دیده شد، ریکایان وجود داشتند، امّا در دورهٔ کریم خان وظایف تازه ای برعهده آنان گذارده شد. چنین می نماید که برخی از مُخالفان حکومت را ــ به منظور تنبیه و زیرنظر داشتن، یا احترام گذاشتن ــ و نمایاندن مُخالفان سرسپرده و یا به جهت فراموش کردن گذشته ها، در این دسته جا

می داده اند. چنانکه کریم خان در مورد مصطفی قلی خان همین کار را کرد و دستور داد که در زمرهٔ ریکایان قرار گیرد و کلاه ریکایی بر سر بگذارد و چوب ریکایی در دست بگیرد (**مجمل التواریخ**، ۲۶۹). این امر نشان می دهد که دستهٔ ریکایان از افراد متشخص تشکیل می شده است، زیرا علاوه برآنچه گفته شد، ریکایان عده ای شاطر و یساول و مأمور نظم و نظافت (شهر) در اختیار داشتند. شاید به همین سبب است که گاه آنها را با کشیکچیان و غلامان یکجا معرفی کرده اند (جان پری، ۳۹۱).

۲ــ سه نیروی نظامی. قشون کریم خان، که عمدهٔ قشونی سُنتی بود، همچون نیروهای نظامی سلسله های پیشین، از سه رستهٔ اصلی تشکیل شده بود:

پیاده نظام. به سان روزگاران گذشته، اکثر افراد پیاده نظام کریم خانی از ایلات و عشایر و روستاهای ایران ــ که نوعی علاقه و وابستگی خونی یا عاطفی به کریم خان و سران لُر داشتند ــ تشکیل شده بود، و غالباً رؤسای عشایر و قبایل، خود فرماندهی دستهٔ خویش را با پرچمی خاص، برعهده داشتند. بخشی از پیاده نظام دائمی بودند و فقط برای جنگ فراهم نمی آمدند. از میان این بخش دائمی یک دسته مسؤولیت حفاظت از کریم خان و خانوادهٔ او را برعهده داشتند و نوعی «گارد سلطنتی» را تشکیل می دادند که در امور نظامی و جنگی تبحر کامل داشتند. دسته های دیگری زیرنظر والیان کریم خان در شهرهای مختلف انجام وظیفه می کردند و غالباً به گونهٔ نیروهای نامنظم یا «گارد مخفی» شورشهای داخلی را سرکوب می کردند. این افراد قانع، پرتوان و فرمانبر بودند. به نوشتهٔ ال. اف. فری یر «پیاده نظام [ایران] از خستگی هراس ندارد. سادگی و قناعت ایرانیان، پیاده نظام آنها را نیز قانع بارآورده و به همین جهت تأمین آذوقهٔ آنها کار بسیار آسانی است. قطعه ای نان وپنیر، چند میوهٔ خشک، کمی برنج و مقدار ناچیزی گوشت، غذای عادی آنها را تشکیل می دهد.» (ورهرام، ۱۳۵ به نقل از L.F. Ferrières).

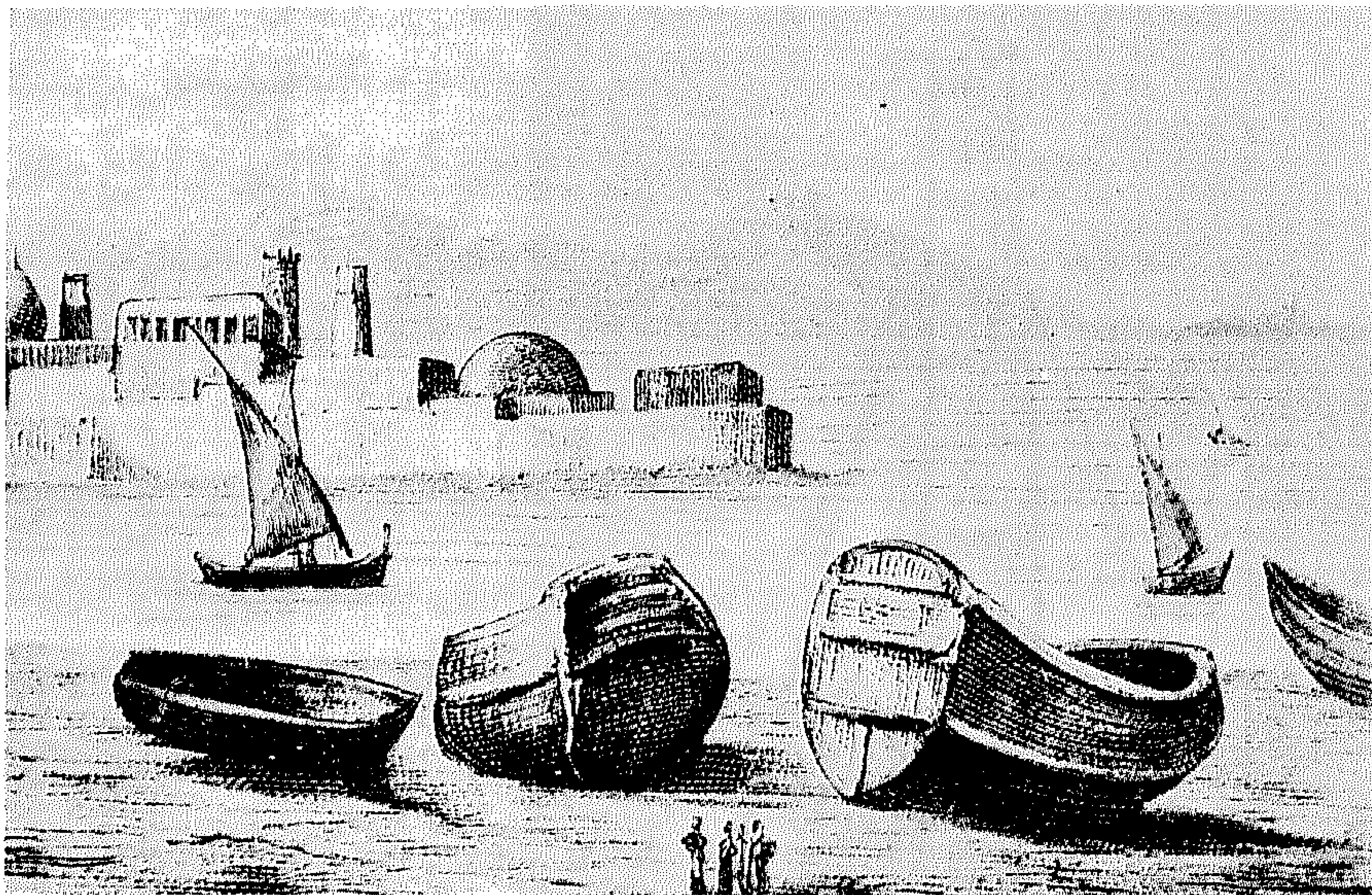
افراد پیاده نظام همیشه در قشون حاضر نبودند، اما هنگامی که به وجود آنان یا افراد سواره نظام نیاز بود گردآوری «بیست هزار پیاده و سواره از تفنگچیان» در مدت کمتر از چهل روز تحقق می یافت (میرزا صادق نامی، **گیتی گشا**، ۲۷۲).

بدیهی است که در زمان جنگ، آنچنانکه از دیر باز رسم بود، همواره گروه انبوهی از صنعتگران و صاحبان حرفه ها و پیشه وران در پشت جبهه همراه جنگاوران به حرکت درمی آمد.

سواره نظام. این واحد نیز به سان پیاده نظام از افراد قبایل و عشایر تشکیل می شد و خان یا رئیس ایل فرماندهی دستهٔ متعلق به خود را برعهده داشت. موقعیت سواره نظام در مجموع بهتر از وضع پیاده نظام بود، زیرا به دلیل ایلا تی بودن خود کریم خان، مورد توجه بیشتر قرار داشت. وانگهی در طول تاریخ ایران سواره نظام به سبب برخورداری از قدرت عملیاتی و تحرک فراوان، همواره مورد توجه و احترام بوده است. رده بندی سواره نظام و تجهیزات آن نسبت به گذشته تغییری نکرده بود و مجموعاً به گونهٔ دوره‌های صفوی و افشار و از همان کیفیت گذشته برخوردار بود. به قول فری یه: «سواره نظام ایرانیها عالی بود. اسبانشان عادت داشتند که راههای سر بالا [= کوهستانی] بروند. از سرما نمی ترسیدند. حتی در زمستان می توانستند بدون توجه به برف برای راههای طولانی به کار کشیده شوند» (رجبی، ۵).

قوهٔ بحریه. پس از پایان دورهٔ نادری نیروی دریایی بیش از صنفهای نظامی دیگر آسیب دید، چنانکه تقریباً متلاشی شد. به همین دلیل در آغاز روزگار زندیان نیروی دریایی چندان اهمیّتی نداشت و کسی در فکر تقو یت آن و بهره برداری از آن نبود. البته آن مقدار از کشتیهای عصر نادری که باقی مانده بود مورد استفاده قرار می گرفت، ولی اهمیّت نظامی و عملیاتی آنها دانسته نبود. کریم خان پس از حمله به جزیرهٔ خارک در سال ۱۷٦٦/۱۱۷۹ و پیروزی بر میرمُهنا و به دست آوردن اموال و ذخایر بسیار، منجمله چند فروند کشتی جنگی، که شرح آنها در تواریخ آن روزگار آمده است (**گیتی گشا**، ۱٦۳—۱٦۵) به اهمیّت نیروی دریایی پی برد و آن را مورد استفاده قرار داد.

در سال ۱۱۸۹ صادق خان برادر کریم خان به دستور وکیل الرعایا با همان کشتیهای نادری و نیز کشتیهایی که از میرمُهّنا گرفته شده بود، به بصره حمله کرد، و با آنکه انگلیسیها برای دفع حملهٔ ایرانیان کشتی به دریا انداختند و وارد عمل شدند، اما بصره به محاصرهٔ نیروی دریایی ایران درآمد. در این عملیات



کریم‌خان برای ایجاد نیروی دریایی در خلیج فارس کوشش بسیار کرد.

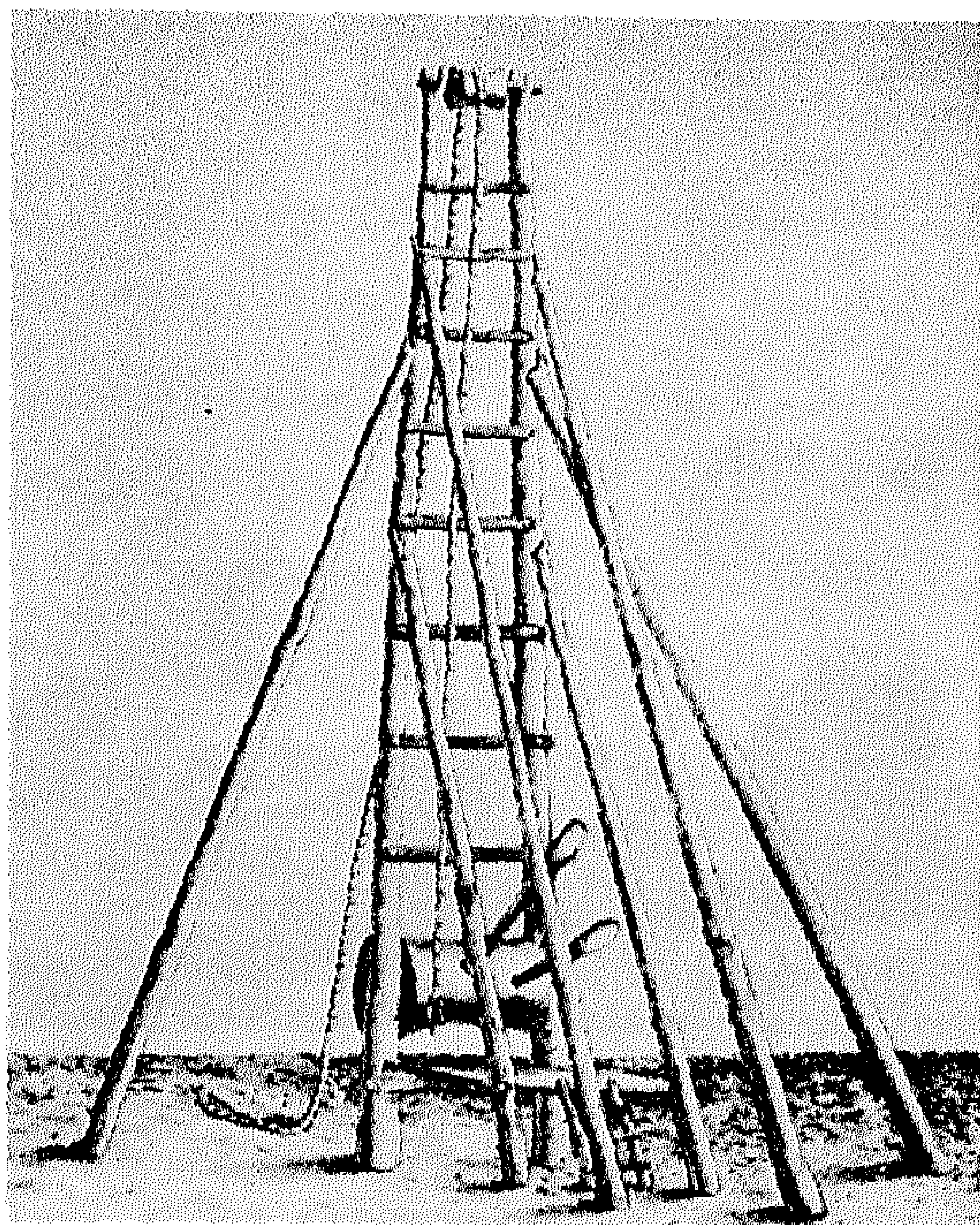
پاره‌ای از کشتیهای جنگی ایران به‌توپهای بزرگ پنجاه پوندی مجهز بود و سبب پیروزی نیروهای ایران شد.[۳]

۳ــ اسلحه و البسهٔ نظام. در روزگار کریم‌خان تغییر عمده‌ای در نوع سلاحها و در وضع پوشاک نظامیان پدید نیامد و اگر تفاوتهایی وجود داشت اولاً جزئی بود و ثانیاً بیشتر به میزان کاربرد سلاح یا لباس ارتباط داشت.

سلاحها. در زمان کریم‌خان و جانشینان او سواران و پیادگان همچون گذشته همچنان از سلاحهای سُنتی چون نیزه، تیر، کمان، گرز، خنجر، شمشیر، قمه و سپر استفاده می کردند و در کنار این سلاحها از تفنگهای سر پر که به کمک فتیله آتش می شدند، سود می جستند. در این میان سربازان مازندرانی رغبت کمتری به استفاده از سلاحهای آتشین نشان می دادند؛ برعکس لُرها و سربازان نواحی فارس که تفنگ را از همان ابتدا با علاقه به کار گرفتند.

---

۳. بدون شک اگر روزگار کریم‌خان ادامه می‌یافت، به‌دلیل توجهی که او به نیروی دریایی پیدا کرده بود، نیروی دریایی ایران می توانست کوششهای نادرشاه را برای تبدیل شدن به‌یک قدرت مستقل و توانمند دریایی ادامه دهد و به پیروزیهای چشمگیر دست یابد.



تا اواسط دورهٔ قاجار از منجنیق برای قلعه‌کوبی استفاده می کردند.

سواره‌نظام مجهز به کارابین بود که پس از هر تیراندازی باید دو باره «خرج» آن را می دادند و از نو شلیک می کردند. افراد سواره‌نظام همچنین دارای دو تپانچه بودند که آنها را زیر شال یا کمربند خودجای می دادند. کیسهٔ فشنگ زیر بازوی چپ و انبان باروت زیر بازوی راستشان، حمایل‌وار، قرار می گرفت. این افراد گاهی زره می پوشیدند و کلاه‌خود برسر می گذاشتند.

در قشون زند به کارگیری سلاحهای آتشین سنگین نظیر توپخانه رونق روزگار نادری را نداشت. البتّه هنوز توپهای انگلیسی و پرتغالی و اسپانیایی که از قدیم مانده بود، وجود داشت، امّا کارآیی آنها نقصان یافته بود. برای ساختن توپهای تازه هم اقدام شد. چنانکه یک مرد گرجی که سابقاً در ارتش روسیه خدمت می کرده و به ایران آمده و مسلمان شده بود به‌قشون کریم‌خان پیوست و طرح ریختن توپهای جدیدی را داد. در آن هنگام حمل توپ در راههای ناهموار بسیار مشکل بود و ساخت عرادهٔ چرخدار قابل حمل هنوز رواج نیافته بود. لذا قطعات توپ را که در حدود ۴۰ قطعه بود در کارخانه می ساختند و با قاطر به‌محل نبرد

حمل می کردند و در آنجا آنها را با پیچ ومُهره روی هم سوار می کردند (رجبی، ۸). به همین دلیل زنبورک، یعنی توپهای کوچک و سبکِ قابل حمل بر پشت شتر، که وزن گلوله های آن از نیم کیلوگرم تجاوز نمی کرد، کارآیی و رواج بیشتر داشت. در واقع «زنبورکخانه» و ردهٔ نظامی «زنبورکچیان» که در دورهٔ نادری ابداع شده بود، با شرایط جغرافیایی ایران در زمانهای جنگ گو یا تناسب بیشتری داشته و تا سالها بعد این امتیاز را حفظ کرد.

با وجودی که روزگار کریم خان با آرامش نسبی همراه بود، صنایع نظامی همچون تفنگ سازی و باروت کوبی رونق نسبی داشت و این نشانهٔ درایت نظامی کریم خان و توجه او به وضع نظامی آینده کشورش بوده است. در برخی از متون این دوره و منابع مرتبط با آن به تکرار از تفنگ سازان و باروت ریزان کرمانی، لاری، شیرازی و غیره (مانند مُلاقُلی باروت ساز)نام برده شده و حتی نام اشخاص، نوع تفنگ و سلاح را نشان می داده است. «تفنگ قُلی ساز» یعنی تفنگی که ساختهٔ قُلی بوده، از آن جمله است (ورهرام، ۱۳۸).

لباس. در این دوره لباس متحدالشکل، خاصه برای نظامیانی که به طور موقت خدمت می کردند، وجود نداشت. اما کوشش می شد که لااقل افسران و سرداران از لحاظ لباس یکسان باشند. این افراد دارای چکمه های بلند مشکی [لابد ره‌آورد فرنگیان] و شلوارهای نخیِ راه‌راه بودند که پاچهٔ آنها داخل جوراب قرار می گرفت. البته از چکمه ها فقط در زمان سواری استفاده می شد و در زمانهای دیگر نَعلین زرد رنگ به پا می کردند. دستهٔ «ریکایان» که افراد مُحافظ شخص کریم خان بودند، کلاه متحدالشکلی که ریشه های پشمی داشت، برسر می گذاشتند (ورهرام، ۱۴۲–۱۴۳؛ رجبی، ۲۱) و سربازان ایلات و عشایر و روستایی با همان لباسهای محلّی خود در نبردگاه حاضر می شدند.

۴ـ دورهٔ پس از کریم خان. پس ازآنکه کریم خان در۱۱۹۳ درگذشت، به سان روزگار پس از قتل نادرشاه، سراسر ایران و مخصوصاً قشون دچار آشفتگی و بی نظمی گردید. از روز درگذشت کریم خان بدین سو نخست ابوالفتح خان پسر کریم خان، و بعد از یکی دو ماه علی مرادخان و بعد از چهارماه محمدعلی خان و پس از هفت ماه صادق خان و بعد از یک ماه باردیگر علی مُرادخان در خانوادهٔ زند

به سلطنت و حکومت رسیدند. آن گاه در ۱۱۹۹ نوبت به جعفرخان رسید و چهار سال پس از آن لطفعلیخان جای پدر را گرفت. «در دورهٔ این پادشاهان زند ارتش منظم ایران از بین رفته، سواران ایلات و تفنگچیان این سلاطین جای آن را گرفته بودند.» (قوزانلو، ۶۷۹).

البته شاهزادگان و سرداران زند در بقای قشون به سود خود کوشش داشتند و در این راه اقداماتی هم انجام دادند. مثلاً «در شهر قزوین از برای تشکیل ارتش به طرز اصول جدید، اردوگاه بزرگی بر پا شد. شانزده نفر افسر که از اهالی قره باغ و نخجوان بودند و در آن اواخر از ارتش روس خارج شده و به ایران مهاجرت کرده بودند، از برای تنسیق قشون مأمور گشتند. در اوایل سال ۱۱۹٤ هـ . ق مقدمهٔ این اردو تشکیل شد.» (همان، ۶۸۰).

در عین حال به سبب جنگهای ملوک الطوایفی از یک سو و کشمکشهای درونی سرکردگان خانوادهٔ زند از دیگر سو، نتیجه ای از این اقدامها به دست نیامد و هنگامی که لطفعلیخان، برآمده از توفان ده سالهٔ تاخت و تازهای دورهٔ بعد از کریم خان در سال ۱۲۰۳/۱۷۸۹ به سلطنت رسید، از قشون مرتب و مُنضبط کریم خانی چیزی برجای نمانده بود، به طوری که هنگامی که این شاهزادهٔ دلاور ناگزیر از رو یارو یی با آقامحمدخان قاجار شد، با وجود برخورداری از نیروهای کمکیِ بین راهی، در برابر هر ده تن سپاهی حریف، فقط دو تا پنج تن سپاهی داشت (همان، ۱۸۲ و ۶۷۹). حتی در برخی از مواقع شمارهٔ لشکریان لطفعلیخان، که در میان آنها اختلافها و سوءتفاهمهایی هم بروز کرده بود، به زحمت فقط به سیصد تن می رسید و شاهزادهٔ شجاع زند ناگزیر می شد «با تاخت و تاز جنون آمیز» و «شمشیر زنیهای کورکورانه» در پاره ای نبردهای شبانه لشکریان خود را چند برابر آنچه بود، بنمایاند.[4] بدیهی است که قشونی چنین بی بنیاد، بی سامان، ناتوان و کم نفر نمی توانست در برابر سپاهیان تازه نفس و نسبةً فراوان قاجار تاب مقاومت بیاورد.

---

4. Emineh Pakravan, *Agha Mohammad Khan,* p. 182.

فصل چهارم

برآمدن ایل قاجار و پایتختی تهران

الف— برآمدن ایل قاجار و توان نظامی آن

۱— پیشینهٔ تاریخی. ایل قاجار به‌صورت یکی از قبایل هوادار خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و نوادگان او، خاصه شاه‌اسماعیل، در اتحادیهٔ قزلباش وارد شد و در صحنه‌های حکومت و قشون عصر صفوی یکی از نام‌آورترین گروههای متشکل نظامی گردید و از آن پس تقریباً در همهٔ جنگهای داخلی علیه گردنکشان و مدعیان سلطنت، و جنگهای خارجی علیه عثمانی و اُزبک شرکت کرد. نخستین کس از سرداران قاجار که در دورهٔ صفوی به‌شهرت رسید بُداق سلطان قاجار است که وصف دلاوریش در پیکار علیه عُبیدالله خان اُزبک در ۹۶۷ تا دیرگاه ورد زبانها بوده است. هنگامی که شاه‌عباس اول قزلباش را از میان بُرد، قاجارها ظاهراً در پهنهٔ رقابتهای درونی نقشی نداشتند، امّا قدرت بالقوهٔ آنان که از دو عاملِ فزونی نفرات و بیباکی و چابک‌سواری سرچشمه می‌گرفت، شاه عباس را آشفته‌خاطر می‌داشت. به‌همین دلیل برای ناتوان کردن این قوم یا کوتاه کردن دست سران آن از امور لشکری به‌فکر چند پاره کردن ایشان افتاد و کمی بعد «به‌اقتضای تدبیر و امضای تقدیر هر فرقه از این طایفهٔ جلیله در یکی از ثغور مملکت حکمران آمدند... جمعی به استراباد، گروهی به ایروان و فرقه‌ای به‌مرو شاهیجان سلسلهٔ سلطنت نهاد.» (وقایع نگار مروزی، برگ ۷—۸).

این اقدام شاه‌عباس صرفنظر از ایجاد پراکندگی در میان ایل قاجار و تضعیف نیروی آن فایدهٔ دیگری هم داشت و آن ایجاد یک پایگاه نیرومند در برابر اُزبکها

در مرو و ایجاد پایگاه مشابهی در برابر ترکمنها در استراباد بود (محمدرضا تبریزی، **زینة التواریخ**، برگ ۳۷۷؛ نجفقلی دنبلی، **مآثر سلطانیه**، فاقد شماره صفحه؛ سپهر، **ناسخ التواریخ**، ۴—۵).

با وجود این تفرقه، ایل قاجار همچنان از طوایف نیرومند به شمار می آمد و برخی از سران آن از شخصیتهای نظامی برجستهٔ عصر صفوی بودند. مثلاً مرتضی قلیخان پسر مهرابخان، رئیس ایل به حکومت مرو منصوب شد و در ۱۰۵۷ به فرمان شاه عباس دوم به سپهسالاری رسید و پس از تغییرات سازمانی که در قشون روی داد، در ۱۰۶۰ قورچی باشی سپاه شد که بالا ترین مقام نظامی دورهٔ صفوی شمرده می شد.

آن دسته از افراد ایل قاجار که به گرگان و استراباد کوچانده شدند، به واسطهٔ برخی اختلافات اجتماعی، خاندانی وارضی به دو تیرهٔ **یوخاری باش** (بالایی، بالارودخانه ای) و **اشاقه باش** (پایینی، پایین رودخانه ای) تقسیم شدند و در دو کرانهٔ رود گرگان جای گرفتند. گروه اول بیشتر به پرورش شتر و گروه دوم بیشتر به پرورش گوسفند اشتغال داشتند. به همین سبب گروه اول **دَوَلو** و گروه دوم **قوانلو** هم نام گرفتند و بعدها در تقسیمات ایلی و طایفه ای خود همین دو نام را نگاه داشتند. این دو دسته با آنکه گهگاه با یکدیگر پیمان اتحاد می بستند، در مجموع بیشتر وقت خود را به منازعات طایفه ای و کشمکشهای خانوادگی می گذراندند و لذا خیلی دیر به فکر گسترش سیطرهٔ خود و دستیابی به حکومت و سلطنت افتادند.

۲— حرکتهای مستقل نظامی-ایلی. آشفتگیهای ناشی از ضعف دستگاه سلطنت در اواخر عصر صفوی، بی توجهی آخرین شاهان صفوی به مسائل کشور و بی خبری ایشان از وضع ایلات، گسترش رشوه خواری و ستمکاری و بالاخره حملهٔ افغان و فروریختن دستگاه سلطنت صفوی زمینه را برای گردنکشی سران قبایل مختلف فراهم آورد و در این میان فتحعلی خان قاجار پیش از دیگران وارد صحنه شد.

فتحعلی خان، پسر شاه قلی خان، از طایفهٔ اشاقه باش/قوانلو در سال ۱۱۰۴ متولد شد (**روضة الصفا**، ۱۲/۹). وقتی د رجوانی به ریاست قوم خود رسید، بر اثر دلاوری و کاردانی قدرت بسیاری در گرگان و استراباد به هم رساند و با حُکّام و

بیگلربیگیان آن منطقه منازعاتی کرد. در هنگامی که خطر افغانها برای اصفهان محسوس شد، ایل قاجار به عنوان یک نیروی نظامی سُنتی مورد توجه قرار گرفت و به یاری طلبیده شد. فتحعلی خان که سرکردگی ایل را داشت با یک هزار سوار به کمک شاه سلطان حسین شتافت. امّا درباریان شاه را بدگمان کردند و فتحعلی خان را مُدعّی سلطنت قلمداد نمودند. و به همین دلیل او بی آنکه در دفاع از اصفهان شرکت کند به مازندران بازگشت.

پس از سقوط اصفهان و پیشروی افغانهای مُهاجم تا شهر ری، فتحعلی خان به درخواست مردم ری به این خطّه رفت و با افغانها نبرد کرد و چون پیروزیهایی نصیبش شد شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین به مازندران رفت و به او پناه بُرد. فتحعلی خان شاه جوان را به استراباد رساند تا بیشتر در آمان باشد و برای حفظ سلطنت او دست به اقداماتی زد و به همین سبب به عنوان «نیابت سلطنت و وکالت دولت» ملقب شد (**روضة الصفا**، ۱۲/۹).

فتحعلی خان پس از یک رشته جنگهای محلی روی به سوی خراسان نهاد و شاه جوان را به همراه برد. امّا در آن خطّه، نادرقلی افشار، پهلوان ابیورد، وارد دستگاه شاهی گردید و به سبب بلندپروازی به رقابت با فتحعلی خان پرداخت و در نتیجه رقابت به زیان فتحعلی خان پایان یافت و او در ۱۱۳۹ در خواجه ربیع مشهد به قتل رسید. خانوادهٔ قاجار و مورخان قاجاری نادر را در توطئه قتل او سهیم و مُقصّر دانسته اند.

محمدحسن خان قاجار، فرزند فتحعلی خان در ۱۱۲۷ تولد یافت و در زمان کشته شدن پدرش، دوازده سال بیش نداشت و چون بیم جان او می رفت به ترکمنان پناه برد و در میان ایشان پرورش یافت. چون به سنّ رُشد رسید جنگاوران ایل و هواداران پدر را گِرد خود فراآورد و به اقتضای خوی ایلاتی و غیرت کین خواهی، حملات خود را به پایگاههای دولتی متزلزل آن زمان آغاز کرد. در این جنگها، نادرقلی و لشکریان او هدف اساسی بودند.

نادرشاه پس از آنکه به شاهی رسید و تاجگذاری کرد، از ترکمانان خواست که محمدحسن قاجار را به او تحویل دهند. امّا آنان بر پایهٔ ارزشهای سُنتی و ایلی خود به تهدیدهای نادرشاه وقعی نگذاشتند. درعین حال محمدحسن خان هفت سال در آوارگی و سرگردانی در دشت قبچاق سرکرد و سرانجام در ۱۱۵۷ به

استراباد بازگشت و شورشی علیه نادرشاه در گیلان بر پا کرد که چندان نتیجه ای نداشت. امّا پس از مرگ نادرشاه در ۱۱۶۰ استراباد را مُسخر شد و در سالهای پس از آن با عادلشاه افشار که خود را جانشین نادرشاه می شمرد، در خراسان جنگید. در یکی از این نبردها بعضی از افراد خانواده اش به دست سپاهیان افشار افتادند و یکی از پسران او، آقا محمدخان، که از جملهٔ اسیران بود، در کودکی به دستور عادلشاه مقطوع النسل گردید.

محمدحسن خان که از مهلکه گریخته بود به پیکار با مخالفان در طبرستان و مازندران و گیلان ادامه داد و بسیاری از سران منطقه را مغلوب کرد و یا مطیع خود ساخت. امّا در خارج از این منطقه حریفی سرسخت و کارآزموده به نام کریم خان زند در برابر خود داشت که از ۱۱۶۳ در صحنهٔ نظامی کشور نمایان شده بود. محمدحسن خان در این کشمکشها گاه از سوی شاه سلیمان ثانی («پادشاه چهل روزهٔ» صفوی) لقب بیگلربیگی گرفت (**مجمل التواریخ**، ۱۴۹) و گاه به پیروزیهای نظامی بزرگ دست یافت، چنانکه در نبردی که در ۱۱۶۵ با کریم خان داشت، چنان پیروزی چشمگیری نصیبش شد که میرزا ابوتراب صفوی (شاه اسماعیل سوم که در پناه کریم خان بود) از کریم خان بُرید و خود را در پناه محمدحسن خان قرار داد.

محمدحسن خان، تلاشهای خود را برای دستیابی به حکومت و سلطنت، به شیوهٔ نادرشاه و کریم خان، به ظاهر برای حفظ سلطنت شاه اسماعیل سوم و بقای خانوادهٔ صفوی، سامان داد، و شاه اسماعیل سوم را که اینک در کَنف حمایت او قرار گرفته بود به اشرف (بهشهر) برد. در نتیجه از اعتبار بیشتری برخوردار گردید و بر اثر آن در ۱۱۶۸ تمامی مازندران به تسخیر وی درآمد، لذا او خود را برای گسترش نفوذ و سیطره آماده کرد. چنانکه در همان سال اصفهان را تصرف کرد و پس از تحکیم موضع خود در پایتخت قدیمی صفوی، به جنگ با آزادخان افغان، یکی از دو رقیب نیرومند خود که در آن زمان آذربایجان را در تصرف داشت، شتافت و او را در همان جا شکست داد و در ۱۱۷۰ آذربایجان را ضمیمهٔ متصرفات خود کرد. او در سال بعد لشکریان زند را که به آذربایجان حمله برده بودند شکست داد و به آهنگ فتح شیراز حرکت کرد. اما از کریم خان شکست

خورد و به شرق ایران رفت و سپاهیان احمدخان قندهاری (درانی) را که به خراسان دست اندازی کرده بودند، عقب نشاند و به مازندران بازگشت تا به استراحت و تمدید قوا بپردازد. امّا شیخعلی خان زند، حاکم اصفهان بر سرش لشکر کشید، جنگی سخت روی داد و خان قاجار که سپاه هجده هزار نفری سواره و پیاده زیرفرمان داشت، مردانه در نبرد شرکت کرد (جمادی الثانی ۱۱۷۲)، ولی به دست یکی از افراد تیرهٔ دولوی قاجار کشته شد (**روضة الصفا**، ۷۱/۹). دشمنان پیروزی یافته سر او را از تن جدا کردند و به نزد کریم خان در تهران بردند. کریم خان از این واقعه سخت اندوهگین شد، خود شخصاً سر محمدحسن خان را با گلاب شست، دستور تشییع جنازه داد و سر را با احترامات رسمی در جوار حضرت عبدالعظیم (ع) در شهر ری به خاک سپرد و دستور داد فرزندانش، حسینقلی خان و آقا محمدخان را با احترام به شیراز بُردند تا در کنف حمایت و تربیت خود او باشند.

حسینقلی خان جهانسوز، فرزند محمدحسن خان قاجار در ۱۱۴۶ متولد شد. پس از آنکه محمدحسن خان به قتل رسید، کریم خان زند نظر به احترامی که برای او قائل بود فرزندانش را به شیراز بُرد تا به احترام و در آسایش زندگی کنند. پس از آنکه مدتی گذشت، کریم خان حسینقلی خان را که ده سال بزرگتر از آقامحمدخان بود، به حکومت دامغان فرستاد. حسینقلی خان در آنجا به فکر حکومت و سلطنت مستقل افتاد، به استراباد و میان ایل قاجار رفت و با گردآوری تعدادی سوار یاغیگری آغاز نهاد. او در ابتدا به انتقام خون پدر خود بسیاری از افراد طایفهٔ یوخاری باش (دولو) را با قساوت تمام سر به نیست کرد و به همین اعتبار مردم لقب «جهانسوز» به او دادند. پس از آن سراسر مازندران مسخر او شد و شهر بابل (بارفروش) را به مرکزیت حکومت خود انتخاب کرد. کریم خان نیروهایی برای سرکوب او گسیل داشت که نتوانستند کاری از پیش ببرند. او در سال ۱۱۸۴ بنای سرکشی نهاد و تا ۱۱۹۱ که کشته شد یک لحظه آرام ننشست. در این مدت به سبب رفتار خشنی که نسبت به دولوها پیش گرفته بود، اختلاف میان دو تیرهٔ دولو و قوانلو هر روز بیشتر شد و سرانجام گروهی از افراد دولو در ۱۱۹۱ او را در استراباد به هلاکت رساندند.

ب ــ تلاشهای سیاسی ـ نظامی آقامحمدخان

۱ــ مقدمات. آقا محمدخان قاجار در محرم ۱۷۴۲/۱۱۵۵ در استراباد تولد یافت. پس از کشته شدن پدرش، محمدحسن خان، همراه برادر و تنی چند از قاجاریان به شیراز برده شد و محترمانه زیرنظر وکیل الرعایا قرار گرفت و تا مرگ کریم خان ۱۶ سال در شیراز سرکرد. وقتی حسینقلی خان در مازندران یاغی شد، کریم خان محرمانه به نزدیکان خود دستور داد تا با دقت بیشتری از آقا محمدخان مواظبت کنند.

آقا محمدخان در دربار زند به مطالعهٔ کتاب مخصوصاً کُتب سِیَر و تاریخ و آثار و احوال ملوک و سلاطین و نیز دیوانهای شعر بویژه **شاهنامه** می پرداخت و گاه آزادانه به شکار می رفت. کریم خان که میزان هوش و زیرکی او را شناخته بود، گهگاه در زمینهٔ مسائل مختلف با او مشورت می کرد، و به همین اعتبار و نیز به علت قیافهٔ چروکیده و پیرگونه اش به او «پیران و یسه» [وزیر افسانه ای افراسیاب] لقب داده بود.

یک روز که آقامحمدخان به شکار رفته بود، به وسیلهٔ پیک عمه اش که در دربار وکیل به سر می برد، خبر وفات فرمانروای ایران را که در صفر ۱۷۷۹/۱۱۹۳ درگذشت، دریافت کرد و همان روز با تمهید مقدمات، با سختی و تنگدستی تمام از شیراز به تهران و مازندران شتافت. او در این هنگام نزدیک به سی وهشت سال داشت.

در مازندران پس از جمع آوری نیروهای جنگی سُنتی که از زمان پدر بزرگ و پدر و برادر او رزم دیده بودند و مهارت جنگی داشتند، نخستین حرکتهای قدرت طلبی را آغاز کرد. او ابتدا برادران خود را که هریک به نحوی مُدعی او بودند، از میان برداشت و توانست طی چهار سال کوشش و پیکار افراد قوانلو را گرد خویش بیاورد. او همچنین ــ بر خلاف حسینقلی خان ــ نسبت به افراد طایفهٔ دولو سیاست جذب و محبّت پیش گرفت. آنگاه همان گونه که نادر، محمدحسن خان و کریم خان عمل کرده بودند، خود را مدافع سلسلهٔ صفوی و آخرین بازماندهٔ آن (سلطان محمّدثانی) معرفی کرد، ولی اندک اندک که قدرت می یافت اورنگ سلطنت را حقّ خانوادهٔ قاجار و شخص خود دانست.

آقامحمدخان در ۱۲۰۰ گیلان و مازندران و زنجان و کمی بعد لرستان و خوزستان را به‌تصرف درآورد. در ۱۲۰۱ کردستان و در ۱۲۰۵ آذربایجان مُسخّر او شد. اکنون دیگر بساط نظامیان مهاجم روس هم از مازندران برچیده شده و خان قاجار شهرت ایرانگیر یافته بود. در این میان آقامحمدخان یک رقیب اساسی و عمده داشت که تا آن را از پا درنمی‌آورد نمی‌توانست آرام بنشیند و نفس راحت بکشد: خانوادهٔ زند.

آقامحمدخان از همان آغاز کار با سرکردگان و مُدعیّان زند مانند علی مرادخان (برادرزادهٔ کریم‌خان) و جعفرخان (پسر صادق‌خان) جنگید و گاه به‌پیروزیهایی هم دست یافت اما مانع اصلی گسترش سیطرهٔ او بر فارس و جنوب ایران لطفعلی خان به‌شمار می‌رفت که با او چندین بار دست و پنجه نرم کرد: در سال ۱۲۰۳ یک بار در هزار بیضا (۳۰ کیلومتری شیراز) و باردیگر در سمیرم عُلیا شکستهایی بر سپاه زند وارد آورد، ولی چون دریافت که از طریق نظامی کار به‌درازا می‌کشد مَحرمانه با میرزا ابراهیم کلانتر شیراز که در واقع وزیر و مُشیر لطفعلی خان بود، تماس گرفت و او را به همدستی با خود واداشت و با بیست هزار سپاهی رو به‌فارس آورد. اما در دشت قبله شکست خورد و ناچار به‌عقب‌نشینی شد. در عین حال چندان کوشا و کاردان بود که اندکی بعد چهل هزار سپاهی فراهم آورد و در شهرک (میان اصفهان و شیراز) با لطفعلی خان که پنج هزار سپاهی بیشتر نداشت جنگید، او را شکست و فراری داد و خود بی دغدغه وارد شیراز شد.

پیکارهای افراد زند و سپاهیان قاجار تا ۱۲۰۹ در نواحی کرمان، بم و جنوب کشور ادامه داشت و در آن سال آقامحمدخان لطفعلی خان را دستگیر و کور کرد و پس از ارتکاب قتل عامها و انواع شنایع و قبایح و انتخاب میرزا ابراهیم کلانتر به‌مقام اعتمادالدولگی (لقب بازمانده از دورهٔ صفوی که بعدها به‌صدارت عُظمی تبدیل شد)، به‌تهران بازگشت. و چون خاطرش از سوی رقبای داخلی آسوده شده بود، در همان سال به‌قفقاز لشکر کشید تا همچون گذشته امیران و یاغیان منطقه را، که خود را زیر پرچم روسیه قرار داده بودند، به‌اطاعت ایران درآورد. امّا در آنجا هم جنایات و فجایعی از او سرزد که سبب بیزاری بیشتر مردم آن نواحی از

حکومت ایران شد. آنگاه در ۱۲۱۰ به‌بهانهٔ زیارت بارگاه حضرت رضا(ع) عازم خراسان شد، اما در واقع قصدش آن بود که ترکمانان و یاغیان منطقه را سرکوب کند و بازماندهٔ دودمان افشار را از میان بردارد و ثروت آنان را تصاحب کند. او همچنین می خواست امور افغانستان را نظم و نسق ببخشد و گردن کشانی همچون زمان شاه کابُلی و بیکی جان اوزبک حاکم خوارزم را سرکوب کند و اوضاع ماوراءالنهر را سروسامان دهد. در همه این موارد مجموعاً پیروزی از آن او بود.[۱]

حملهٔ روسیه به قفقاز آقامحمدخان را باردیگر به آن سرزمین کشاند. امّا همزمان با این واقعه و رو یارو یی سپاه آقامحمدخان با ارتش جدید روسیه به سرکردگی سرداران برجسته‌ای همچون گوداو یچ[۲]، و زو بوف[۳] در۱۲۱۱ه /۱۷۹۶م. مرگ کاترین ملکهٔ روسیه اتفاق افتاد و پسرش الکساندر پل اول[۴] به جای او نشست. او دستور داد سپاه عقب بنشیند و در نتیجه خطر موقتاً از قفقاز و ایران دور شد و آرامشی نسبی فراهم آمد که آقامحمدخان را در موقعیت مناسبی برای بسیج سپاه بیشتر و فراهم آوردن تجهیزات تازه قرار داد، امّا پیش از آنکه خیالات خود را تحقق بخشد، در ۲۱ ذیحجهٔ ۱۲۱۱/ژوئن ۱۷۹۷ در ۵۷ سالگی به دست سه تن از محافظان خود به‌قتل رسید.

۲ـ استقرار سلطنت. آقامحمدخان از بطن جامعهٔ ملوک الطوایفی ایران که در هر گوشهٔ آن امیر و جنگاوری ادعای سروری و سلطنت داشت، سر برآورد و پس از سرکوبی سران طوایف چادرنشین و قدرتمندان شهری، آشوبها را فرونشاند و کشور را در چهارچوب ضوابط و قوانینی که بیش از چندین دهه از آنها دور افتاده بود، قرار داد. علاوه بر خانواده های افشار و زند، در شرق و غرب و شمال و جنوب کشور قبایل نامدار یا مُدعّی نامداری همچون اعراب خزیمه در قائنات، کردهای زعفرانلو در قوچان، شادلوهای بجنورد، کردهای فیلی چی در سبزوار، بیاتهای نیشابور، بختیاریهای مرکز، عشایر و طوایف بلوچی و سیستانی، اعراب جنوب و جز آنها و نیز گردنکشان مشهور آن روزگار همچون ذوالفقارخان افشار خمسه‌ای،

۱. اگر ماجرای لشکرکشی روسیه به‌قفقاز روی‌نداده بود ای بسا که سیمای سیاسی شرق ایران به‌گونهٔ دیگر درمی آمد.

2. Godawitch 3. Zobov 4. Alexander Paul I

هدایت‌الله خان گیلانی، محمدخان طبسی، میرحسین خان حیدری، باقرخان نوری مازندرانی، احمدعلی خان (مدافع باقرخان)، قمیش خان چنارانی، اسحاق خان قرایی، خسروخان اردلان کردستانی، صادق خان شقاقی و دهها تن دیگر به سرکشی و یکه‌تازی مشغول بودند که همه تسلیم آقامحمدخان شدند و حتی بسیار طایفه‌ها و شخصیتها نابود گردیدند تا سرانجام قاجاریه بر ایران حاکمیت یافت.

از لحاظ خارجی، با آنکه انگلیسیها (در هندوستان) و عثمانیها (در داخل امپراتوری خود) سرگرم مسائل و معضلات خویش بودند، اما همچنان چشم طمع به ایران داشتند؛ در حالی که روسیه فارغ از مُشکلات داخلی خود، دل به تسخیر و تصرف ایران بسته بود. در چنین شرایطی آقامحمدخان و حرکتهای نظامی-سیاسی او نه تنها وحدت ایران را فراهم آورد، بلکه حافظ استقلال این کشور در برابر تهاجمات یا طمع‌ورزیهای نیروهای خارجی گردید.

آقامحمدخان در بازگشت از نخستین لشکرکشی به قفقاز، وقتی به دشت مغان رسید مراسمی بر پا کرد و خود را پادشاه ایران خواند و شمشیر شاه اسماعیل صفوی را که از قبل به همراه داشت، برکمر بست. پس از آنکه به تهران رسید، در نوروز ۱۲۱۰ که مصادف با ماه رمضان بود، در ارک تاجگذاری کرد و مرکز حکومت خود را که تا آن هنگام در ساری بود، به دلایلی که خواهد آمد، در تهران قرار داد. هرچند که این شهر از مدتها پیش عملاً به پایتخت ایران تبدیل شده بود.[۵]

۳ـ تشریح و تحلیل قوای نظامی. پیش از این دانسته شد که ایل قاجار از دو سه قرن پیش از آنکه به رهبری آقامحمدخان به سلطنت دست بیابد، همواره برای خود نظامیان و جنگاورانی داشته است که زیرنظر و فرماندهی خان و دیگر سرکردگان ایل به جنگ و پیکار و دفاع می‌پرداختند. فتحعلی خان توانست

---

۵. گفته می‌شود که آقا محمدخان خیلی پیش از این تاریخ، یعنی روز یکشنبه یازدهم جمادی‌الآخر ۱۲۰۰ کمی پس از آنکه تهران را به تصرف درآورد، در ارک تهران و در همان تالاری که در آنجا به اسارت گرفته شده بود، تاجگذاری کرده است. می‌گویند این واقعه مصادف با نوروز بوده که البته با محاسبهٔ تطبیقی تقویم درست درنمی‌آید مگر آنکه تاجگذاری در جمادی‌الاول ۱۲۰۰/ مارس ۱۷۸۶ بوده باشد (طهران عهد ناصری، ۲۱).



تهران، پس از آنکه توسط آقامحمدخان به پایتختی انتخاب شد.

گونه‌ای انضباط نظامی در میان افراد ایل پدید آورد. او سواران و پیاده‌هایی که از نظم نسبی برخوردار بودند، تربیت کرد و به صحنه‌های نبرد بُرد. محمدحسن‌خان و حسینقلی‌خان جهانسوز طی چندین سال نبرد پیاپی، همین شیوه را به کار بستند و از افراد قاجار نیروی نظامی نسبةً مُنسجمی تشکیل دادند که آقامحمدخان چه در روزگار سرکشی و چه در دورهٔ فرمانروایی از آن بهرهٔ بسیار گرفت.

هسته‌های اولیه. زمانی که خان قاجار، پس از فرار از شیراز، به مازندران رسید، وضعیت منطقه و مردم آن چنان بود که گویی یک پادگان نظامیِ آمادهٔ جنگ است. آقامحمدخان در انتخاب محل و افراد درست عمل کرد و هنگامی که می‌خواست هستهٔ نخستین قشونی را تشکیل دهد که می‌بایستی عاقبت او را به سلطنت برساند «نخست به‌سوی ذخیره‌های همیشگی افراد مسلح یعنی عشایر دست دراز کرد و قبیله‌های پراکندهٔ عرب و کرد را که از سرنوشت خود ناراضی بودند، با خود همراه ساخت و سپس طبعاً به ایلی که خود از آن برخاسته بود و عشایر مازندران که دست کم از سه پُشت با خاندان او بستگی پیدا کرده بودند، روی آورد و همچنین مزدورانی را به‌خدمت درآورد و از آنان دسته‌های تفنگچی

تشکیل داد. در فاصلهٔ نیم‌قرن [که از مرگ نادر می گذشت] به‌دست گروهی از مردم تفنگهایی بود که از خدا می خواستند آنها را وسیلهٔ امرار معاش خود قرار دهند. شاید این سازمانها بود که ثابت‌ترین عُنصر ارتش آقامحمدخان را تشکیل داد، همان که او توانست خصلت ارتش دائمی به آن بخشد و به شخص خود بستگیش بدهد.» (امینه پاکروان، ۱۷).

عدد سپاهیان و انواع آنان. شمار سپاهیان آقامحمّدخان روز به روز بیشتر می شد. مثلاً تعداد افراد او در یکی از جنگهای مهمی که با لُطفعلی خان داشت در حدود بیست هزار نفر بود، امّا چون از او شکست خورد، کمی بعد برای انتقامجو یی و جبران این شکست، شمارهٔ نفرات خود را به چهل هزار تن رساند و لطفعلی خان را از میان برداشت. تعداد نفرات او در نبردهای تفلیس و قفقاز شصت هزار نفر و بیشتر ذکر شده است (قوزانلو، ۶۸۱) که غالباً از سواره، پیاده و تفنگچی تشکیل می شدند.

امّا وضع سپاهیان او ــ یا به‌سبب خسّت و یا به‌جهت کمبود سرمایه ــ چندان خوب نبود و مخصوصاً مزدوران وضع نابهنجاری داشتند. این دسته‌ها «که لباس یک شکل نداشتند با تن پوشهای ژنده و گونه گون و تفنگهای دراز که گاه به‌جای کمان برمی داشتند، منظرهٔ نکبت‌باری پیدا می کردند. حتی پیاده نظامی که در راه‌پیمایی [بایستی] سوار اسب می شد بی آنکه به‌جایی بر بخورد، بر قاطر و اُلاغ و اسبان بارکش می نشست.» (امینه پاکروان، ۱۹).

نوعی از سپاهیان که در دورهٔ آقامحمدخان در قشون وجود داشت نیروی چریک بود که از گروههای [پیشه‌ور و غالباً داوطلب] شهری تشکیل می شد و با آنکه سابقهٔ قدیمی دارد گویا میرزا ابراهیم کلانتر در قشون آقامحمدخان رایج کرده و اشاعه داده بود.

در زمان جنگ همهٔ سپاهیان در اردو یا لشکرگاه حاضر می شدند، اما در زمستان که اردوکشی نامکن می شد، گروهی از سپاهیان در اردوگاههای قشلاقی می ماندند، ولی بیشترین آنها به‌میان خانواده‌های خود بازمی گشتند.

فرار و تاکتیکهای جنگی. نکته‌ای که غالباً در قشونهای ملوک الطوایف، و از جمله در قشون قاجار دیده می شد و از لحاظ فنون جنگی مهم به‌نظر می رسد، این



فرار، یکی از تاکتیکهای جنگی سپاهیان آقامحمدخان بود.

بود که برای افراد یک سپاه، جنگ «وظیفهٔ فتح کردن یا کشته شدن را در برنداشت. هم از آنان برمی آمد که تا پای جان‌فشانی به شور آیند (هر یک، دیگری را با فریادهای و حشیانه برمی انگیخت)، و هم اگر آفتاب اقبال طرفی که خدمتش را پذیرفته بودند، رو به اُفول می نهاد، هیچ چیز مانع از آن نبود که یک جا یا جداجدا در افق، در میان ابری از گردوغبار، از نظر دور شوند، گواینکه دو باره به میدان باز گردند. آنها در تظاهر به فرار هم‌آواز می شدند. و این حیلهٔ جنگی دیرینه‌ای بود که نتیجه می داد. زیرا که جزئیات آن قابل پیش‌بینی نبود. در حال تاختِ سردست به‌شیوهٔ باستانیِ پارتها تیراندازی می کردند و دشمن را به‌ستوه می‌آوردند. کاری دشوارتر از شمارش این سواران در حال حرکت نبود.» (امینه پاکروان، ۱۸).

سازمان نظامی. آقامحمدخان پس از جنگهای مازندران و تثبیت موقعیت تازهٔ خود، سروسامانی به‌نیروهای خویش داد و تشکیلات اداری و مالی برای آنها پدید آورد. مثلاً میرزا اسدالله نوری (پدر میرزا آقاخان نوری و جدّ خانوادهٔ خواجه‌نوری) پسر خواجه آقابابابیک را به شغل «غلام‌نویسی» انتخاب کرد که به‌مرور «متصدی حساب مواجب و علیق قشون» گردید. شغل اخیر در حدّ

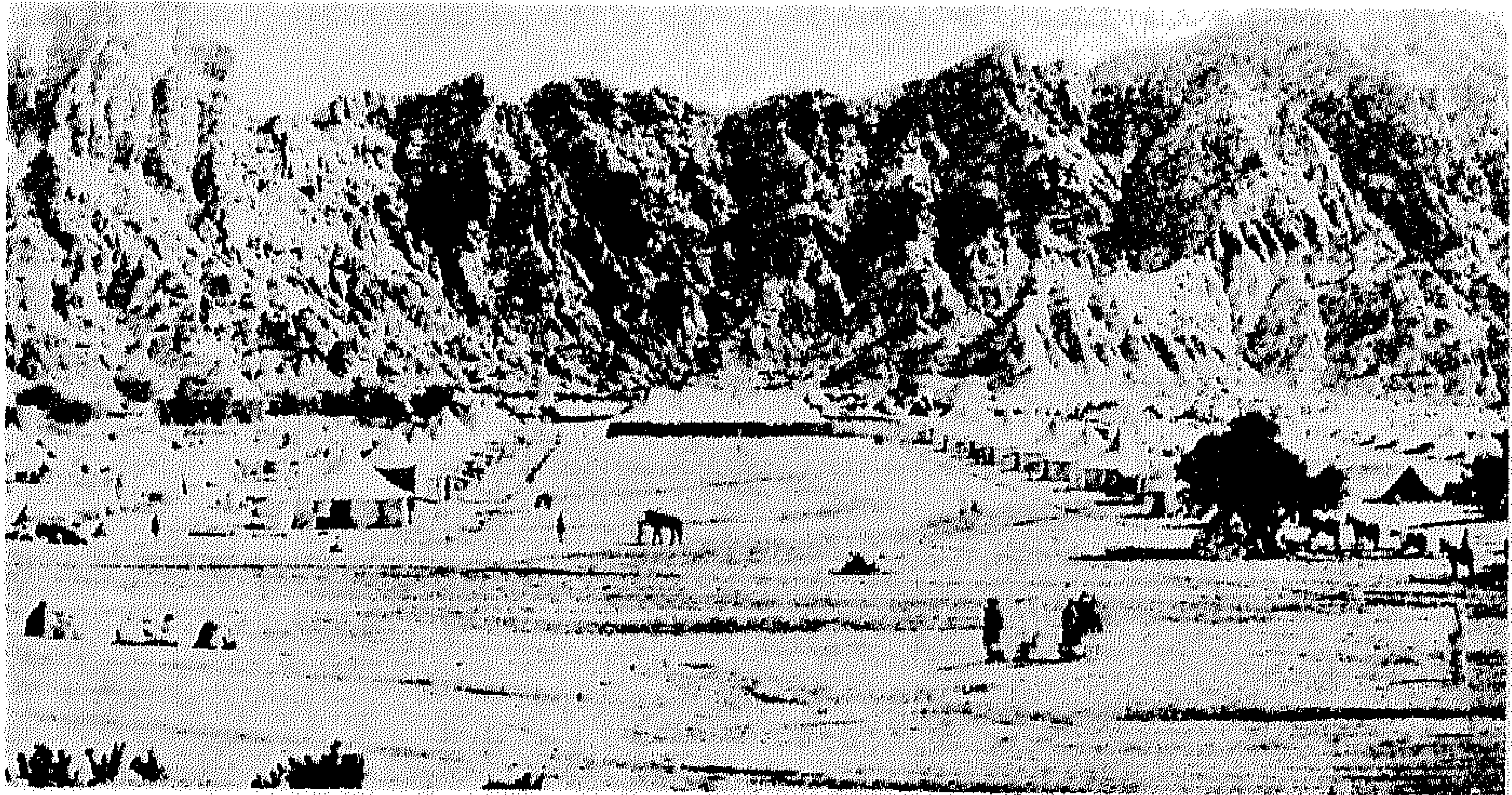
لشکرنویسی بود و چون نیروهای نظامی آقامحمدخان بیشتر شد و برخی از قوای نظامی ایلات و عشایر درهم ادغام شدند و به‌قشون پیوستند، به‌چندین لشکرنویس نیاز افتاد که میرزا اسدالله با لقب‌خانی در رأس آنها قرار گرفت و به لشکرنویس‌باشی موصوف شد. این منصب بعدها به «وزیرلشکر» مبدّل گردید.

مناصب و مشاغل نظامی و انتظامی دیگر از قبیل قوللرآقاسی، کشیکچی باشی، تفنگچی باشی و جز اینها ظاهراً وجود داشته است، اما به سبب آنکه آقامحمدخان اهمیتی به تشریفات نمی داد و غالباً در جنگ به سر می برد و دربار و دستگاه مفصلی نداشت، این مناصب هیچ گاه رسمیت نیافتند؛ نهایت اینکه در مقایسهٔ شخصیتهای نظامی با معیارهای دورهٔ صفوی و انطباق آنها مصادیقی یافت می شد که مورّخان و درباریان آنها را به کار برده اند.

یکی از ابداعات آقامحمدخان تشکیل مجالس مشورتی است. او در همان سال که مَجلسی مُرکب از پیران و ریش سفیدان و کلانتران و کدخدایان برای رسیدگی به امور کشوری و رایزنی و انجام اصلاحات تشکیل داد، مجلس دیگری متشکل از جوانان و جنگاوران و سرداران نظامی برای بررسی امور جنگی و مسائل نظامی به‌وجود آورد و با یکایک آنان گفت‌وگو و بحث می کرد، هرچند که همواره تصمیم گیرندهٔ نهایی خود او ــ در مقام شخص اول کشور و پادشاه ــ بود.

آقامحمدخان پس از آنکه با ارتش روسیه روبه رو شد، به دگرگون کردن قشون خویش و پذیرش اصول جدید نظام تمایل یافت، به‌طوری که برای «اولین دفعه هنگهای پیاده و سوار و توپخانه تشکیل [داد] و واحد بزرگ که «تومان» نامیده می شد، از پنج هنگ پیاده و چهار فوج سوار و یک فوج توپخانه و رستهٔ نقلیه و نیم دسته حفّار تشکیل [شد] و در پایتخت جدید ایران قرار گرفت، ولی باقی قسمتهای قشونی که در ایلات بوده اند از دسته جات ایلات و سوارهای مزدور بوده و اسلحه و لباس آنها غیرمرتب [بود] و یک نسق نبود.» (قوزانلو، ۶۸۲).

سلوک با افراد سپاه. آقامحمدخان مردی بود جنگی و به‌تمام معنا ایلی. مُنظم، دقیق، انتقامجو و قسّی القلب. به هیچ کس رحم نمی کرد و از هیچ کس حساب نمی برد. درعین حال با سپاهیان خود طریق دیگر داشت: «مشاهره و مواجب سپاهیان غالباً به‌قاعده و به‌وقت رسیدی. کس را [از سپاهیان] بدون



آقامحمدخان سپاه منظمی به‌وجود آورد و شخصاً بر نظم و ترتیب آنها نظارت می کرد.

فرمان پادشاه یارای آن نبود که دست به‌غارت برگشاید. ولی چون فرمان صادر شدی، هر کس هر چه یافتی ملک طَلقِ وی گشتی. چنانکه در قتل و غارت کرمان جمعی از زنان و اطفال اعاظم بَلد به‌دست سپاهیان افتاده با خویش بردند. می توان گفت که آقامحمدخان در لشکر زندگی می کرد. زیرا در کارزار یا اوقات شکار که علی الا تصال مشغول بود، لشکریانش بر دورِ او بودند... در اسفار و ایّام شکار غالباً بر زمین نشسته با اُمرای لشکر هرچه دست‌یاب می شد، صرف می کرد. مسموع افتاد که روزی به‌همین نَهج نان و دوغ می خورد، یکی از وزرای معتبر نزدیک وی نشسته بود خواست مشارکت کند. آقامحمدخان مانع شده گفت: این غذای سپاهیان است. مثل تو میرزا باید پلو و حلو یات بخورد. بعد از این نباید در حضور من به این گونه غذا دست دراز کنی.» (مالکم، ۱٦٥/۲).

سعید نفیسی در همین باب و دربارهٔ رفتار آقامحمدخان با افراد سپاه و علقه ای که با رفتار خود درمیان آنها ایجاد می کرد، می نویسد: «این رعایت فوق العاده ای که دربارهٔ لشکریان خود داشت سبب شده بود که سپاهیانش نیز نسبت به او مُنتهای دلبستگی را داشتند و او هم نه تنها رعایت آسایش آنها را می کرد، بلکه وسیلهٔ تفریح و درضمن ورزش ایشان را در سواری و به کاربردن اسلحه فراهم می آورد. چنانکه هروقت جنگی درمیان نبود، لشکریان خود را با

خود به شکار می بُرد و شکارهای بسیار با شکوهی فراهم می آورد.» (**تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران...**، ۱/۵۵).

سلاحها و لباسهای نظامی. عمده‌ترین سلاحهای قشون آقامحمدخان به دلیل وضع سُنتی قشون و نیز به حُکم خاستگاه ایلی او، سلاحهای قدیمی همچون شمشیر، خنجر، نیزه و... تفنگهایی بود که از سابق در دست افراد عشایر قرار داشت. در ابتدا از توپهای قدیمی خبری نبود. امّا او به اهمیّت این سلاح واقف بود و یکی از هدفهایش در سفر به خراسان دستیابی به توپهای نادری و سلاحهای بازمانده از آن روزگار بود که در اختیار شاهرخ نوهٔ نادرشاه بودند. او از این رهگذر چهل ودو عراده توپ به دست آورد و با آنچه از پیش فراهم آورده بود تعداد توپهایش به پنجاه فروند رسید (قوزانلو، ۶۸۲—۶۸۳). درعوض، زنبورک در این دوره کارآیی بیشتر داشت و آقامحمدخان آنچه از زمان نادرشاه باقی مانده بود، در سپاه خود به کار گرفت و آن را تکمیل کرد.

امّا لباسهای نظامی سپاهیان این دوره به گونه‌ای نبود که بتوان آنها را با دورهٔ نادری مقایسه کرد. هر ایل و عشیره و دسته و گروه موظف بود لباسهای افراد خود را تهیّه کند و هریک هرطور می خواست و می توانست رفتار می کرد و لباس رزم فراهم می آورد. امّا «کمابیش همان پیراهنهای زرهی و همان سپرهای گرد و همان کلاه‌خودهای پهن با شُرابه‌های زرهی که روی گوششان می افتاد، مورد استفاده قرار می گرفت.» (امینه پاکروان، ۱۸).

ج ـ تهران و شکل گیری پایتخت

شهرهای ایران، اعم از شهرهای والی نشین یا حاکم‌نشین، تولیدی یا بازرگانی، زیارتی یا فرهنگی، هریک به‌تناسب محیط جغرافیایی و موقعیت اقلیمی و وظایف حکومتی یا نظامی یا اقتصادی یا مذهبی و جز آن، نظم و مقرراتی داشته‌اند. در این شهرها نیروهایی برای حفظ نظم و امنیت و نظارت بر ارزاق و بالاخره اجرای دستورهای حکومت محلی یا مرکزی وجود داشت که امروزه در مجموع به آنها «نیروهای انتظامی» گفته می شود. این نیروها به صورتهای مختلف در خدمت حکومت انجام وظیفه می کردند. درنحوهٔ ادارهٔ آنها

و برقراری نظم، روشهایی همسان در غالب شهرها وجود داشته است. امّا گهگاه در هر شهر ویژگیهایی دیده شده که به‌موقعیت شهر ارتباط داشته‌اند و به‌تحقیق آنچه از این لحاظ در یک شهر رواج و حاکمیت داشته است نمی‌توانند تعمیم داده شود و همهٔ شهرها را در بر گیرد.

بی تردید در سیمای اجتماعی و بافت شهری شهرهای کُهن ایران همچون اصفهان، قزوین، تبریز، ری و جز آنها شباهتهایی وجود دارد. امّا تهران به‌هیچ‌وجه دارای چنان گذشته‌ای نیست که بتواند با این شهرها همسانی داشته باشد و به‌همین دلیل تا روزی که به‌پایتختی برگزیده شد نمی‌توان همهٔ نهادهای سُنتیِ شهری را در آن بازیافت. در دوره‌ای هم که به‌مرکزیت انتخاب شد، به‌همان سان که ــ چه در فضا و مکان و چه از لحاظ ساختار اجتماعی ــ به‌سمت شیوه‌های تاریخی شهرنشینی سیر می‌کرد، اندک‌اندک صحنهٔ اقتباس از شهرهای اروپایی نیز شد و این امر مخصوصاً در دورهٔ پایانی سلطنت قاجار محسوستر گردید، تا سرانجام در زمانهای متأخر، تهران به‌گونهٔ نمونه‌ای از شهرنشینیِ جدید، مورد اقتباس دیگر شهرهای ایران قرار گرفت. به این جهات پژوهش دربارهٔ تهران باید در جای خود با دقت تمام و در مسیر بازیابی و شناسایی ویژگیهای تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی انجام بگیرد.

۱ــ گذشتهٔ تهران. تهران، درگذشته‌های نسبةً دور روستایی گمنام از ناحیه قصران در شمال شهر ری بوده است. پس از حملهٔ مغول به‌سبب ویرانی ری اندک تحولی یافت و در زمان شاه طهماسب صفوی به‌صورت دیهی بزرگ که سه امامزاده (زید، یحیی، سیداسماعیل) داشت درآمده بود. شاه طهماسب به‌دلیل علایق مذهبی و اهمیت سوق‌الجیشی باورویی با ۱۱۴ برج به‌عدد سوره‌های قرآن، گرداگرد این ده بزرگ پدیدآورد که چند قرن باقی بود. در آن روزگار در این روستای بزرگ دوازده خاندان، هریک در گوشه یا محله‌ای، زندگی می‌کردند که به کشاورزی، دامپروری، باغداری و گهگاه غارتگری و چپاول اموال کاروانها سر می‌کردند. اطراف ده به‌سبب آب فراوان و آبادانی و طراوت و سایهٔ چنارستانها محل رفع خستگی مسافران و کاروانها بود، و همین امریکی دیگر از

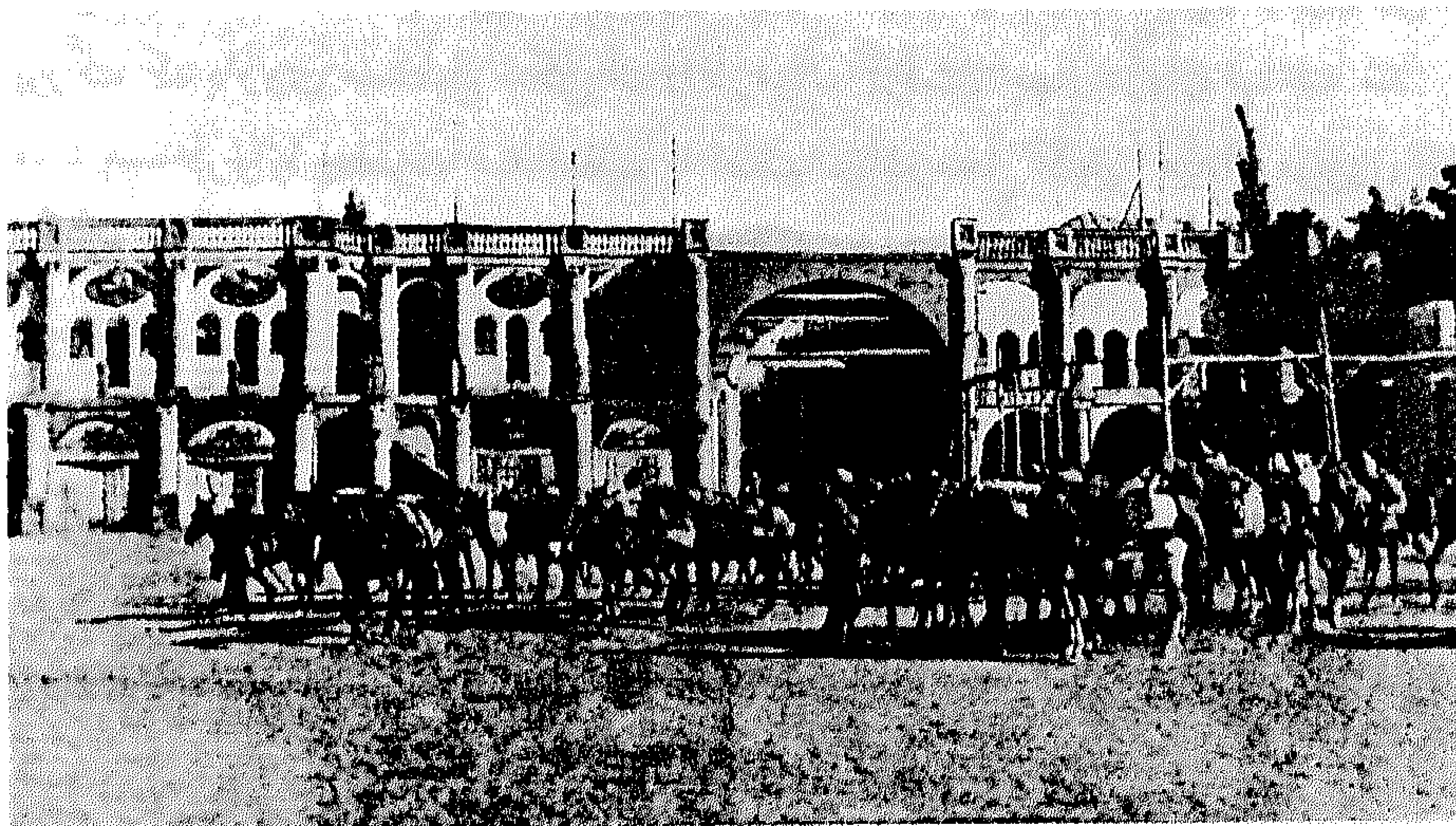
علل توجه صفویان به این ناحیه بود. در زمان شاه طهماسب در چهارسوی این ده بزرگ که باروی مستطیل شکل آن را در میان گرفت، چهار دروازه ساخته شد:

۱ــ دروازهٔ حضرت عبدالعظیم یا اصفهان، در محل کنونی میدان مولوی، اول بازار؛ ۲ــ دروازهٔ دولاب، در مدخل بازارچهٔ نایب السلطنه در خیابان ری؛ ۳ــ دروازه شمیران، در مدخل کنونی خیابان پامنار از سمت جنوب؛ ٤ــ دروازه قزوین، در مدخل کنونی بازارچه مُعیر، میدان شاپور سابق.

با تحول روستا و تبدیل تدریجی آن به شهرک و ادغام خانوارها و ورود تعداد قلیلی مهاجر، چهار محلهٔ عمده که کمابیش با چهاردروازه مربوط و نزدیک به آنها بودند، به وجود آمد: ۱ــ محلهٔ عودلاجان، در شمال شرقی (دروازه دولاب و دروازه شمیران)، ۲ــ محلهٔ چال میدان، در جنوب (دروازهٔ حضرت عبدالعظیم)، ۳ــ محلهٔ سنگلج، در مغرب (دروازه قزوین)، ٤ــ محلهٔ بازار، در مرکز که عملاً با هر چهاردروازه ارتباط داشت.

شاهان صفوی چندین بَنا در داخل باروی تهران ایجاد کردند. پس از سقوط سلسلهٔ صفوی، افغانها هم که اهمیت سوق الجیشی تهران را شناخته بودند، ارکی در آنجا بنا کردند و «ایشان را عادت چنان بود که ارک را در محلی می ساختند که از یک سو به صحرا بپیوندد که در مواقع خطر راه گریز باشد. این صحرا میدان سپه [میدان توپخانه/میدان امام خمینی] فعلی است.» پس از آنکه افغانها برافتادند «در زمان زندیه نیز عماراتی در آنجا ساخته شد. ارک محاط به قلعه و خندقی علاوه بر قلعه و خندق بزرگ شهر بود.» (کریمان، **ری باستان**، ۲۳٦/۲).

۲ــ سیمای شهر. جهانگردان خارجی و مورخان ایرانی اطلاعاتی دربارهٔ سیمای جغرافیایی و طبیعی تهران و نیز چگونگی فضا و مکان آن ضبط کرده اند که از مجموع آنها چنین برمی آید که: یک سوم شهر به خانه های مردم تعلق داشته و دوسوم آن باغستان و کوچه باغ بوده است. در فضای سکونتی شهر علاوه بر خانه ها، دکانها، باراندازها و کاروانسراهای کوچک وجود داشته که بازار تهران دنبالهٔ معماری و احیاناً نوسازی آنهاست. افزون بر اینها تعدادی اماکن عمومی از جمله مسجد، حمام و میدان در گوشه و کنار مناطق مسکونی شهر وجود داشته است.



تهران در دورهٔ قاجار شکل سنتی خود را کمابیش حفظ کرده بود.

به‌مرور ایام ساختمانهای دولتی و سلطنتی و ارک (که ساختهٔ افغانهاست) و بناهای کریم‌خانی (از جمله دیوانخانه) بخش عمده‌ای از شهرک را به‌خود اختصاص دادند و مجموعه‌ای از آنها پدید آمد که بعدها ارک نام گرفت و از طریق یک دروازه در شمال به‌نام دروازهٔ ارک به‌خارج از شهر راه می‌یافت و دروازهٔ دیگری در جنوب، آن را به‌مرکز شهر و بازار پیوند می‌داد.

بسیاری از کسانی که تهران آن روزگار را دیده و توصیفی از آن کرده‌اند، ارقام مختلفی دربارهٔ میزان جمعیت شهر پیش از پایتختی به‌دست داده‌اند. رقم غالبِ جمعیت در آن زمان بین ۸ تا ۹هزار نفر بوده که حدود یک چهارم ایشان نظامی ساخلو بوده‌اند. اما در برخی از منابع رقم جمعیت تا پانزده هزار نفر ذکر و تأکید شده که یک پنجم آنها نظامی بوده‌اند. حدود تقریبی شهر، چه براساس توصیفهایی که از آن شده و چه بر مبنای نقشه‌هایی که از آن زمان باقی مانده در شمال، خیابانهای امیرکبیر و امام خمینی (از حدود سه راه امین حضور تا میدان حسن آباد)؛ در مغرب، خیابان حافظ (از میدان حسن آباد تا چهارراه مولوی)؛ در جنوب، خیابان مولوی (از چهارراه مولوی تا میدان قیام = شاه سابق) و در مشرق، خیابان ری (از سه راه امین حضور تا میدان قیام) بوده است که در بیش از نیمی از

آن باغها، مزارع، یخچالها و در نیم دیگر آن دکانها و کاروانسراها (بازار) و امامزاده‌ها و مساجد و مناطق مسکونی و عمارات دولتی و نظامی و سلطنتی قرار داشته است. و اگر مردم شهر حداقل نُه هزار تن به حساب آورده شود، بیگمان بیش از دوهزار تن از ایشان سپاهی و مردان جنگی بوده‌اند که به طور دائم در شهر به سر می بردند. بعدها این رقم در تهران و اطراف آن گاه به بیش از بیست هزار تن نیز رسیده است. اما ساکنان دیگر شهر که با زن و بچه و دیگر افراد خانواده‌ها، به هفت تا دوازده هزار تن می رسیدند، بی تردید به کسب و کار اشتغال داشته‌اند و تعداد آنان تقریباً بین دو تا سه هزار تن بوده است که البته گروه کثیری از ایشان فعالیتهای روستایی و کشاورزی داشته‌اند. از قرائن چنین برمی آید که در آن هنگام تجارت عمده‌ای در این منطقه انجام نمی گرفته و شهر دارای تجّار چندان معتبری نبوده است. از این رو سیمای نظامی شهر نیرومندتر و نمایان‌تر از سیمای اقتصادی آن بوده و مشاغل دیگر در ارتباط با فعالیتهای نظامی و مقتضیات جنگی شکل گرفته بوده‌اند.

۳ــ رویدادهای مهم حکومتی-نظامی. از زمانی که شاه طهماسب به تهران علاقه و توجه یافت و با ساختن بارو آن را به صورت قلعه‌ای بزرگ درآورد، وقایعی در این شهر روی داده که نشانگر و مؤید وظایفی است که جغرافیای منطقه و نیز نهادهای حکومتی و نظامی برای این شهر تعیین کرده بودند:

ــ۹۹۵: زندانِ پدرشاه عباس اول. او بعداً به اشاره و لطف مرشدقلی خان آزاد شد.

ــ۹۹۶: شاه‌عباس در این شهر بیمار و بستری شد. و چون در آنجا شفا نیافت از تهران بیرون رفت و در جوار حضرت عبدالعظیم اقامت کرد.

ــ۱۰۵۱: به محل پذیرایی از مهمانان و ایلچیان و منزل عمدهٔ انتقال آنان به شهرهای دیگر تبدیل شد. امیر ماوراءالنهر پیش از آنکه نزد شاه‌عباس دوم برود، ناگزیر مدتی برای تهیّه مقدمات سفر به قزوین در تهران توقف کرد.

ــ ۱۱۳۰ تا ۱۱۳۴: محل اقامت شاه‌سلطان حسین صفوی بود.

ــ۱۱۳۵: محل اقامت محمود افغان شد که در آنجا در عمارت چهارباغ ارک سفیرسلطان احمدسوم عثمانی را پذیرفت.

—۱۱۳۷: شاه طهماسب ثانی پسر شاه‌سلطان حسین در آنجا به‌تخت نشست و در همانجا از فتحعلی خان قاجار کمک خواست.

—۱۱۳۹: جنگ فتحعلی خان قاجار با لشکریان اشرف افغان و فراری دادن آنان در این شهر روی داد.

—۱۱۴۳: نادرشاه به این شهر رسید و یک چند در آنجا اقامت کرد.

—۱۱۵۴: رضاقلی میرزا به‌حکومت تهران منصوب شد و کمی بعد از همین‌جا نزد پدر احضار شد و کور گشت.

—۱۱۷۱: محمدحسن خان و لشکریان وی موقتاً در آنجا اقامت گزیدند.

—۱۱۷۱: کریم خان زند به آنجا رسید، مدتی توقف کرد و به‌فرمان او بر بناهای ارک افزوده شد.

—۱۱۷۲: سرمحمدحسن خان قاجار را که در جنگهای مازندران کشته شده بود به حضور وکیل آوردند.

—۱۱۷۳: کریم خان مدتی در اینجا اقامت کرد و بعد به واسطهٔ شدت گرفتن گرمای تابستانی به‌شمیران رفت.

—۱۱۷۶: کریم خان پس از سامان دادن امور، حکومت تهران را به‌غفورخان زند داد و خود راهی شیراز شد.

—۱۱۹۷: در تهران وبا شایع شد، غفورخان درگذشت و طاهرخان موقتاً جای او را گرفت.

—۱۱۹۸: آقامحمدخان در حوالی شهر با علی مرادخان زند جنگ کرد.

—۱۱۹۸: علی مرادخان از تهران به اصفهان رفت و در همانجا درگذشت و میدان را برای آقامحمدخان خالی گذاشت. در این سال آقامحمدخان تهران را به‌تصرف کامل درآورد.

—۱۲۰۰: بنابر بعضی اقوال آقامحمدخان تهران را به پایتختی برگزید: «روز یکشنبه، نوروز این سال... مطابق با یازدهم جمادی الاولیٰ آقامحمدخان قاجار در طهران بر اریکهٔ شاهی جلوس کرد و به‌نامش سکه زدند و خطبه خواندند و قاسم خان دولو به کوتوالی قلعهٔ طهران مأمور شد. طهران در این تاریخ پایتخت کشور شد و این شهر را دارالخلافه خواندند.» (**ری باستان**، ۱/۲۳۹–۲۴۲).

۴ـــ دلایل انتخاب شدن به پایتختی. آقامحمدخان به دلایل بسیار تهران را به پایتختی انتخاب کرد. اهمّ این دلایل اجمالاً به شرح زیر است:

ـــ حاصلخیزی جلگهٔ تهران و سهولت تهیّه آذوقه و عُلوفه و یخ نزدن آنها در زمستان (به سبب وجود کوهها که مانع از وزیدن بادهای تند می شوند)،

ـــ محفوظ بودن تهران به طور طبیعی از چند جانب به وسیلهٔ کوههای البرز. به این ترتیب تهران فقط از یک سمت باز بود و از جانب دشمنان احتمالی تهدید نمی شد،

ـــ دور نبودن از مازندران و استراباد که امکان دسترسی آسان به مرکزیت ایل قاجار را فراهم می کرد،

ـــ کوتاه بودن فاصلهٔ این منطقه تا مرزهای شمالی کشور و خاک روسیه،

ـــ نزدیک بودن تهران به اقامتگاههای چند ایل طرفدار یا همدست قاجار مانند ایلِ افشار ساوجبلاغ، ایل خلجهای ساوه و طایفهٔ عربهای ورامین...

آقامحمدخان پس از تاجگذاری در تهران، قاسم خان دولو را به کوتوالی آنجا برگزید، یکصد تفنگچی زیر فرمانش گذاشت و مراقبت از تهران را برعهدهٔ او نهاد. در واقع می توان قاسم خان را، به نوعی، نخستین رئیس شهربانی تهران به شمار آورد (**نظم و نظمیه**، ۳۰). آقامحمدخان برای تحکیم کارها و آسودگی خیال جهت اجرای نقشه های آیندهٔ خود، همچنین محمدخان قاجار را که حاکم قزوین بود، به تهران فراخواند و او را بیگلربیگی پایتخت کرد و بعدها «هنگامی که پادشاه مغفور [آقامحمدخان] عازم آذربایجان و قاصد تسخیر پناه آباد بود...به میرزامحمدخان قاجار، بیگلربیگی طهران وصیت کرد که اگر در این سفر پادشاه قهّار [خدای متعال] خلعتِ هستیِ ما را قلع نماید، ابواب قلعهٔ طهران را بر روی آن حضرت [باباخان/فتحعلی شاه که در آن هنگام در شیراز حکومت می کرد]، لاغیر، گشاده نمایند.» (**منتخب التواریخ**، ۵۷؛ واتسون، ۱۰۳).

قبل از این سفر، که بی بازگشت بود، آقامحمدخان ادارهٔ امور غیرنظامی شهر را به میرزا شفیع مازندرانی (صدراعظم بعدی) سپرد. و آنان در غیاب آقامحمدخان شهر را در امن وامان نگاه داشتند و پس از آنکه آقامحمدخان کشته شد، به وصیت او عمل کردند و پس از کمابیش سه ماه پایداری در برابر مدّعیان گوناگون،

دروازه‌های شهر را فقط به روی فتحعلی شاه باز کردند. به دنبال این واقعه، حسینقلی خان قاجار (برادر فتحعلی شاه)، سلیمان خان اعتضادالدوله، تفنگچیان فارسی و مازندرانی که از صحنه های نبرد بازگشته بودند، و بالاخره میرزا ابراهیم کلانتر (اعتمادالدولهٔ ایران و اولین صدراعظم فتحعلی شاه) وارد پایتخت شدند.

د ـ مشاغل انتظاماتی، عناصر و عوامل آن

در فصلهای پیش چند جا به اقتضای موقع و موضوع از غلامان (قوللر)، نسقچیان (نسقچیلر)، دستهٔ جزایری (غلامان مُحافظ شاه‌عباس دوم)، کشیکچیان، ریکایان (که کریم خان برای محافظت خود و خانواده اش ایجاد کرد) و مانند اینها سخن به‌میان آمده و این نکته یادآوری شده است که وظایف این دسته از افرادِ بظاهر نظامی با وظایف افراد واقعاً نظامی غالباً خلط می شد و تشخیص آنها از یکدیگر، بویژه در زمان جنگ، دشوار بود.

در هر دوره‌ای تغییراتی در شرح وظایف و کاربُرد این عوامل داده شده و برخی از مناصب یا عنوانها حذف و بعض مناصب و عنوانهای دیگر جای آنها را گرفته است. امّا به طور کلی عنوانهایی که جنبهٔ اداری-انتظامی داشته اند عبارت بوده اند از حاکم، وزیر، بیگلربیگی، کلانتر، داروغه، عسس، میرشب، احداث و... که هر چند تا ابتدای حکومت قاجار در تهران شکل عملی قطعی نیافته بودند به‌اجمال به‌شرح آنها پرداخته می شود، زیرا که همین عوامل بعدها استخوانبندی تشکیلات انتظامی اوایل دورهٔ قاجار را به‌وجود آورد.

بیگلربیگی (حاکم، وزیر). در بسیاری از دوره‌های حکومتی از اوایل عصر صفوی تا اواسط دورهٔ قاجار غالباً میان بیگلربیگی و حاکم، و نیز تا اندازه‌ای میان بیگلربیگی و وزیر، تفاوتی وجود نداشته است. و در واقع «وزیران... سِمتهایی مُشابه بیگلربیگیها به‌عهده داشتند» (لکهارت، ۱۷). بیگلربیگی حاکمی بود که از مرکز تعیین می شد، امّا گاه در موارد بخصوص، این سمت موروثی بود (مینورسکی، ۷۸). مینورسکی همچنین از قول شاردن

(۴۳۷/۵) و کمپفر (۸۹) می نویسد: «صاحبان مشاغل، بسته به مقام و شهرت و نجابت و حقوقی که می گیرند در آنجا [سراچهٔ سفید مجاورِ مسکن شاه] جای معینی دارند و هرکدام که مقامشان بالاتر است برتر می نشیند. کسی که رتبه اش فوق همه است او را بیگلربیگی می نامند که بلافاصله پس از صدراعظم است و عده ای از لشکریان زیردست او هستند و در موقع غیبت شاه در حکم نایب السلطنه است.» (۱۳۹). به عقیدهٔ مینورسکی اصطلاح بیگلربیگی «باید در زمان شاه عباس اول باب شده باشد زیرا در زمان شاه طهماسب، چنانکه در صفحهٔ ۱۰۰ **عالَم آرا** مسطور است، بدان حاکم گفته می شد.» (۱۸٦).

از **تاریخ عالم آرای عباسی** چنین برمی آید که بیگلربیگی ــ در مقام حاکم ایالت ــ وظیفه و فعالیت نظامی داشته است. مثلاً در ۹۳۰ در زمان سلطنت شاه طهماسب که عبیدخان ازبک با «لشکر جرّار و اوزبکان خونخوار از جیحون عبور نموده به خراسان درآمدند، دورمیش خانِ شاملو که للهٔ سام میرزا و بیگلربیگی خراسان بود، برج و بارهٔ هرات را استحکام داده به تحصن و قلعه داری قرار داد» تا اوزبک خسته و مغلوب شد (ص ۵۰)؛ یا در زمان سلطان محمدخدابنده، جلال خانِ ازبک... به حدود مشهد مقدس آمد و «چون هیچ کس از اُمراء عظام بخصوصه تاب مقاومتِ او نداشتند، در قلعه های خود خزیده منتظر بودند که هریک از بیگلربیگیان متصدیِ حربِ او شود، بر سرِ او جُمعیت نموده... مرتضی قلیخان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس کس به اطراف و جوانب فرستاد، اُمرایی [را] که به کومک او مأمور بودند، اِخبار کرد...» (۲۲۹). در زمان نادرشاه هم همین وضع برقرار بود، چنانکه «محمدعلی خان بیگلربیگی فارس نیز با جمعیت کامل، که از قشون فارسی و عراقی منعقد ساخته بود، در قم به موکب والا[ی نادری] پیوست. منظور نظر اقدس آن بود که از راه فراهان عازم مقصد شوند، چون به حضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن به قم و طهران شده بود...» (**جهانگشای نادری**، ۱۸۵).

اهمیت مقام بیگلربیگی همچنین از آنجا معلوم می شود که «در زمان شاه جنت مکان [سلطان محمدخدابنده] خدمتِ ایلچیگری به بیگلربیگی سرحدّ رُجوع می شد.» (**تاریخ عالم آرای عباسی**، ۱۵۳).

در دورهٔ صفوی کُل مملکت ایران از چهار والی نشین و سیزده بیگلربیگی نشین تشکیل می شده است: بیگلربیگیان قندهار، شیروان، هرات، آذربایجان، چخورسعد، قراباغ و گنجه، استراباد، کوه گیلویه، کرمان، مروشاهی جان، قلمرو علی شکر، مشهد مقدس، دارالسلطنهٔ قزوین (**تذکرةالملوک**، ٤ـ۵).

گفتنی است که اُمرای سپاه در این دوره دو دسته بودند: امرای جانقی (دولت خانه) که مقیم پایتخت بودند و «اُمرای غیردولت خانه» شامل والیان، بیگلربیگیان، خوانین و سلاطین (همانجا). یعنی بیگلربیگی از نظر مقام و اهمیت پس از والی قرار داشته است.

کلانتر. در سلسله مراتب اداری ـ انتظامی دورهٔ صفوی پس از حاکم و وزیر جای داشت، و اگر وزیر نبود پس از حاکم جای می گرفت (**تذکرةالملوک**، ۳۰، ٤٤). در همین منبع در فصل ششم از باب پنجم شغل «عالیحضرت کلانتر» به تفصیل توضیح داده شده است که از آن برمی آید که کدخدایان محلّه ها و رؤسای اصناف توسط کلانتر تعیین می شده اند و علاوه بر حل وفصل امور ایشان تقریباً در مقام مدعی عموم یا دادستان عمل می کرده و حافظ حقوق و اموال مردم عادی بوده است:

«تعیین کدخدایان محلات و ریش سفیدان اصناف با مشارالیه است، به این نحو که سکنهٔ هر محلّه و هر صنف و هر قریه، هر که را امین و معتمد دانند، فیمابین خود تعیین و رضا نامچه به اسم او نوشته و مواجبی در وجه او تعیین نموده و به مُهر نقیبِ معتبر[ممهور] نموده به حضور کلانتر آورده تعلیقه و خلعت از مشارالیه به جهت او بازیافت می نمایند، بعد از آن متوجه رتق و فتق مهمات آنها می گردد. و در سه ماه اول هر سال، کلانتر و نقیب کس تعیین و همگی اصناف را جمع نموده نزد نقیبِ دارالسلطنهٔ اصفهان می برند و بُنیچهٔ هرکس مشخص [شده] و نقیب مُهر نموده به سررشتهٔ کلانتر می رسانند. بعد از آن به موجب برواتِ مُهر وزیر و کلانتر و مستوفی، متوجهات دیوانی هریک از دفتر حواله، و مُحصّص کلانتر موافقِ بُنیچهٔ فیمابین هر صنف توجیه [کرده] و مُحصّلان دیوانی از آن قرار بازیافت می نمایند. و چند نفر از ملازمانِ دیوانی به تابینیِ کلانتر مقرر بوده اند که خدمات دیوانی را به تقدیم رسانند. و تمیز و تشخیص گفتگویی که اصناف در باب بُنیچه

و سایر امور متعلق به کسب و کار خود با یکدیگر داشته باشند، با کلانتر است که به هر نحو مقرون به حق و حساب و معمولِ مملکت باشد، از آن قرار به عمل آورند، و از هر کس که به رعیّت جبری و تعدّی واقع شود، بعد از آنکه به کلانتر شِکوه نمایند، بر ذّمهٔ اوست که از جانب رعیّت مدعی شده، اگر خود تواند رفع نمود، فبها، و الاّ به وکلاء دیوانیان عرض نموده نگذارد که از اقو یا بر ضُعفا جبر و تعدّی واقع شده موجب «بددُعایی» گردد. و همیشه باید در مقام اصلاح حال رُعایا بوده دُعای خیر به جهت ذات اقدس و وجود مقدس حاصل نماید.» (۴۷—۴۸).

مینورسکی این وظایف را به طور فشرده به این شرح برشمرده است: «کلانتر، کدخدایان را تعیین می کند و در توزیع مبلغ مالیات و سرشکن کردن عوارض بین اصناف نظارت دارد و برآورد مالیات اصناف را زیرنظر می گیرد و رعیت (کشاورزان یا طبقات فرودست‌تر اجتماع) را حمایت می کند... از آنجا که مشارالیه بیشتر حافظ منافع اجتماع و عموم بود تا دستگاه حکومت، طبیعی می نماید که مواجب و مستمریِ وی از وجوهی که از اصناف و کسبه تحصیل می شد، تأمین گردد... احتمال قوی می رود که کلانتر... از میان سرشناسان محل انتخاب می گردید ولی هیچ قرینه ای از نحوهٔ انتخاب... در دست نداریم.»(۱۵۱-۱۵۲).

انتخاب کلانتر از میان افراد سرشناس تقریباً قطعی است، زیرا اولاً «منصب مزبور تا به پای وزارت اعظم و اعتمادالدوله نیز ترقی کرده است. چنانکه میرزا ابراهیم خان کلانتر [شیراز] وزارت سه پادشاه (لطفعلی خان زند، آقامحمدخان قاجار و فتحعلی شاه) را به عهده گرفته است.» (رضا شعبانی، ۲۲۴). ثانیاً مهمانداری شخصیتهای خارجی عمده غالباً به کلانتران واگذاشته می شد، چنانکه وقتی محمدشاه پادشاه هندوستان در زمان شاه طهماسب به قزوین رسید «در دارالسلطنهٔ قزوین، منازل خواجه عبدالغنی جلادتی کلانتر آن مُلک، محل اقامت آن حضرت» گشت (**عالم آرای عباسی**، ۹۸) و ثانیاً در زمان سلطان محمدخدابنده «مهم کلانتری و معاملات دیوانی قزوین» بر عهدهٔ مُلا افضل مُنجّم قزوینی که کمال اعتبار و اقتدار یافته بود، گذاشته شد (همان، ۲۲۶).

نقیب. «معاون یا نایب کلانتر به شمار می آمد. احتمال قوی می رود که نقیب و کلانتر از میان سرشناسان محل انتخاب می گردیدند. ولی هیچ قرینه ای از نحوهٔ

انتخاب آنان در دست نداریم... امتیازات نقیب بسیار شبیه امتیازات مشعلدارباشی بود.» (مینورسکی، ۱۵۲).

تذکرة الملوک در فصل نهم از باب پنجم «تفصیل شغل عالیحضرت نقیب» را به این شرح آورده است: «خدمت مشارالیه تشخیص بُنیچهٔ اصناف است که در هرسال در سه ماههٔ اول کس تعیین، و کدخدایان هر صنف را حاضر نموده به رضای یکدیگر، بر وفق قانون و حق و حساب و معمول و دستور مملکت، بُنیچهٔ هر یک را مشخص و طوماری نوشته، مُهر نموده به سررشتهٔ کلانتر سپارد که متوجهات دیوانیِ هر صنف در آن سال از آن قرار تقسیم و توجیه شود.

«دیگر، هر صنف که استاد [= سرصنف، رئیس] تعیین می نمایند باید نزد نقیب اعتراف به رضامندی به استادیِ آن شخص نموده و مُعتبر ساخته، نزد کلانتر آورده ، تعلیقه بازیافت نمایند.

«دیگر، تعیین ریش سفیدانِ درویشان و اهل معارک و امثال اینها با مشارالیه است.» (۴۹-۵۰).

دستورالملوک ضمن برشمردن آنچه در **تذکرة الملوک** آمده سه نکته را تصریح کرده است. نخست اینکه «رضانامچهٔ تعیین استادان اصناف و کدخدایان محلات... موافق دستور منوط به رضای چهاردانگ از هر صنف یا سکنه... می باشد به اعتراف مزبوره». دوم اینکه «به نظر نرسیده که مواجبی [دیوانی] در وجه او مقرر باشد، لیکن رسوم معمولی داشت که بازیافت می نمود.» سوم اینکه این عنوان را به صورت «نقیب الاشراف» ضبط کرده است (۱۲۱).

داروغه. به نوشتهٔ مینورسکی «داروغه که در زبان مغولی به معنای رئیس است یک اصطلاح عمومی اداری است. از مفاد **احسن التواریخ** (۴۸۹)... چنین مستفاد می شود که داروغه به طور کلی به حکام اطلاق می شده است، امّا بعدها لقب حاکم پایتخت گردیده... از جانبی نیز در ادارات بزرگ دولتی منشیان طراز اول که بر دیگر منشیان سِمتِ سر پرستی و نظارت داشتند، داروغه خوانده می شدند. داروغهٔ فراشخانه... و داروغهٔ دفترخانه نیز این لقب را داشتند. از مبلغ مواجب داروغهٔ دفترخانه... چنین برمی آید که سِمت و شغل وی دارای اهمیت بوده است... داروغهٔ دفترخانه زیردست مستوفی الممالک قرارداشت.» (۱۳۶).

به نوشتهٔ **تاریخ عالم‌آرای عباسی** در دورهٔ سلطان محمدخدابنده «داروغه و کَرَکْ یراق از دیوان عالی [= دربار] نصب می شد.» (۳۵٤).
در واقع شهرها، مشاغل و ادارات مهم، هریک جداگانه داروغه داشته اند، مانند داروغهٔ اصفهان، داروغهٔ بازار، داروغهٔ دفترخانه همایون، داروغهٔ شترخان، «داروغهٔ سلاخان و کله‌پزان و مرغ فروشان و کبوتر پران و بهله دوزان و غیره» (**تذکرة‌الملوک**، ۵۵)، داروغهٔ فراشخانه «که گویا تصّدی امور کارگزینی و استخدامی را داشته است» (مینورسکی، ۱۲۸) و «مبلغ ده تومان و سه هزار و هفتصد و شصت دینار تیول، و نودو پنج تومان و کسری از خیاطان و نقاشان و غیره اصناف، رسوم داشته» است (**تذکرة‌الملوک**، ۵۹) و «شغل او آن بود که در سفروحضر در مجالس خاص و عام حاضر باشد، و تحفه و پیشکشی که به‌مجلس می آوردند، از گُل و غیره، به‌دست می گرفت و می بُرد و در خدمت پادشاه بر زمین می گذاشت.» (**دستورالملوک**، ۱۰۲) و بالاخره «داروغهٔ محاسبات» چنانکه در سال چهل‌ودوم سلطنت شاه‌عباس «علی خان بیک ناظر دواب ولدالهی بیک (ناظر سرکار الله‌وردی‌خان) بعد از فوت پدر، داروغهٔ محاسبات خراسان گشت.» (**تاریخ عالم‌آرای عباسی**، ۱۰۸۲).
نکتهٔ دیگر اینکه گویا عنوان داروغه در ابتدای امر چندان دلچسب و موردتوجه نبوده است، زیرا شیبک خان ازبک در نامه‌ای که در سال ۹۱٦ برای شاه‌اسماعیل نوشته متذکر شده است که: «اسماعیلِ داروغه به‌عنایت بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که تدبیر امور مملکتداری و تسخیر بلاد...در بارگاه عطوفت و رفعت جهانبانی به‌خطبهٔ سیاست ما قیام یافته...» (**احسن التواریخ**، ۱٤۸).
و آخرین نکته در این مورد این است که در میان انواع مختلف داروغگی، منصب داروغگی اصفهان از همه شاخصتر و مهمتر بوده است، زیرا «داروغه اصفهان رئیس تأمینات محسوب می شد و تا حدودی صلاحیت قضاوت نیز داشت. مطلب اخیر شاید مُبَیِّنِ علّتِ زیردستِ دیوان بیگی انجام وظیفه کردن وی باشد...در **زبدة‌التواریخ** (عکسی ۲۰۳الف) عنوان داروغه و حاکم باهم آمده‌اند. داروغه دارای مستمری هنگفتی از سیصدتومان تا پانصدتومان، و موقعیت وی

بلاشک مقتضی داشتن عواید بسیار بیشتری بود. در اواخر زمان صفویه این سمت اختصاص به اعضای خاندان سلطنتی گرجستان داشت. در زمان شاردن هم (۳۳٤/۵ و ۳۱۹/۷) داروغه شاهزاده اسکندر میرزا پسر شهنوازخان گرجی در خانهٔ مرحوم ساروتقی، وزیراعظم سابق، منزل داشت.» (مینورسکی، ۱۵۲—۱۵۳). این وضع از قدیم مرسوم بود که یکی از شخصیتهای عمده به داروغگی پایتخت برگزیده شود. چنانکه در زمان سلطان محمد خدابنده «دارالسلطنه...به نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته، داروغگی آن از جانب نواب شاهزادگی به امیرحسین خان مازندرانی، برادرزادهٔ نواب مهدعُلیا تفویض یافت.» (**تاریخ عالم‌آرای عباسی**، ۲۲٤).

عسس. دستورالملوک در فصل سوم زیر عنوان «سایر جماعت» این شغل را تشریح کرده و آن را معادل «میرشب» و «آحداث» دانسته که از دیوان تعیین می شده و جُزو [ابوابجمعی] داروغهٔ شهر بوده است.[۶]

احداث. «معاونین داروغه در **تذکرة الملوک** اَحْداس [= احداث درست است] خوانده می شوند و این عنوان را کشیشی به نام آنژ دوسن ژوزف در کتاب [گنجینهٔ زبان فارسی] *Gasophylacium Linguae Persarum* (۱٦۸٤، ص ۳۷۰) عسس باشی، دزدگیر، شبگرد و سلطان اللیل ذکر و تأیید می کند. شاردن atas (۲٦۳/۵) و ahtas (۷۸/٦) را به «حاکم شب» (Prévot de la nuit) و «سوار نگهبان» (Chevalier de guet) تعبیر می کند. درحالی که تعریف کمپفر (۸٤) از احداس چنین است:

«احداس...رئیس شبگردان که شب در شهر می گردد و همیشه مراقب مسائل

۰٦ «و خدمت او این است که روزها و شبها متفحص و متجسس دزد و کیسه بُر بوده در هرجا و هرمکان سراغ نماید به دست آورده، اموال مسروقه از آنها می گیرد، و دودانگ خود را برداشته، تتمه را به صاحب مال تسلیم نماید. و چنانچه دزد اموال مسروقه به دست نیاید، چهل یوم مهلت خواسته، بعد از انقضای مدت از عهدهٔ غرامت مال مسروقه برآید. و شبها با توابین خود به درب قیصریه نزد داروغه حاضر گردیده به هر سمتی که داروغه تعیین می کرد تا وقت سحر گردیده، به محافظت شهر قیام و اقدام می نمود. و مقرر بود که هرروزه مقدار مُعیّنی نان از سرکارِ خاصهٔ شریفه به مشارالیه می دادند که فیمابین محبوسین خود تقسیم نماید تا احدی از گرسنگی ضایع و تلف نگردد. و مواجب در وجه عسس هرگز مقرر نبوده، ثلث مال مسروقه در وجه او مقرر است.»

مهم است...و متخلفان را دستگیر می سازد.»...صورت واقعی آن باید احداث باشد که اختصار صاحب احداث است. به ذیل **قوامیس العرب** اثر دُزی[7] مراجعه شود که می گوید «رئیس تأمینات شهربانی، کسی که قطع و اسکات دعاوی را به‌عهده دارد» و گفته می شود فی المثل که «کانَ عَلَیٰ اَحداثِ بصره» یعنی «وی رئیس تأمینات شهربانی بصره بود»... سلطان اللیل نگهبانان مخصوص برای حفاظت بازار و غیره تعیین می کرده و محتملاً دارای شبکهٔ وسیعی از کارآگاهان و جاسوسان بوده است» (مینورسکی، ۱۵۳-۱۵۴).

حاصل سخن

ارتش به‌معنای قوای نظامی حافظ مرزهای کشور، در ایران با نیروهای انتظامی مستقر در شهرها به‌عنوان مراقبان نظم و انضباط، همواره نوعی هماهنگی و همسویی، و در پاره‌ای از موارد یگانگیهایی داشته است. در زمانهای شورش و آشوب نیروهای نظامی مأمور سرکوب مردم می شدند، و در زمانهایی که شهر در خطر حمله و سقوط قرار می گرفت، نیروهای انتظامی در مقام دفاع، همدوش نیروهای نظامی یا به‌جای آنها، وظایف نظامی برعهده داشتند.

البته بررسی ریشه‌های پیدایش و شکل گرفتن این نیروها از قدیمترین ایام، امکان دارد، لکن برای بررسی و تشریح چگونگی وضعیت آنها در دورهٔ قاجار می توان تاریخ معینی را که در آن وضعیت سیاسی ـ نظامی تازه‌ای در کشور پدید آمد، یعنی آغاز سلطنت صفوی و تشکیل اتحادیهٔ قزلباش را انتخاب کرد.

قزلباشها در اصل نیرویی برخاسته از ایلات بودند که برخی از جماعتهای شهری و شخصیتهای نظامی به آن پیوسته و در آن مستحیل شده بودند. این خاستگاه نظامی به‌طور طبیعی و اجتماعی در سرتاسر دورهٔ صفوی و پس از آن تا دورهٔ قاجار و حتی در دورهٔ اخیر تا زمانهای متأخر باقی و پابرجا ماند، چندان که می توان قشون سُنتی ایران را به‌طور کُلی برخاسته و متشکل از افراد قبایل و

---

7. Dozy

عشایر دانست که در مواردی جنگاوران شهری و سرکرده های حادثه جو که از میان آنان برخاسته بودند، به عشایر پیوسته و با آنها همرزم و همراه می شدند. رؤسای این عشایر و قبایل و دسته ها غالباً افراد نامجو و قدرت طلبی بودند که گاه به حکومت وسلطنت رسیدند.

مجموعهٔ نظامی قشون سُنتی، نظم و نهاد و ابزار و روشهای ویژهٔ خود را داشت، و افراد متشکل در قشون، از شهری تا روستایی و عشایری، از قرنها پیش با آنها آشنایی یافته بودند و لذا موقع و منزلت آن در جامعه معلوم بود: رقابتها، کینه توزیها، نامردمیها و دشمنیهای خانگی سپاهیان یاد شده از یک سو، و شجاعتها، از خودگذشتگیها و مردانگیهایشان از دیگرسو، در جدول ارزشهای حاکم بر جامعه و جماعتهای سپاهی حدّ و رسم پیدا می کرد، که گاه اقبال مردم و دیانت و فرهنگ به همراه داشت و گاه گریز از آنان و دوری از ایشان نشانهٔ تعلّقات فرهنگی به شمار می رفت.

امّا سپاه، سپاهیان و سپاهیگری، به گونهٔ مجموعه ای که گفته شد، تنها با آنچه درون کشور می گذشت ارتباط نداشت، بلکه غالباً در برابر نیروهای برون مرزی قرار می گرفت و بر اثر ارتباط با آنها در معرض تحولات و دگرگونیهایی قرارداشت که پذیرش آنها به تغییر و تحوّل در سازمان و وظایف و فنون نظامی مجموعهٔ دفاعی کشور می انجامید. به همین دلیل بدنهٔ قشون ایران از زمان تشکیل نیروی «شاهسون» بدین سو تا تشکیل قشون نادری و قشون زند، از جهاتی «خاستگاه اجتماعی» خود را تا اندازه ای حفظ کرد و از سوی دیگر نیروهای انسانی تازه ای را در خود راه داد. از لحاظ تشکیلا تی هم، سازمان آن، گاه بر پایهٔ رده بندیهای سُنتی استوار بود و گاه اثرات تشکیلات نظامی جدید را می پذیرفت. این نکته در بارهٔ سلاحها و البسهٔ نظامی هم صدق می کند: ضمن آنکه به کارگیری ابزار و آلات جنگی سنتی همواره رایج بود، جنگ افزارهای جدید و از جمله سلاحهای آتشین هم به کار گرفته شد. گاه نیز ترکیبی از دو سنخ سلاحهای بیگانه (جدید) و خودی (سُنتی) به چشم می خورد که شکل تازه ای در کاربرد سلاحها پدید آورده بود: هیچ یک از آن دو سنخ سلاح نبود امّا عناصری از هر دو سنخ را در برداشت.

شخصیت فردی، اجتماعی و نظامی کسانی هم که سرکردگی قشون یا ادارهٔ کشور را در دست می گرفتند در تعیین خط مشی قشون، تشکیلات و تجهیزات آن تأثیر داشت. چنانکه نادرشاه، کریم خان و آقامحمدخان هریک موجب تحولات و دگرگونیهایی در قشون شدند. نیازهای تازه‌ای هم که در حرکتهای نظامی پیش می آمد همچون جنگها و درگیریهای مدعیان سلطنت با یکدیگر سبب تحولا تی می شد و در نهایت مجموعهٔ نظام از همه جهت در معرض تحول و دگرگونی قرار می گرفت و گاه پیشرفتهایی حاصل می شد. همچنین به‌محض از میان رفتن فرماندهی نظامی یا کاهش نیازهای مرتبط با قشون، اندک اندک و گاه بیدرنگ و به شدت، ضعف و فتور در نظام پدید می آمد، چنانکه قشون نیرومند و پرشمار شاه‌عباس در زمان شاه سلطان‌حسین به حدود هزارتن ـــ آن هم افراد ترسو و خانه‌نشین ـــ کاهش یافته بود و خیلی آسان به دست افراد بی سروسامان ولی مصمم افغان از پای درآمد و نابود شد. قشون پرتوان و پیروزمند نادری به دستهٔ کم اهمیت و بی توان شاهرخ میرزا مبدل گردید. و سپاهیان جان برکف کریم‌خان زند که غالب سرکشان و مُدعیان داخلی را قلع‌وقمع کرده و جلو تهاجمات خارجی را گرفته بودند، به لشکر کوچک لطفعلیخان تبدیل شدند که پس ازتلاشهای بیهوده در برابرسپاهیان تازه‌نفس آقامحمدخان به کلی نابودشدند.

در دوره‌های مورد بحث قشون ایران به گونهٔ قوهٔ اجرایی دستگاه حکومت عمل می کرد و نیروهای انتظامی سُنتی، همپای آنها در خدمت همین دستگاه در جهت ایجاد انضباط و سرکوبی آشوبها حرکت می کرد، یعنی در جمع، با کلیّت جامعه و تحولات داخلی و برخوردهای خارجی ارتباط داشت. امّا به سبب دگرگون شدن روابط جهانی قدرتها و پیدایش پدیدهٔ جدید استعمار و سلطه‌طلبی، مکانیسم حرکتی جامعه در وضع تازه‌ای قرار گرفت که مآلاً نهادهای سُنتی داخلی جامعه زیر تأثیر آن قرار گرفت، از آن مسیر گذشت و از مسیر گذشته و قدیمی دورافتاد. قشون نیز، در مقام جزئی از این کل، و به همین اعتبار نه تنها نمی توانست تغییر ناپذیر باقی بماند، بلکه به‌حکم وظایفی که از لحاظ اجتماعی و سیاسی برعهده داشت ضمن حفظ پاره‌ای عناصر سازمانی و عملیاتی، از زمرهٔ نخستین نهادهای جامعه بود که دگرگونیها را پذیرا شد و خود را با آنها کمابیش انطباق داد.

ورهرام، غلامرضا، **تاریخ سیاسی و اجتماعی در عصر زند**، انتشارات معین، تهران، ۱۳۶۶.

هدایت، رضاقلی‌خان، **روضة‌الصفای ناصری**، تهران، خیام، ۱۳۳۹.

ب ـ خارجی (ترجمه به فارسی)

پری، جان.ر.، **کریم‌خان زند**، ترجمهٔ علی‌محمد ساکی، تهران، فراز، ۱۳۶۵.

سیوری، راجر، **تاریخ صفویه**، ترجمهٔ احمد صبا، تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۲.

لکهارت، لارنس، **انقراض سلسلهٔ صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران**، ترجمهٔ مصطفی قلی‌عماد، تهران، مروارید، ۱۳۶۴.

مالکم، سرجان، **تاریخ ایران**، ترجمهٔ میرزا حیرت، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

مینورسکی، ولادیمیر، **سازمان اداری حکومت صفوی**، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، انجمن کتاب، ۱۳۳۴.

واتسون، گ.ر.، **تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸**، ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، سیمرغ، ۱۳۴۸.

هینتس، والتر، **تشکیل دولت ملی در ایران حکومت آق‌قوینلو و ظهور دولت صفوی**، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.

ج ـ به زبان فرانسوی

Pakravan, Emineh, *Agha Mohammad Khan Qhadjar,* Téhéran, 1953.

Takmil Homayun, Nasser. *Les changements politiques en Iran à l'époque Qajar,* (1200Q-1304S/1794-1925) Thése pour le doctorat d'Etat es lettres et science humaines, Paris, Universite Paris V (Rene Descartes, Sciences humaines Sorbonne) 1977.

۱۳۷۱ توسط انتشارات امیرکبیر به چاپ رسید.
سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، **ناسخ‌التواریخ**، به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷.
سردادور، ابوتراب، **تاریخ نظامی و سیاسی ایران دوران نادرشاه افشار**، تهران، ستاد ارتش، ۱۳۵۴.
سیفی فمی، مرتضی، **نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه**، تهران، یساولی، ۱۳۶۲.
شعبانی، رضا، **تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه**، تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۵۹.
فسایی، حاج‌میرزاحسن، **فارسنامهٔ ناصری**، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۱۳ ق.
فلسفی، نصرالله، **تاریخ روابط ایران و اروپا در دورهٔ صفویه**، تهران، چاپخانهٔ ایران، ۱۳۱۶.
قائم مقامی، جهانگیر، **تاریخ ژاندارمری ایران**، تهران، ادارهٔ روابط عمومی ژاندارمری کشور، ۱۳۵۵.
______ **تحولات سیاسی نظامی ایران**، تهران، علمی، ۱۳۲۶.
قوزانلو، جمیل، **تاریخ نظامی ایران**، تهران، وزارت جنگ، ۱۳۱۰، (۲ جلد).
کریمان، حسین، **ری باستان**، تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۵۵، (۲ جلد).
گلستانه، ابوالحسن محمد امین، **مجمل‌التواریخ بعد نادریه**، به اهتمام سیدمحمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
مرعشی صفوی، میرزامحمدخلیل، **مجمع‌التواریخ**، تهران، سنائی و طهوری، ۱۳۶۲.
مروزی، محمدصادق وقایع‌نگار، **جهان‌آرا**، خطی، کتابخانهٔ ملی پاریس، Suppl. pers. 235, 1331.
مقتدر، غلامحسین، **نبردهای بزرگ نادرشاه**، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۷.
میرزا رفیعا، **دستورالملوک**، تهران، [به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه] ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ و ۶ سال ۱۶ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
میرزا کاظم وزیر، **عالم‌آرای نادری**، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، زوار، ۱۳۶۴.
نامی، محمدصادق، **تاریخ گیتی‌گشا**، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۶۳.
نجمی، ناصر، **طهران عهد ناصری**، تهران، عطار، ۱۳۶۴.
نفیسی، سعید، **تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ قاجار**، تهران، بنیاد، ۱۳۴۴، (۲ جلد).

منابع و مآخذ

الف ـ ایرانی

استرآبادی، مهدی‌خان، **جهانگشای نادری**، به اهتمام حسین انوار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱.

بیانی، خانبابا، **تاریخ نظامی ایران**، تهران، ستاد ارتش، ۱۳۵۳.

تبریزی، محمدرضا، عبدالکریم شریف‌شیرازی، **زینةالتواریخ**، کتابخانهٔ ملی پاریس، Suppl, pers. 2133.

[...]، **تذکرةالملوک**، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، ۱۳۳۲.

ترکمان، اسکندربیک، **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، به اهتمام ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۵.

حائری، عبدالهادی، **نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.

دنبلی، نجفقلی‌بن عبدالرزاق، **مآثر سلطانیه**، تبریز، ۱۲۴۱ ق.

رایین، اسماعیل، **دریانوردی ایرانیان**، تهران، مؤلف، ۱۳۵۰.

رجبی، پرویز، **کریم‌خان زند و زمان او**، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵.

روشن‌ضمیر، مهدی، **تاریخ نظامی و سیاسی دودمان غوری**، تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۵۷.

روملو، حسن‌بیک، **احسن‌التواریخ**، به اهتمام چارلس نارمن سیدن، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۵۷.

زاوش، ح.م. **نخستین کارگزاران استعمار**، تهران، نشر بهاره، ۱۳۶۶.

ساروی، محمدتقی، **تاریخ محمدی یا احسن‌التواریخ**، خطی، کتابخانهٔ ملی پاریس، Suppl. pers. 234. (این کتاب به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد در سال

نمایه

ج

غ

ف

ق

Cultur and History/ 1

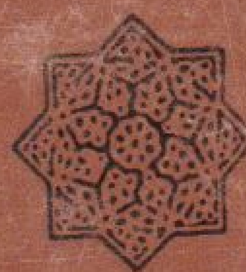
The Evolution of the Army in the Contemporary History of Iran

Vol. 1

Formation of Military and Police Forces During Qājār Period

Dr. Nasser Takmil Homayoun





CULTURAL RESEARCH BUREAU
Tehran 1376 S/1997

بها: ۶۳۰۰ ریال

ISBN: 964-6269-70-2 (Vol. 1) (جلد اول) ۹۶۴-۶۲۶۹-۷۰-۲ :شابک

4
9